

هو الله تعالى سانه

وقائع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان  
اعلیحضرت سلطان ابن سلطان شاه ایران سلطان  
ناصرالدین شاه قاجار خداوند ملکه از یوم نهضت از  
دار الخلافه طهران الی روز مراجعت و رود موبک  
مسعود مستقر بر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده  
بمعنی و اهتمام مثل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشیرازی  
بکشکول در بندر سیبی بزبور طبع در آمد و چند نسخه  
دلیپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود  
مزید نمود و امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که به قیمت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بهیما و بخشنده  
مهربان بشرط سلامت مزاج بنویسیم از طهران الی ارنلی را سابقا در سیاحت کیدان تفصیل نوشته  
بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با و قایمی که تا ارنلی و  
مید هدانشاء الله تعالی بنویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل بهرامان در طی روز

نامه کشتی نوشته خواهد شد بحون الله تعالی و حسن توفیق

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المنظر ۲۹

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برآفاستیم حال کمال تمام است که اخبار سفر فرنگستان  
شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدید می عارض شده و هیچ احوال خوب نبود

۱۳۹ (ایران) کسالت و ضعف بنیه بسره حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم <sup>مگر</sup> علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر عظیم و غیره بودند قدری ایستاده رفیقیم و از در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر و راه و بیراهه را ندیم بطرف ناسب دوانی امروز ناسب دوانی هم هست رفیقیم بالا خانه افواج و جمعیت زیاد می از مرد و زن حاضر شده بودند نهاد آوردند بپنی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا احسام الدوله حاج آقا اسمعیل و سایر پیشقدمها بودند امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهاد اسپهباد و داند نذاسبهای مراد بیکت نایب که از اسپههای اصطبل خاصه است چنان سرق اول را برداشته بیکت سرق اول را هم اسب و جویه الله میز را برداشت اسب اقبال حمدی قلخان سرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهت وداع بحضور آمدند صدر عظیم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قرین کن آمدیم سرپرده بامی تازه که همه ترمه و زری و غیره بود کنار دو خانه زده بودند بعد از ساعتی حمد علیا کن آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند با شدیدی هم همه روزه می آمد

### سه شنبه بیست و چهارم

رفیقیم بعبارت دولتی کن و چهار روز سوار شده بجهت شکار بباهور بامی حوالی کن رفیقیم نایب تسلطه در رکاب بود از پیشی متان اویب الملک صنیع الدوله محمد باقر خان حسین خان اسد الله خان بودند میر شکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهاد بیکت که دو ساله با چهار پاره روم احمد الله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بچند الله فرجام در نهایت صحت و سلامت است و کسالت بالمره رفع شده عالا فضل آنچه تازه است یعنی جنلی کوچکت است و هنوز خوردنی نشده چنانکه و شکوفه هم در شترانات فریب با تمام است کل زرد و کل سرخ هم کتک تک دیده میشود حمد قلخان بکیشب به شهر رفت با حالت ناخوش بر پشت

### چهارشنبه بیست و پنجم

در عمارت کن توقف شد این الدوله غلامحسین خان محقق حکیم طولوزان و جیه الله میرزا از شهر آمده اند

### پنجشنبه عیسی و ششم

رفیقم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب کردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود و عصر مرجهت بمنزل شد افسس الدوله از شهر آمده بود و کتسر مزاجی دارد

### جمعه عیسی و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعی از پیشخدمتان و غیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز عین افندی ایلیچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه و غیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده سجاد در رفیقم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصره الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند اسحر الله باد و میوزید ایلیچی آمد و دو نفر هم با او سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ دافر هم همراه او آمده بود و مرخص شده به محکمت خود برود عین افندی زبان فرانسسه میداند به خصوص فارسی را خوب حرف میزند شنا متوسط است آصف الدوله وارد شد

### شنبه عیسی و هشتم

صبح سوار شده رفیقم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد و بقدر یک سناکت آب جاری بود آفتاب کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان این الدوله ادیب الملک و غیره نیز بودند

### یکشنبه عیسی و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا و قایم نگار حسام الدوله سر قیاب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقابست شرفیاب شد عین افندی مجدداً امروز به

۵ (ایران) حضور آمد جناب آقا سید اسماعیل محمد بهبهانی بدین آمده بودند خازن المملکت جو ابراهیم  
که باید همراه بر آورده بود

### شنبه غره شریف ربيع الاول

صبح آنجا رسید که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه به حضور آمدند امام جمعه آمده دعا  
سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود و پنج راس سی که از عربستان بجهت صطبل  
خاصه آورده بودند از سان حضور کردند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صد  
اعظم هم از شهر رسیده اجبار خوب از سیستان دست عرض کرد و ایر المملکت هم سوار  
ورانه ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیک کن مرض شده بشهر معاودت  
مورد شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصره الدوله بود  
معتمد الدوله از قوری چای مرض شده بشهر معاودت نمود میو بکرو زرخمار دولت روس  
که تا آنزلی بایستی سپاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در غار  
صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر  
مهدیقلخان امروز شکار رفته بود یکت آهوی ماده شکار کرده است

### چهارشنبه دوم ربيع الاول

از کرج بقاسم آبا حرکت کرده ایم بخیر شکت راه است هوا گرم و کرد و خاکت بسیار بود  
معیر المملکت امروز مرض شده بشهر رفت حاجب الدوله الی آنزلی در رکاب است  
عضد المملکت و شب از شهر آمد ناصر المملکت هم از شهر آمده بود از آنجا مرض شده بشهر  
معاودت نمود قراولی اردو تا آنزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال المملکت از کن شهر حرکت کرد

### پنجشنبه سوم ربيع اول

صبح سوار اسپ شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان  
این شکر و غیره هم طرغم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس سی

ع (ایران) اسب بجهت صهبل توپخانه آذربایجان خریدہ بود از سان حضور گذر ایندیکت صد نفر سوارہ مکرہی بسر کردکی حاجی آقابیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان را ندیم بعد از ان یکالسکه کشیم منزل امروز کاروان سنک است مسافت راه سہ فرسنگ است نہار را اور منزل خوردیم اور دورا در چین بسیار خوب با صفائی زودہ بودند ہمہ جا سبزہ و مرغزار است صاری اصلان کہ از نہر آبدہ بود دیدہ شد

### جمعہ چہارم

صبح سوادکاس کہ شدہ بطرف عبد اللہ آباد روانہ کشیم پنجر سنک راہ است ہوا گرم کرد و خاک بسیار بود و آخر زراعت قشلاق نہار خوردیم قبل از نہار تفنگ دست گرفتہ در اطراف و حوالی گردش میکردیم یک خرگوش و یک بلدرچین با یکقطہ زرد و درہ صید کردیم امروز حکیم دکیون و سیوط موسون نایب سفارت خانہ انگلیس را دیدیم کہ تبرکستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافہ و معادن الملک و جنس شدہ بشہر رفتند میرزا موسی رئیس قزلباشکرم امروز مرخص شدہ

### شنبه پنجم

امروز روز درو و قزوین است یعنی در ہزار جریب کہ قریب بشہر است آمد و زودہ اندیخ پنجر سنک مسافت اہت از دہات خاک علی و غیرہ گذشتیم صبح کہ سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس را با کہ بل مترجم دم کالسکہ آوردہ قدری صحبت داشتیم سوارہ ایلات قریب بیصد نفر ایستادہ بودند صاحب دیوان کہ از آذربایجان آمدہ بود حضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب ابودان بہرہ او بود بعد بعضی شاہزادگان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلاستر و کہ خدایان شہر و غیرہ توسط ایلخانی حاکم قزوین دستہ دستہ حضور آمدہ مقرر فی نہار درین راہ صرف شد بعد از نہار باو شدیدی میوزید امین خلوت کہ عقب ماندہ بجا پارہی رسیدہ بار دو بلج شد سوارہ ابو الجعی اسد خان قراباغی کہ جزو غلامخانہ ہستند

۱۰ (۱۰) با صاحب دیوان از آواز با بجان آمده بودند که بطهران رفته میان بدهند پسر اسد جان  
 که سر کرده سوار است جوان جوینیت نزدیک شهر سوار اسب شده با صدر عظیم صحبت کنان  
 وارد او و شدیم صدر عظیم مرخص شده بشهر رفت با دست سردی می آمد شب گذشته بسیار  
 کم خوابیده بودم استب یک شبانه ششم زودتر میل با شراحت کردم  
 امروز منزل آقا با است صبح باران شدید می می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز بسیار بد  
 این باران برای قزوین بسیار نافع است ایطحانی نیز از ابوتراب عمومی میرزا بزرگ حکیم  
 مرحوم را به حضور آورد و جنلی معراست بعد سوار شده با صدر عظیم صحبت کنان از کنار شهر  
 گذشته افتادیم سجاده آقا با بای دیپر الملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت بوای امروز  
 به خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرانیکسر کل و سبزه است در باغات  
 قزوین بگونه کل و رکت دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل نر و گفتم از ریشه و تخم آن ساوید  
 و در طهران بکار ندهند نه از ریز دست قریه محمود آبا و شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد  
 سردی میوزید نه از رکت کال که خورده شد از پیشیستان مشکوة الملک و غیره بودند چار عشتا  
 بجزوب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که  
 کل بخیر باد چادر باران داشت تا صبح متصل می آمد و بچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از  
 شدت سرما همه افتاده و دو شبانه مفتم از کار مانده بودند  
 باید بخیران رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت  
 دیده و شنیده نشده بود و فرسنگ از راه را سوار کال که شدیم بعد چون راه کال که  
 بد بود سوار اسب شده کال که باره کرداند صحرانیکسر کل بود اما سرما بهیچ وجه  
 نیکداشت کسی احساس چیزی کند یا تلفت حضرت و طراوت صحرانیکسر با اینکه کچه و سردار  
 خرد پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر که و کت خزان دره بود  
 که آب کمی می آمد نه از رکت صرف شد باد قدری ساکت شده بود و عضد الملک این حضور

۸ (۱۰) صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق و غیره بودند بعد از چهار روز کسل مزبور بالائیم

این کوه خزران شکست نداد و همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است  
اغلب جا با زراعت و می کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاث و ند میکنند  
حسن علی خان جبرالی که جزو همراهان است امروز وارد و شد با صدر اعظم صحبت کنان  
میر غنیم بالائی کوه ده بنظر آمد کمان کردم خزران است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان  
غیاثوند سر کرده سواره غیاث و ند احدث و آباد کرده است خوب جانی را آباد کرده  
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگت و نیم راندیم تا خزران رسیدیم  
اعضا و السلطه نصره الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاد از سرما  
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد بود اما نه  
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید جوهر سرما طوری بود که آب مانند زمستان بیخ می بست

### سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلیخانی و صاحب  
دیوان صحبت کنان میر غنیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند در با و کوه بهمارا  
حاصل کاشته اند محمد یقلیخان جلورفته بود و بشار کبک میگفت تومی دره پایاس زرد زیاده  
بود خلاصه همه جا راندیم محمد یقلیخان جلورفت آفتاب کردان زود آب شاه رود زیاد  
بود و کل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوه الملک امین السلطه امین حضور  
محمد یقلیخان و حیه الله میرزا غلام حسین خان امین السلطان حضرت یقلیخان و غیره بودند بهمار آوردند  
ادم و حیه الله میرزا که در شرط کوفه باب زده بود و با کمال جرات این جا هم با اسب باب  
زود سخن خیلی جرات کرد تا عصر آن جا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل  
دو کاسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیردانی بجهت فروش بطهران میبرد  
هنگام غروب وارد منزل شدیم در راه خیلی دور از پل میان وره و سبزه



زده بودند بجهت آنکه با دهم نبود صدر اعظم بعضی نوشجات از نعمت الملکات آورد و ملاحظه شد <sup>مستند</sup> <sup>مستند</sup>  
 امروز پنجیل میرویم صبح زود سوار شده رو بر راه نهادیم حسام السلطنه از راه کبندی آمده بود بکنند  
 تازه خریدیده است در منزل آقا با با ازار دو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و اینجانی صحبت  
 کنان رفتیم هوا بر خلاف ایام گذشته گرم و کسین باد بود راه هم خوب بود و از پیراهن رفتیم تا به چنگل بالا  
 بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کینه کینه خوردیم بودم بعد از صرف نهار سوار شده  
 رو بمنزل اندیم درین راه میرا بر ایتم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشیدی نصر الله خان طاش  
 که کارودی دیده شده سواره بود و بجهت نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه مختار بودند  
 نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی بحضور آمدند چون نزدیکت پورت قدیم که پای سرو  
 هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زدند لهذا اردو در نزدیکت مجتهد درو  
 که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدید می برخاست از عجایب و بدایع اینکه  
 درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوز و بطوری سخت و شدید است که درختها  
 زیتون که در اینجاست تکیسه بظرفیکه باد میوز و کج و متمایل گشته اند در محال مجتهد هرزه بیل همه جا حاصل  
 کاشته اند کیسه وشت زراعت و همه صحرای خرم است روز گذشته یکت فراموش اولو شانا  
 مار کرده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از بلاکت چسبه اینجا با مار زیاد دارد

### پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع  
 مجتهد در سربل مجتهد ملاقات شد بل مجتهد که بر روی سفید رود است و عبور رود در آنجا رود  
 بسمت کیلان از همان جا است در سوابق ایام پلچونی بر روی آن بود که قوا اهل جمهور از آن سبب  
 صعب بود حال چند سالی است که از وجود خزانه دولت پل در کمان است حکام هنوز جناب حاجی  
 ملا رفیع بر روی رودخانه فرور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهای چسبه از آنجا  
 هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسمت رستم آباد در روز یکشنبه

ایران مکان که چند سال قبل در سفر کیلان صرف نهار شد باز بهما بجا نهار صرف شد تا پنج بهای کرده و آنرا تازه کل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وار و منزل شدیم سراسر پاره را کنار رودخانه زده بودند امروز زمین راه آب باز و شناگر زیاد دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

### جمع یازدهم

باید طرف امام زاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفیقیم راه امروز بعضی جا بای بد داشت یعنی بالایی رستم آباد بعضی جا آب افتاده و متجاوزانه هزار قدم کل زیاد بود بعضی جا بای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جا پاره چار پایوه شده با صدر اعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسپ صدر اعظم در کل لغزیده از اسپ پرست شد ولی هیچ وجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این السلطنة بوده از قاطر پرست شده مرده است اعتراض السلطنة عماد الدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت توسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی کاهی چنان طغیان میکند که با اسپ هم نمیتوان عبور کرد و در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستم مشکو الملک صنایع الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیکت منزل که کوه تمام میشود جلگه است و در شکه مارا حاضر کرده بودند در آن نشسته رانندیم تا نزدیکت منزل

### شنبه دوازدهم

امروز روز و در شهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخواستیم قدری راه را سوار اسپ بودیم بعد بد رشتکه نشسته رانندیم وزیر مختار دولت روس و سیمو کریل مترجم دم در شکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود پل کوه

۱۱ (ایران) گاه گاه میان جنگل میخاندازده سراه ان و شاه آقاجی هم که نشیمن معتمد المملکت که از دست  
باستقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان ساعد المملکت که با پرش منچیکوف همانند از پطر  
پورغ آمده بود و در پائین شاه آقاجی دیده شد بد حکیم المملکت که از طهران با مور به پذیرائی  
همانند از ان دولت روس بود رسید بهار را دست چپ راه در سایه درختان جنگلی صحر  
نمودیم بعد سوار شد. و در می که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سراه ملاحظه شد که تمام آن را  
با آجر و کج ساخته اند معلوم شد که معین التجار ایتالیایی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته اند  
از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر با استقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و  
حاجی ملا ظاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از  
کالسکه پیاده شده با سپ سوار شدیم صدر عظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده  
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر با استقبال آمده بود پیش ساعت بغروب  
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر برای ما زده بودند پرش منچیکوف همانند از کولونل  
براک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس میوکریل مترجم سفارت  
حکیم المملکت یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرش منچیکوف شخص محترم و از اعیان  
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سنا قریب بشت سال وارد

### بک شبانه سیر و هم

صبح سوار اسپ شده برای از نلی را اندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیاد  
از اهل شهر تا نزدیک بوسار ایستاده بودند از بوسار با نظرف از اسپ پیاده شده کالسکه  
نشیمن راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره بازار در سر که کانه بنا  
خوردیم لست که و کزجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از بهار بلنگه نشیمن قدری دورتر  
از ویندز و دخانه کشتیهای کوچکت بخار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است  
که بسیار قشنگ و خوب ساخته اند و دیگر کشتیهای دولت روس بود و یکی از

از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکین و حکیم طولوزان نشسته بودند  
 کشتی دیگر موزیکان چپین روسی بودند و مادر کشتی خود مان نشستم این کشتی را تازه فرمایش داده  
 بودم نه اخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطلاق بسیار ممتاز  
 این کشتی وارد ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر نماید بعد از تماشای اطلاقهای کشتی بعد  
 آن که سایبانی از ماهوت کل دوزی داشت رفیق وزیر مختار روس دریا یکی را به حضور آورد  
 معرفی نمود اینقدر در اینجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاه زادگان عمده خلوت  
 که کشتی ما داخل شد ند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بفرود مانده وارد  
 انوشیروانی ششم صید عظیم مصلحت الملک این تسلطه لدی الورد و کشتیهای روسی که در آن  
 از آنجا که این جهت بود که یکساعت نصفین جای همراهان و بار بار رفتند کشتی از طرف دولت  
 آمده بود که بعد از کشتی پاره می یکی معروف در دست روس هستند ولی چنان تند و غیبند  
 کشتیهای کپانی که کشتیها جنگی است تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور  
 با آنها خواهند آمد از آنرا مراجعت خواهند کرد در سرل ما در برجی است که بکلم ما وزیر امور خارجه  
 وندان حکومت خود در کیلان بنا کرده و بعد توسط میرزا محمد حسین که از جانب مردم نظام  
 آید و نماینده حکومت کیلان بود با تمام رسید جلاله همین جزئی کاری دارو که معتمد الملک  
 تمام خواهد نمود این پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و  
 بنامی آن تمام از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب  
 و اثاث لازم از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است  
 چشم انداز این برج از چهار سمت در راست خلاصه باد سردی میوزید شب ایتاب خوبی  
 بود بنا شد فردا کشتی نشستم در غازیان کشتی بازی شد

دوشنبه چهاردهم ربيع الاول

امروز انشاء الله کشتی نشسته و بیاری خداروانه حاجی ترخان میثوم صبح زود برخواستند

(روسی) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایت و کرچی است که بار و آدم از آنزلی کشتیها حمل میکنند  
هوامه رفیق و است و بادی مختصر می آید قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف  
و همه بر طرف نشد ولی چون هوا قدری همسایط داشت بمجموع در حرکت بهتر می نمود و فرستادیم  
اعظم را آوردند همراهمان را کشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدیم حاجی طار فینج مجتهد دعای  
سفر خواند جمعیت غریبی از فرقیل شده بود اول کشتی سخاری خودمان بنشیند تا کشتی قسطنطنین  
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرسش منجلی و نه همانندار و سایرین که حاضر بودند ترتیب  
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و طرین رسیدند به جماعت لغزوب ماده شکر کشتی را  
کشیده بر راه افتادیم کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیکات می نمودند و از جلو و عقب و طرفین  
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی مانده کشتی ابرنجیل راه افتاد این کشتی ما اطرافها  
خوب دارد همه بار نیت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتاران امیر طور با اسباب قوه و حاش  
و غیره از پیر پورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند ازین قرارند اشخاصی که  
در کشتی اول موسوم بقسطنطنین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک محمد الکلی  
علی حضور این سلطان صلیح الدوله این السلطنه محمد بعلی خان حکیم طولوزان کلاس باشی  
غلام حسین خان محقق این خلوت فرخ خان دجیه اندام میرزا حفیظ قلیان و نه حاجی باشی آثار ضای و نه  
باشی میرزا احمد فراس خلوت میرزا عیسیا کریم خان ساه الملک سلطان حسین میرزا حاجی  
حیدر خاصه ترانس آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی چهار قوه حاجی نوکر طای بدر اعظم نصر قاپا حسن  
اشخاصی که در کشتی برتسکی بودند غلام الدوله احتیاجی و نه حسام السلطان نصر الدوله  
عماد الدوله علاء الدوله ایلحانی حسنیخان وزیر و نایب این شکر حکیم شهابت حسام الدوله  
نصر الملک مجرایه و نه شجاع السلطنه حسنیخان جبرال میرزا رضا خان باجووان صدر است  
ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلوه دار دو نفر همتر که همتر نوکر طرین است نصر  
میو دو بسکی وزیر مختار میو طوسون نایب سفارت انگلیس میو و کیسول حکیم انگلیس

۱۴ (روس) اسامی اسبها اسب حلقه اسب ظل سلطان اسب جلای اسب صباح البحر حاتم سلطنته

حکیم طولوزان میگفت در یابیکی روس سر بطری آب جوش او خسته بود باز کند سر بطری شکسته

بارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد در یابیکی را دیدم که عینک

آبی گذاشته بود از خود او سوال کردم بهمان تقصیل او که نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که

بعرشه کشتی رفتم کشتی برافسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب با کمال شتاب

خواهیدیم **سه شنبه پانزدهم ربيع الاول**

اول طلوع با تباه و ماعه آبشاران رسیدیم هر قدر جلو تر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر

محسوس میشد این سواحل خشک و سیدخت است و جزو باد کوبه محسوب میشود و تکرز باد

داشت در بعضی جاها سنگت دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و

حیوان همه پیدا بودند و نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بخری ساخته بودند و اطراف

آن چند خانه و ارسکنی داشتند که منقح آن برج بودند و دست راست جزیره پیدا بود بعضی

بنای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نطق است اما حالا بعکس آنجا

غیبت از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند

صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود و ادب باد کوبه بردند که از آنجا باریان و فرنگستان تلگراف

نمانند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد

همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنایع الدوله و دود باشی

و حکیم طولوزان که سفیاده بودیم و خود داری می نمودیم از صاحب منصبان و عمه کشتی جرمیرال

چند نفر از ملاکان و غیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطر عظیم گرفتار شده بودیم ولی با فضل خدا

شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ماحی آمد که مارازود در طرف مقصد میبرد

شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و متواج بود مع هذا اندکی خواهیدم صبح که برخواستیم بدینا

نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال با احضار کرده نقشه در بار ابا و نگاه کردیم

۱۵ (روس) که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرالاطمینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک بدنه شط و لکا خواهد رسید که غمق دریا چهار پنج درج بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیک بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان سواحل لنگران و مازندران سیرفت کشتی خیلی بخاری هم دیده شد موسوم بایران کیساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجایکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی کشتی کوچکت نشسته بجای ترخان برویم کشتی ما اینجا نکراند احتشام خور ویم اشخاصی که دریا آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان از پرسن منچیکوف بحضور آورد اسم حاکم میو پیدین *Miyudin* است آدم درست کار قابل نظر آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بجای ترخان رفت که هنگام ورود ما اینجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بجای ترخان برده موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام بان کشتی رفتم کشتی کوچکت دیگری هم همین وضع بجهت شاه زادگان و سایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچکت بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

### چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته با طرف نگاه کردم دیدم احمد قنداز در بای بزرگ خلاص شده بروی خانه وسیعی که سمش و لکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شجبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت کلوله نفکست مستدولی ازین طرف با طرف نمیرسد آبش کل آلود و بغایت تند مانند دریا موج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز چکنی و بید متعارفی و بید مشک و غیرها همه همین و مربع است و اغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی دارند در اینجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الا حق زده مواسی و اغنام زیاد از اسب و مازیان و گاو و گوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دهاست روستیه که از مصافحات حاجی ترخان شمرده میشود

۱۶ (روس) دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آید و در پیرامون  
 یکت کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دیات شغلشان صیادی است  
 کشتی ماهی خاژی هر یک از این دیات که میرسد اهالی ده بکنار رودخانه آمده هو را می کشند  
 درین دیات همچو چوب باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دیات که عمارت بسیار معتبره  
 بزرگ مشغری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوزینکوف *Sapozhenkoff* بود ما  
 مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه جمع کرده بودند و بعضی ماهیها را که  
 بودند نکند سود نموده کاهدارند و زیاد بعضی شده بود و رودخانه انداخته بودند آب سرد  
 بسیار کوار است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار  
 در هو دیده میشد یکت کلاغ و یکت سار بزرگ با تفنگ در روی هو از دم دو کشتی  
 کو چاک بخاری و شراعی که حامل مال تجاره بودند دیده شد خلاصه را ندیم نامقارین نظر از  
 سو او حاجی طرخان پیدا شد اول بنیالی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع  
 و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره با این دو سه شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ  
 رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است  
 و طرفین رود کوچک \* هو را با اصطلاح روسیها عبارت از تنگت و رود و دعا  
 چیز است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقاً با او  
 میرسانند و حال در جمیع فرنگ محمول و متداول است \* و خانه است مساجد زیاد دارد  
 که اکثر آنها مسنون بنا شده است یکت مسجدی معتبر هم از مسلمانهای ایران است خلاصه وار و شهر ششم  
 کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیاهای بادی متعدد دیده شد از دو حام غربی از  
 مردوزن بود انواع علی و طوایف از تانار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و عالموق و غیره  
 در کنار راهها و معابر کرده بودند و پوسته هوا میکشد همه جا از تومی خانه آیدیم  
 ما رسیدیم با سکه کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم لغو بود مانده در راه و صد اما



۱۷ (روس) میرزا ملک خان و زریان خان و میرزا اسد الله خان و نوسال قلعین و میرزا میکائیل برادر ملک  
 خان از حاجی ترخان کشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آیدیم بعضی نیکه قدم بجنگی  
 نهادیم یکدفعه جمیع مردوزن صدراهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهممه غریبی بود طرفین  
 معابر و راهها چند آنکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت  
 و شکوه ساخته بودند طاق نصرت را علی سبیل الرسم بخت ورود سلاطین بشهر با عیسا رندان  
 دم اسکه ای طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روستیه رسم است  
 که هنگام ورود امیرطور و پادشاهان لاخیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد  
 و بران نمکدان طلا و دور می نصره مطلقا که نان در آن نهاده تا بیخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان  
 نقش کرده بودند کاسکه و بازی که چهار اسپ بسیار خوب بسته بودند کاسکه چی موافق  
 قانون روس جلو اسپها را بدست گرفته ایستاده بود پرس منجکوف را با خود در کاسکه  
 نشاندم یکدسته سواره قراق هم در عقب کاسکه می آمدند و جمعی کثیر از مردوزن و پیر جوان  
 پای کاسکه میدویدند و هورا میکشیدند کرد و خاکت و بهممه زیاد بود همه جا اطراف  
 کوچهها و مناظر خانها و بالای باها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم به آنکو  
 که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه بنظام اینها  
 بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم  
 سر باز با احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دارالحکومه بسیار عجا  
 و وسیع و پر یورت است اطراف تکه که بعمارت و تالار بزرگت داخل میشود محض پذیرایی  
 کوزههای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطرافهای زیاد و تالارهای متعدد و تالار سلاطین  
 و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب آن  
 اطرافها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای  
 معمول ایرانست یعنی در گوشههای اطاق قدری آرزو وارد بطور جزوی از کاشی سفید جلو آورد

۱۸ (روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه مسافتی که درین خروجی تعبیه شده  
 جزای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سرد  
 حمام سرد و سرد حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطرهایت و کل و غیر  
 در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سرد حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد  
 یکی سرد و دیگری گرم که هر دو درجه حرارت لازم باستد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زیرا  
 حمام را بنا حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای  
 پله با دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیر آب  
 آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که پروان آدم میسود و بسکی در زیر مخمار  
 و میوه طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر عظم بحبت و داع و مخصی حضور آمدند که از  
 جلو بسکوب روند بعد حاکم حاجی ترخان و پرسن منچیکوف و کولونل بیراکت و سیو کریل آمده گفتند  
 که اگر میل دارید مشق تلمبه چیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت آرام یعنی علامت  
 اضطراب از یاقین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه  
 چیا با عراده تلمبه و زرد بان حاضر شدند سبهای عراده بر محله بر ناکت مخصوص بودند همچنین  
 در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدار از آنکه عمارتی بود چنان  
 تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می  
 افشانند و چنانی مشق خوبی کرده اند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام تماشا خانه رقیم  
 هوای آنجا بسیار گرم بود تماشا خانه کوچکت و از حمام غریبی بود این تماشا خانه دو مرتبه بیشتر  
 ندارد و همین که وارد شدیم پرده بلند کرد و انواع بازیها در آورند اول چنین تصور شد که بازیگری  
 را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه  
 بازی مختلف در آورند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند  
 این طول مدت بعدی بود که از فضای تماشا خانه بالا خانه جنب آن رفته قدری از گرها

۱۹ (روس) از کرامت آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر کرم نبود خیلی تماشا داست

### پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت حنی تائب علیه و علی اله السلام و الصلوة است و امروز باید بود  
کشتی برویم بسیار تیسین از بخارا راه آهن میشتیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته اچیان  
و بجای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخومی ابخاز نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند  
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفیقیم به مسجدی که مخصوص مسلمان شیعه است  
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیت با زامروز از هر کوجه که میکند شستم  
مردم با طراف کالسکه دویده بود میکشیدند باران دیشب که خاک کو چهار افروند شانه  
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم  
جمعیت زیادی از تجار و سایر رتبه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند  
شاهزادگان مکرهین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز  
خطبه عزائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد حاجی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعر  
بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تانار بار رفیقیم جمعی کثیر از تانارها و علمای سنت در آنجا بودند  
مردمان خوبی نظر آیدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرانی  
بمن بدیده کرد بنای این مسجد هم شبید به مسجد شیعه است بعد بعد بیکه بعضی از اسباب بظیر  
گیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفیقیم دو فایق بزرگ آنجا دیده شد که پتر کیر بدست خود  
ساخته بود بخصوص یکی از آنها که بسیار خوب بنده کرده بود صورت پتر کیر و کاترین را  
هم آنجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پتر کیر بوده و  
مهر و نشت که آن پادشاه با پرنس مخیکوف جدید همین پرنس مخیکوف که همانند ما است در آن  
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین سحاکم حاجی ترخان که معا جراه بوده مجبند  
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت ابالی حاجی ترخان فرستاده شد

۲ (روس) دیگر از اسباب بخاری بطر کپه از آتیه و کلنگت و تبر و غیره بود که با آنها کشتی عیسایان را  
 بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگت و غیره نصب کرده بودند و بیرون دراز  
 دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشایست بعد از تماشای با سکه گرفته کشتی  
 بخاری موسوم بالکندر که از کپه نیست نشستم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی  
 بسیار با رفیت است اطاقهای خوب و وسیع دل و از دایره پنج ساعت بغروب مانده کشتی  
 حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم نذر و است و درین راه چند کشتی  
 دیده شد که از بسیار عیسین سجاجی ترخان می آمد جمعیت زیاد می از بر قبیل در آن کشتی با  
 بودند و در خانه و لگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جا با انقدر عرض است که  
 سواحل بهیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود و دوات معطر دارد  
 که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ  
 خوش وضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است پته است چمن  
 و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خاک سیاه و ابلق در سواحل چرامیگر و بند کوه  
 این جانور را ابالی اطراف رودخانه میخورد رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دینی سا  
 درین خوش منظر دیده میشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت  
 بود شام خورده خوابیدم

### جمعه بیستم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدید باریده بود سواحل امروز مثل  
 دیروز است ولی ده کمره دارد و لگرافی از وزیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و  
 طوفان سختی در طهران شده است ابالی طهران وحشت کرده بودند که بمباد این باد و طوفان  
 در دریا دوچار نشده باشد خلاصه سه ساعت در بعبقرب مانده وارد شهر نماند  
 نهمین شدیم که ابتداء راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رودخانه و لگا واقع شده

۲۱ (روس) و طول شهر سمت رو و خانه است یکسویه از آب رو و خانه وسط شهر میگذرد که  
 شهر او وقتت کرده است پل بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور را باالی شهر از آن  
 جمعیت زیادی از اباالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لشکر آمد  
 کالسکهای بخار که باید مارا ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدیم  
 حاکم سارا طوف *Saratov* که شهر سارایسین *Saraitaim* جزو حکومت  
 اوست به حضور آمد همش کادکین و ارافسکی است *Gachin Varasski*  
 مرد خوش روی بختی است از راه دور آمده بود در پیش نجبای سارا طوف و غیره  
 و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی  
 خوب آنجا بود اسکل را خوب مزین کرده بودند بوق ابراز بالایی طاق حضرت نصب  
 کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام  
 صرف نموده یکساعت از شب رفته بر راه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از آنجا مرخص  
 شده رفت از دم اسکل تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکها  
 راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و مطاوعانه  
 متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم  
 تخت کالسکها همه بهم وصل بود طوریکه به جمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که  
 در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه مانسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته  
 کالسکه دیگر از عقب آمدند اول مرتبه ایست که کالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب  
 راحت است ساعتی بچفرنسک راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جا پا  
 خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه به صحرانگاه کردم همه جا سبزه چمن کل گیاه چشم ماویان  
 کوسفند خوک و غیره دیدم و در هر دو سه فرانسک یکت ده آبا و خوب دیده میشد  
 این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دمی بود یا چمن

۲۲ (روس) یاچمن از یکت پل بزرگ خوبی که شغیم آب زیاد می داشت که داخل و در خانه در  
 Don بشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سمت میل یکت  
 قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر سید فرنگت یکت استایون *Station*  
 ساخته اند استایون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراد و اجود  
 قوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استایونها بسیار خوبست و همیشه چند  
 کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استایون حاضر است امروز  
 از ایالت ناموف *Namouf* میگذریم در یکی از استایونها از کالسکه ما این  
 آدم صاحب منصب و سر باز و زن و مرد زیادی اینجا بودند از جلو صف سر باز گذشتیم  
 همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استایون قصه بوری سکت بسکت است  
*Boissolletish* جمیع کار که از آن نظامی و قلمی این شهر استقبال آید  
 بودند بعد از دیدن آنها مجدداً کالسکه نشستند راه افتادیم راه امروز غالباً از  
 زمین چمن سر و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاخ وقتی که در  
 پرواز بود کالسکه بخاومی او رسیده اند او میگذشتند و کلاخ عقب میماند از چمن که گذشتیم  
 صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا غنما یکت بند انگشت از زمین بلند  
 شده است خلاصه رسیدیم با استایون کوسلوف *Koslof* اینجا جمعیت  
 زیادی بود کار که از آن و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصه خوبی بود همان خانه عالی  
 بسیار خوبی سر راه بودند همه حاضر کرده بودند بخوابد ممولین روس در اینجا ایلیچی دارند  
 اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند اسب از آنها را آوردند دیدم چند نفر از خبر الها و حنا  
 منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت کالسکه نمودیم قدریکه گذشت  
 بر راه افتادیم ساختنی نیک گذشت که یکت ده بسیار بزرگ دیده میشد شب در کالسکه  
 گذشت جمیع زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب بر بازان *Puzan* رسیده بودیم و دو ساعت از روز (روس) ۲۳  
گذشته با ستایون فوستوو *Foustov* رسیدیم کالسکه ما را نگاه داشتند تا کالسکه  
شاهزادگان رسیدار اینجا و همراهان بجهت ورود و بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استایون فوستوو  
پریش و القوریکی *Dalgorukin* حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئون  
باستقبال آمد در کالسکه حضور آمد میوگانوف *Meaganof* مترجم  
اعلی حضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمد و بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است  
ایران هم آمده است خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پیدا شد گسبدهائی کلیسا با که همه مطلقا بود حاشا  
بسیار عالی با چنماغات عمارات بیلانی کار خانات خوب دیده شد ما رسیدیم بجای  
که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مردوزن بود از کالسکه  
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب با قلم بودند بطوری از دحام بود که حساب نداشت  
کالسکه چهار سبه با تشریفات و شاطراهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر  
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشترستان برویفتند در کالسکهها نشسته  
از عقب می آمدند همین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت خری بود تا  
رسیدیم بدر و از راه کت عمارت کرملین *Cremlin* که از عمارات معروف  
بزرگت روس بلکه همه فرنگت است دیوار بلند قدیمی سازی اراجردار و در بر روی  
پته مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است چه خانه و قوه خانه هم درین عمارت است  
از نزدیک اینجا با گذشتیم مکتوب بسیار بزرگی در باب عمارت کت نوشته اند که بان بزرگ  
کمتر دیده میشود زنگت کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است زنگت دیه خانه  
بود زنگت بان بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود و توپها نیکه از ناپلئون اول در جنگ مسکو  
گرفته در جبهه خانه چیده اند خلاصه به پایه عمارت رسیدیم که استانس دورف  
که مرشالان بن عمارت در حدیرخانه حاشا و با تاسک مسکو است

جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسسه را بسیار خوب میداند بارها در اینها  
و عمارت امترقی مینورد و وصف عمارت کرملین را حقیقه نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم  
بطوری ساحه اند که خیلی بر احوال بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگت سماق و عجزه در آن  
را هر دو ما بود وسط پله و راهرو بار امفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست  
یک پرده تصویر چنگت روسها با مغول با نصب است بعد با طاقی بزرگ و از اینجا تا لار  
بزرگ و داخل میشود که معروف به شوالیه دوست ژورژ *Le Grand Condé*  
است یعنی تالار صاحبان نشان به لوانی که هر کس در قدیم وجدید این نشان را گرفته و میگیرد  
همش را در این تالار مینویسند تا لار بسیار بزرگ مرتفعی است چار و چهل پنجاهم بسیار  
بزرگ دارد از اینجا به سال دو تون *Salle du trone* یعنی تختگاه میرود این تالار  
هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تحت امپراطور را با پرده و بهیمی که ساخته در صید  
تالار گذاشته اند امپراطور بای روس در اینجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از اینجا به دست  
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود این تالار در می دارد بیک همتابی مانند جایشکه  
از روی همتابی همه شهر مسکو و اطراف پیدا است قدری اینجا کشیدم درین عمارت در سنگ  
کردن کج صنعت عمر پی کرده اند که کج مثل آینه شفاف و مثل سنگت سخت شده است ستونها  
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلاً دو ستون سنگت سماق یکپارچه بلند در اطاق  
خوابگاه است و در تالار ستونهای طحیت بسیار است همه پله ها سنگت مرمر است پور  
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد کم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش  
کرد کلده انهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچک شبیه بنا به چنگ  
های طهران متصل به عمارت بود که از کلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بود و بسیار  
قشنگ بود یک کالریل و طبل یعنی جایشکه پرده تصویر میآورد در این عمارت است که مانند  
والان طولانی جایشست و جمیع پردهای کالریل و غنی کار قدیم را در اینجا نصب کرده اند اسکالی



بسیار خوب کله اینها می چینی بزرگ هم بروی چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که (روس) هنوز آفتاب بود تماشاخانه رفیقیم مردم زیاد می در کوچه بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلهها بالا رفتم از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ *Loge* جلوس *Scene* یعنی جلو جایی که بازی در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگ است از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرسن و القود و کی حکمران مسکو در اطاق نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقص زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی در رقص بی کلمه درین بین هم میرقصند و هم بازی در می آورند با انواع اقسام که نمیتوان شرح داد و بروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکان چی زیاد می متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی بای رنگارنگ از گوشهها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشماست و رقصان هم هر مرتبه لباس دیگر در میآیند و رقصان که خوب میرقصند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند *Bravo* یعنی ایضا خلاصه بعد از تمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفتم مجلس دیگر منعقد میشود و بعد از یک بازی که هر بازی را یک آکت میگویند رفیقیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شایر ادگان و سایرین در لژ اولی نشستند بجز مرتبه پرده بالا رفت پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفیقیم منزل اسمیش تماشاخانه کاوه لهن است

### روز عیبت و دوم بیج الا اول

در مسکو توقف شد امروز رفیقیم پائین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو عیبت که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهر خانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آینهها گذاشته اند از چینیهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب سخته و عنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکجا کتو پلیدار و نامطمئن

۲ (روس) آنجا که همیشه سولویسیا *Solovieska* است نشان میدهد که از جمله آنها اسپانیایی  
 بود که در جنگ پول طاراً پطر کبیر از شارل دو اورد هم پاوشاده سوو گرفته بود و تخیلی که شارل بعد  
 زخم خوردن روی آن نشسته و از اطراف میدان میپرده اند و جنگ میکرده با چند پیرق از  
 آن پادشاه دیدیم بقدر وقیح بود آنچه پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها چون  
 خوب داشت بوضع زرگرمی قدیم عصای سلطنتی جو اهرکت عصای ساده هم از پطر کبیر بود دیگر  
 لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مختلفات اطلاق الکسندر اول پطر کبیر همه آنجا بود و سخت  
 مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان  
 روس برسم بدیه فرستاده است و دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان  
 حمید خان پادشاه دوم برای امپراطورین کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی حکم پطر کبیر و حکمهای  
 اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از عمر بسیار بزرگت حجاری خوب کرده  
 دیده شد کالسکهای پطر قدیم آنجا بود و بعد از تماشای آنجا مدرسه لارزاروف رفتیم بدرس  
 خوبیت اطفال ارمنه و مسلمان در روس آنجا السنه مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه  
 دلیانوف *Delianoff* است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جزالها  
 نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل  
 و نس نول *Gildenstol* شب را با تماشاخانه رفتیم باز بهیای خوب در آوردند  
 بعد بخانه پرس القور کی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود و خواهرزاده اش تشرفات مجلس را  
 روز بیست و نهم ریح الاول  
 بعمل  
 صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات ثلمه چیان قدری مشق کردند بعد  
 بوزنه اتوکرافی *Ethnographie* که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از  
 طبقه از موم بقدر حبه آدم ساخته اند و لباس بهمان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی  
 پوشانده اند مثل انسان بستند بی تفاوت لباسهای دیگر هم اند و چشمهای نیکی دنیا و افریقیه برای

تماشاچیده اند در کما سنجانه آنجا گفتند دو سست هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت **(روس)**  
 بسکومی آید در اطاقهای سخانی عمارت کرلین منزلی میکنند آنجا باران هم کشتم بسیار اطاقهای  
 خوبیت از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم  
 تخت بهتر از آن تصور نمیشود و در اطاق امپراطور پوست دو خز که بدست خود شکار کرده  
 در جلونیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بجای نیکلا که سر راه آهن پطر بورخ است  
 رفتیم که انشاء الله امشب به پطر بورخ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند  
 جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ستاده بودند زیاد از حد عظیم و تکریم کردند جمعیت  
 مسکو مسجد و پنجاه و یک هزار کس است نشان تمثال حکمران مسکو داده شده شاهزادگان و پادشاهان  
 کالسکه های نشیند شب روز بستی و چهارم در کالسکه شام خوردیم  
 صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشته ایم که روی دو  
 دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر دو خانه آبی بهم از میانش میگذشت بعد از طی مسافت  
 از رودخانه عظیمی موسوم بودت *Wolga* که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته  
 بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین باران را مراب کرده است و آب  
 متجدد میان مرداب ساخته اند را ندیم تا بیک استایونی رسیده از کالسکه با من آیدیم  
 جمعیت زیادی بود ما مورین وزارت خانه شرقی استراماکوف *Stramakof*  
 که نایب پرشن کرچاکوفست بحضور آورد استراماکوف مرد مستی است اما خیلی زرنگ و  
 با کفایت و دیپلومات *Diplomate* قدری صحبت شد بعد کالسکه نشسته  
 را ندیم نزدیک شهر پطر بورخ لباس رسمی پوشیده مתיامی در و شدیم کالسکه در کار ایستاد  
 اعلیحضرت امپراطور با نواب و لیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزادگان خانواد  
 سلطنت و سردار با وزیرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکسندر دوم پادشاه  
 کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب کراندوک نیکلا پسر سالار

۲۸ (روس) کل عساکر و تیه برادر اعلی حضرت امپراطور با پورت قسطن موقوف پطراداد و نواب کرا  
 مدوکت قسطنطین نیکیا یوچ برادر دیگر اعلی حضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور  
 داده پیاده بر راه افتادیم صاحب منصب زیاد می بالیا بهیای رسمی در سر راه بود ندانند  
 کوچ معروف نیوسکی *Newski* که کوچ بسیار عریض طولانیست دارد شدیم طرفین کوچ  
 عمارت سه مرتبه و پنجره به فرش طرفین کوچها از سنک و وسط از تخته است که کالسکه صدا  
 نکند هر وقت اراده از روی سنک فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته  
 بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رو باز می نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب  
 بود طرفین کوچ و بالا خانه با و بالای باهما حملوار مردوزن بود و می کشیدند متصل من و امپراطور  
 با مردم تعارف میکردیم مدتی را ندیم تا از زیر یک طاق و گریس مرتفعی گذشته و در میدان جلو  
 عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلند می از یک پارچه سنک در این میدانست که مجسمه امپراطور  
 الکسندر اول را از چوون به نیمه بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده  
 با اعلی حضرت امپراطور بالا رفتم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال و بر پلهها و تالارها  
 بودند از اطرافها که نشستم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پرو بای خوب ستونهای سنک  
 سماق نیز بای سنکی ممتاز صندلی کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن  
 نیست مخصوص بیک کلدان سنک تخت و بالایی پله بود که بسیار ممتاز بود و امپراطور یکی  
 یکی اطرافها نشان میدادند تا رسیدیم اطرافها نیکه مخصوص با بود از اینجا امپراطور وداع کرد  
 بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی بهتند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار تکلمی  
 کنند در راه میرود خلاصه قدریکه نشستیم کنت آلدبرگ *Comte Alderberg*  
 که وزیر دربار اعلی حضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیت و بنیه قوی دارد آده نشان سنت  
*Saint Andre* مکلن ناماس که بزرگترین نشانهای دولت روس است  
 با حایل آبی از جانب اعلی حضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتم باز دید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر عظیم دیو کا ماروف (روس) ۲۹

Kamaryn مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو فقره غلام

سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته

بمنزل آمدیم ساعتی بعد باز دیدن نواب ولیعهد رفتم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است

نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بسیت و چشمال است زوجه ایشان دختر پادشاه

و انمارک است خلاصه قدری اینجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمدیم شام

خوردیم مقدارن عذوب علیحضرت امپراطور منزل ما آمده با اتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه

رفتم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بودم در تماشاخانه پیاده شده اند پله

زیادی بالا رفتم در اثر سردی من نشستیم درین اثر امپراطور من ولیعهد زوجه ولیعهد گرانند

قسنطنین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب

و جنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد و همه مراتب پادشاه و پادشاهان

ایرانی و سایر ملتهایین هم بودند چهل چراغی که در وسط او سخته بودند با کانه روشن میشود خیلی خوب

میوحت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیکر انش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد با طاق

دیگر رفتم ایلیچی کپر فرانسه که مردی بسیار پیر و همش ژنرال لوفلو *Leiflo*

است و ایلیچی کپر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت امپراطور

بلر پایش که نزدیک محل تماشا بود رفتم دو اکت هم *Akte* انجام دادند بعد از تمام بمنزل مراجعت

شد

### روز بیست و پنجم زینج الاول

امروز صبح پرس کرچکوف وزیر عظیم روس آمد خیلی با او صحبت شد میو کرینل ترجمه میکرد پرس

کرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست بنقاد و چشمال دارد بعد از رفتن او علیحضرت امپراطور

آمده با اتفاق در کالسکه نشسته میدان شاندمارس *Champ de mars*

یعنی میدان مشق رفتم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

۱۲ (روس) زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بگردان کیفیت  
میدان زده بودند و چون نواب و لیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان مادر اینجا بودند  
بعد از آنکه با علیحضرت امیرطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادری  
سواره ایستادیم قشون از جلو ما ردیله کردند و نفر شپورچی سواره هم پشت سر امیرطور بود  
که ایشان هر فرمانی میدادند شپورچیان با شپور قشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان  
خاصه گذشت بعد از آن پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه  
پیاده بعد و سنجات سواره که همه جوانهای خوب بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی بیکدیگر  
بودند گذشتند بعد از آن تمام مشق همانطور سواره رفتم بجایه پرنس اولد بورخ *Prince de*  
*Oldenbourg* که بنهار جهان بودیم خانه ایشان مشرف بران میدانست و خترین  
شاه زاده زن نواب کراندوکت نیکلابرادر علیحضرت امیرطور است که هماندار و صاحبخانه  
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه است خلاصه رفتم بالاشاهزادهای ما و صدر عظم و غیره هم بودند  
این بنهار جهان خانواده سلطنت روس موجود بودند قبل از بنها دختر بیکدیگر در مدرسه مشغول  
کفیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه با دیده شده خود امپراطریس در پتریت  
بعثت در سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میر شستیم زن نواب کراندوکت نیکلابرادر  
که صاحبخانه بود دست راست ما و علیحضرت امیرطور دست چپ شستیم امیرطور با حکیم طو  
لوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از بنهار با علیحضرت امیرطور کالسکه  
نشسته رفتم منزل ایشان بسیار سکوسلو *Tjarskoe-selo* که از زیلیات سلطنتی  
پرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع بجای شهر مراجعت نمایند  
قدری در موزه ارمنی آثار که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جوایزات خوب و اشیاء دیدنی  
دارد نباشد روز دیگر انشاء الله تفصیل نمائیم مقارن نصف شب مجلس بال بنهار رفتم  
روسای بنجیادام یله استقبال کردند امیرطور که قبل از وقت در آنجا غنظر ما بودند بجلوه

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد ششیم جمعیت زیاد می آید و مرد (روس) ۱۰  
 بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگ است که محل درخت است  
 اطراف غلام گردش و مشرف تالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدریکه گذشت  
 منزل رفتم رودخانه نو از سمت شمال بطرف جنوب و مشرق جای می و خیلی رودخانه  
 عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچه های سیخ زیاد مانند کوه از شمال می  
 آید که بسیار صافند و خوب مثل ریخ تو چال البرز است میگویند آب نو اسالم نسبتاً امیر اطور هم بار  
 از آسمان آن منع میگردند یک طرف رودخانه عمارت است که منزل است و طرف مقابل قلعه  
 گفته است که در ایام پتر کبر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا  
 دارد و مقبره سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است که چاهای پتر بورخ با کجا  
 روشن

### روز بیست و هشتم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلیچی کبر بودند که یکیک  
 را با طاق مخصوص احضار کرده بعد پیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتم در تالار همه سفر  
 احوال پرسیدیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر عزیزین هم حضور  
 داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبر از این قرار است جنرال لوف لو  
*General Leplo* ایلیچی فرانسه که مرد پیر و شایری است لورد لوفوس *Lord Loftus*  
 ایلیچی انگلیس کیلین پاشا ایلیچی عثمانی پرسن دورس *Prince de Reuss* ایلیچی المان و از اکثر  
 دولت اروپ و نیکی دنیا و یونان ایلیچی و شماره دفر حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نماز خواندم  
 پرسن اولد بورخ هم که دیروز خانه او نماز خوانده بودیم دیدن آمد بعد از حضرت امیر اطور آمدند  
 قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند به مشق افواج ولی من امروز بجهت تماشا می ار می تاج به مشق  
 رفتم امروز بله چنان هم در پائین عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتم تماشا می  
 ار می تاج *Ermitage* رئیس آنجا که همش کیدیانوف *Kudiamof*

۳۲ (روس) و هم رئیس تماشاخانه با و مرد پیریت حضور داشت یکیکت اسباب بارانشان میداد اطفا  
 قمانیکه پردای صورت و مجتبهایی مرد و حوضهای بزرگت و کوچکت از سنگهای قیمتی سیر و غیره  
 داشت و اغلب سونهای یکپارچه سنگت قطور بلند که از سنگهای ممالکت فیذاذ است میزهای  
 که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کلهایهای طحیت که سنگت سیر است انواع چیزها  
 عجیب و غریب با تماشاخانه خصوص اشکال مجسمه مرمر بهیتهای مختلفه از زن و مرد و سجه استاد  
 و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد بکزن بزرگت استاد بسیار خوشگل بود که شخص بیوا  
 سه روز نشسته از آنها شاگرد هر پرده صورت و هر مجتبه و هر اطاق راده روز دیدن کفایت  
 نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز نمیدید همیشه متصل اطاق با اطاق بدانین گردش میکردیم بعد  
 ظهر زیاد می که اطراف آن همه سونهای سنگت سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت  
 هم مجتبه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس فتنه خریدار آورده است  
 یکت مجتبه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیلتا تا همه عضا را بتناسب در آورده بودند سکه  
 های قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و تومی عبور آورده همه را زیر آینهها چیده  
 بودند پردای صورت همه کارنقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانول است صورتها  
 بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت  
 شده رحنت پوشیدم عصری در منزل امیر اطورشام موخود بودیم در وقتش رفتم صد و هفتاد  
 نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهرا دکان و همرا بان ما جمعیت زیادی  
 بودند از این باطابق خلوتی رفتم که ولیعهد و زوج ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتم  
 بسفره خانه سرزیر نشستم امیر اطورشام دست چپ و زوج ولیعهد دست راست ما بودند  
 شام خورده شد در وسط شام امیر اطورشام بر خاسته همه بر خاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانجا  
 از قلعه توب انداختند بعد از دقیقه من بر خاسته باز همه بر خاستند مشربی بسلامتی امیر اطورشام  
 خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتم اطرافهای والد امیر اطورشام را گردش



کردش کردیم بهر طور وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد رفیقیم امپراطور هم برگشتند (روس) ۳  
 کالسکه رو بازمی حاضر کردند در آن نشسته در شهر کردش کردیم از نزدیک محبته امپراطور شیکلا که  
 از چوون ریخته اند که نشستم بسیار محبته بزرگیت روی اسب و از او در مقابل کلیسای سحر است  
 کلیسای سحر هم از بناهای بسیار عالیست تمام از سنگ گنبدش سطلاد و ستونهای سنگت سماق  
 قطور بلند در اطراف آن بنا و است هوا سرد بود بر کشتیم بمبزل شب رفیقیم تماشاخانه میشل  
 Michel = امپراطور بود در روز در سار سکو سلو بود ند صدر اعظم و وزیر دربار روس  
 و غیره بودند در اثر جزئی نشستم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کو چکر اما شکست و باز نیست است  
 شش مرتبه دار وزن و مرد زیادی بودند ما بس *Scene* بسیار نزدیک بودیم در آن  
 تماشاخانه کومدی در می آورد یعنی کلم میکند یکنوازی از ابل سو و بند بازی بسیار خوبی کرد بعضی  
 اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از تومی بکت تحت بسته که باز میگردد و چیزی در میانش  
 بود یک پسر وزن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی کلوله بزرگی ایستاده با کلوله راه میر  
 و چند چیز مثل کار و غیره تا مدتی بهوامی انداخت و باد و دست میکرد زنی فریه که رخت تنگی  
 پوشیده و سیخه و پاپایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و لو سیخه عینا میزند سوار شده میزند  
 خوب راه میرفت بعد بکت سیاهی بطری زیادی آورده چید زین سر بطریها پنبه داشت باغ  
 آتش ز وزن کالسکه را از تومی شیشهها سجاکی میکند زانند در آواز عراده برین افشاده و امن پشت  
 لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابو بود *Tableaux vivants*  
 آوردند بسیار چیز غریب خوبست چند نفر زن و بچه و غیره بچکت و بطرزهای خوب می ایستند و  
 می نشینند که بسیار خوش آسیده است مثل برده نقاشی آرام آنها را چرخ میزند که مگر دیده میشوند  
 بعد از تمام برخاسته بمبزل آمدند خوابیدیم از پاریس خبر رسید که میو طیر رئیس جمهوری استعفا نمود  
 و مارشال ما کما هون روز عیبت مهمت ربع الاول سردار رئیس که در آن  
 صبح برخاستم باران شدید می آمد امپراطور در سار سکو سلو هستند و امشب بنا بود در جای

۳ (روس) انتشار می کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه گرانند  
قطنین برادر امپراطور که امیر البحر است رفتم خانه بسیار خوبی دارد اطافهای متعدد در اسباب  
جملة اطاف که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میرجیت  
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را نوشته  
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا آنجا هم علیانی کشیدیم بعد برخاسته  
اطافهای دیگر کشیدیم نمونه اسبابهای بجزی و کشتی و توپ و غیره آنجا داده بود کتا آنجا نه و مورد  
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گرانند و ک قطنین هم فرد امیر و در بجز سیاه  
کشتی ساخته اند بآب بنیدار و از آنجا بر کشته رفتم خانه گرانند و کت نیکو برادر دیگر امپراطور منزل بود  
زوج ایشان که دختر پسر اولد مورخ و پسرش که جوان بلند قامت خوب است بودند و حرا و پسر  
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برشته  
بر کشته رفتم منزل پسر که چاکوف که در آنجا خانه او بود از پله زیاد می بالا رفتم در اطاق آخری رفتم  
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل بی بی یوتیسکی *Barinyotuski*  
که زیر عمارت ما بود رفتم این شخص دوست امپراطور است کوقتی هم عالم قفقاز بوده جنک شامل  
این تمام کرد و شامل را امیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جانی شوای سرش پیدا  
بود مرد پیر سیت محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را می تراشیدند  
بایش ریش دارد و فرانسسه حرف میزد قدری نشستم زوجه اش که از اهل کرهستان است دیده شد  
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی تماشای جواهر خانه ارحی تاج رفتم طلاوس مطلق آنجا بود  
کوکت کردید بسیار خوب جبرزد و خردس مطلقانی هم بود مثل خردس میخواند بعد خیلی تومی اطاق کشته  
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لا زاروف که در  
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زیاده امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ  
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت سرتاج لعل بزرگی بود و تاج

الماس کوچکی هم با گردن بند بر لیان بسیار علائقی مال امپراطورین است جو ابرویکرم بود (روس)  
بعد بر کشتیم منزل درین عمارت هزار و یکصد اتاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب رابعه  
شام رفتیم تماشای خانه بزرگ امپراطور اینجا بودند جنلی صحبت شد در لژهای نزدیک محل بازی  
کشتیم صدر اعظم والدربرخ *Alderberg* و کراندوک قسطنطنیه و غیره هم بودند  
باز بر تکیه های مختلف یاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته یکبار می کشیدیم  
بی آن پرده افتادنها با امپراطور بس رفتیم از دعای بود و دختر بار نیجه دست امپراطور را میبویید  
شاه زادگان و غیره در لژ بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور کالسکه نشسته

رفتیم منزل محمد تقی علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پتر در شهر کوچک با کبوتر چاهی زیاد بی اینکه از  
اوم فرار کنند روز و شنبه عیبت و ششم راه میرفتند

صبح برخاسته چهار حوزده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با علیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد  
با امپراطور کالسکه سربازی نشسته رانیدیم برای میدان شش دو سته هزار سواره نظام و قراق برای شش  
ماضی کرده بودند هوا ابر بود نیامی باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد میدان شش رسید سوار  
سب شدیم سوار با مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل  
سرباز شلیک کردند تو سچانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرخس و قراق و مسلمان فراباغ که  
مجاز از صد نفر بودند جلونا اسب بازی کرده تفنگها و چاقوها خالی میکردند چند نفری هم سخت  
زمین حوزدند زمین هم کل زیاد می بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتیم منزل امپراطور هم به  
کالسکه بخار نشسته بسیار سکوسلور رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه  
شده رفتیم بعلبه و بانکت دولتی اول بیانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول  
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره به همه جهت دو کرد و ایران موجود بود شمش طلا  
مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند و زیر داخله روس که شمش رترن است  
*Reiterne* آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیاد می رفته از روس

۳۶ (روس) جبریزک ممدی که روی رودخانه نوا *Neva* است گذشته داخل قلعه شدیم حکم

قلعه خرابی بسیار است رعشه هم دارد و آتش کارسا کوفت *Carsakoff* اول بمقار سلاطین روسیه رفتیم جائیت کلیسا مانند صند و قهای قور سلاطین اگر از مرزا درزا و میاچیده اند از پتر کبر تا نیکلای همه اسجاد و فن انداز اسجاد رفتیم بصرانخانه که در بهان قلعه است امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری شام شاپاوه رفتیم بجائیکه مدال میر نیک مدال طلای بزرگی بیا و کار مار و نیک پترش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ ورود و آمدن و اسم مار نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از بهان تالار با و دالانهای طولانی عبور شد شاه زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل سردوم امپراطور برسم باز دید قدری نشسته بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی از مردوزن و صاحب منصبان و جواهرها و بهرا بان خودمان بجز اعضا و السلطه و علما الذوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست زن ولیعهد را گرفته از جلور رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الیورخ را گرفته از عقب آید زن و مرد هم دایره زده بودند دور ما همین طور کشته بعد ایستادیم سفرای خارجی از عثمانی و انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاه زادگان و غیره بنامی قصه گذاشته همه زیاد رفیقیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفیقید راحت شدیم مستعمل با امپراطور و سفر او دیگران صحبت میکردیم بعد از قصه باز بهان طور من دست زن ولیعهد گرفته رفتیم بتالار سوپه *Souper* تالار وسیع است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمایی زیادی تومی تالار بقشکی تمام میان کوزه با بود که دور هر کوزه ضربا امپه و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر سایر میزها نشاندند خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشسته بعد

بعد و هر آدمی هم درخت خرمائی بود انقدر کل و سفلی چیده و در نیجه بودند که مافوق آن متصو (روستا) <sup>۷</sup>  
 بود و یوزیکان هم میزدند و در میز ماسفر او زن و لیعهد و صد و عظیم و غیره بودند بعد از خوردن  
 شام باز من دست زن و لیعهد را گرفته بالا را بال رفتیم قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد  
 اتمام منزل رفتیم **روز شنبه است و مهم** بسیار خوش گذشت  
 امروز باید برویم به پترهوف *Peterhof* و گرنستاد *Goronstad* هوا بسیار  
 صاف و آفتاب خوبی بود و جمیع مله زن همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم با سکه که ساخته بود  
 از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند و اندیم رو بدریا و گرنستاد  
 بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود هزاره اور کشتی خوردیم بعد از یکساعت  
 نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات گرنستاد و قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستان از سنگ  
 ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد و باستان معتبر همش قلعه قطنین است که  
 بالا تر از شهر گرنستاد است هزاره و ربع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول کشتی  
 جنگی آهنگی بخاری مسمی *Kremlin* بر بلن رفتیم بالا و پائین آرا کشتیم بعد رده عراده  
 توپ جنگی بزرگ داشت ملاخان مشق کرد و چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند  
 بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری سنست قلعه قطنین رفتیم با پهای باستان و قلعه از  
 سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستان بود که بر توپی چهار صد  
 بیست خردار وزن داشت و بمقاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پر و س است  
 از عقب پر می شود و گلوله را با عراده آورده با اسباب جراثقال بلند کرده تومی توپ میگردد  
 اما بر توپی پر گرنش چند دقیقه طول دارد و سکه و برج دیگر است مستی قلعه منچیکوف دیگر قلعه  
 الکسندر اما کو چک هستند از دور هم یک برج زیادی پیدا بود و خلاصه از قلعه بر آمده سوار  
 کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود و همراهان هم  
 از عقب رسدند حاکم شهر گرنستاد که همش کانه کوچ *Karakovitch* است

۲ (روس) با کلاسه و کله ضایان و حال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده شهاب ننگدان مطلقا با نان  
 و نمک آورده بودند. می پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جامه و وزن  
 از پهل کشتی سازه آن گذشته رفتیم کارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناقص بود بندر شهر  
 از کشتی تجارنی و غیره بود امن شهر باد انبارک و انگلیس و سواحل روس و روس سود و نوروج  
 تجارت دارد در کارخانه یک تخمه آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار  
 داده بودند این تخمه را بهما نظور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن بریزی محبتی  
 قدری کشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم تومی واپور شهر گرنسار بسیار شهر قشنگی است مردم  
 همه طاج و نظامی و کارگر استند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را  
 رو به پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم ایجا مرو پیر باغبیه و همشروع کارون  
 است *Bongorudom* است دم اسکله صاحب منصب و مردوزن زیاد می آمده بودند از  
 لسب و باغ و حیایان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک  
 سوزم مثل سیرمه و یابی درختان همه سبز و چین و کل ولی هنوز درختها برکت نکرده و گلها باز نشده بود  
 نشینیم بکالسکه سبزه این مذهب و حاکم تومی کالسکه از جلو ما میراند ما از این حیایان با حیایان  
 و از این راه بان راه بردیم جا فوار بای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما احاطه  
 کرده همه جا همراه سید و پیر در تعریف باغبانها و فوار بار اخیقه نمیتوان نوشت مگر آنکه  
 شخص کجیم خود پدید چاره فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور  
 بروقت بخود دهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یکت چهل  
 ستونی از سنگه و اشتهابی سقف و بسیار صفا که از همه جای آن فواره محبت بعضی فوار با نام  
 بلند میشد مثل کوه آب بعضی تنگت بعضی مثل آبشار بعضی جاها در سقف عمارت آب میریزت  
 خلاصه خیلی کشته تجارت پطره کسیر رفتیم که تومی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای  
 خود پطرهم خیلی کجا بود بر کشته باز سوار کالسکه شدیم در حالی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت

مخوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیاده ای از توی حوض حمام صحبت آب مثل کوه سفید (روس) ۹  
جائی بود مانند بهشت کاهی امیر اطور در اینجا آب سرد میرودند از آنجا گذشته فواره دیدم مثل کوه  
هرمان مصر شکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتم تجارت وسط که بهتر از سایر عمارات و  
دور بود و از جلوان دو یست فواره آب بلند عیش مجسمهای آدم و اسکال دیگر از چودن  
ریخته اند که آب از زبان و سر آنها میریزد یکی از فواره های اینجا بیست ذرع صحبت آب این  
فواره با آبشار شده از این مراتب پایین میریزد جلوه خیا بان و حوض طولانی و طرفین حوض  
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب آن  
آنها نوشتن نمی آید این عمارت از بناهای بطر کبر و کارین است پایین آمده باز سوار کالسکه  
شده تجارت مخصوص امیر اطور و عمارت ولیعهد رفتم خلاصه تماشای عمارت و جیاهانها  
داشت ما هم وقت شدیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فواره های متعدد بزرگ  
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاکت و تر  
بود که یک برکت و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما به نظرم کاشته رخیان بان بند  
کرده اند جیاهانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار و اپور شده راندم برای جزایر ایلان  
*Plakum* که نزدیک شهر طبر است امشب آنجا اتساری است از دریا گذشته راندم  
برود خانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و حرم است دست راست رود خانه اتسار  
چیده و دست چپ چادر زده بود بد قدری گذشته دست چپ که اسکه بود از کشتی بیرون  
آیدیم صاحب منصب وزن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشا  
اتساری آمده بودند و ضح زمین و درخت و جیاهانهای اینجا هم مثل بطر هوست شام پید  
بجارت بسیار خوبی روجه ولیعهد و شاه زادگان و غیره آنجا بودند قدری نشسته  
امیر اطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری مکث نموده بعد با امیر اطور روجه و  
ولیعهد و زوجه پسر الدیمورغ و سایر پسرهای امیر اطور همه در یک کالسکه نشسته صحبت کردند



وقت رفتیم بگردش تا هوای پاکت شده وقت آتشباری برسد همراهم از عقب برید  
 کالسکه میراندند هوایم به شدت سرد بود گردش مفصلی کرده بعد یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت  
 تکنگت متحد و جیبانهای زیاده از حد پاکت و تیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت او  
 قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بجای دیگری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی حایر  
 و تاشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی حایر نشستیم آتشباری بسیار  
 خوبی شد تا آنکی داشت اسم مارا هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده  
 میشد بعد از آتشباری با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری  
 مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده بازارهای باصفا و عمارت سیلاق خوب و از جلو  
 ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از خیابان طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم  
 امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یک دستش را در جنک المای سواستاپول  
 کوله برده است همیشه اسکولسکوف است *Skolkoff* است

روز غمره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرسش که چگونه مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار  
 کالسکه شده رفتیم عکابنخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لوئیسلی *Lewisli*  
 است و مرد فربه قطور با مزه بود اسباب و آلات محترمی داشت زبان فرانسه خوب حرف  
 میزد چند نشیبه عکس مارا انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده  
 چای خوردیم امشب در سارسکو سلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود رسیدیم چهار  
 فرسخ مسافت کمر است باره آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده  
 بکار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار و اکنون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ مخصوص  
 امپراطور بود شده را ندیم نیمساعت بعد با اول آدوی سارسکو سلو رسیدیم شهر بسیار خوب و صنعتی است  
 جمعیت زیادی دارد کوچهها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهم هم







همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم به بارت بسیار عالی عربی کلیسانی متصل مخصوص این عمارت (روس)  
بود که چهار چرخ گنبد مطلقا داشت با کالسکه اندینا مانهای وسیع قشک که بنا خرابانهای بید بود  
بود رانده بعد کیشتم بپله این عمارت پیاده شده بالارفتیم عمارت دیگر نیز این تصور نشود این  
آبادیها همه از عهد کترین است امیر طور حاضر بود در صحنی در اطراف مخصوصی که بجهت معین که  
بودند نشستم تا آمدند با هم دیگر رفتیم بگردش خانههای متعدد و تالارهای عجب دیده شد که بعضی  
معی آید پر و پای نقاشی بسیار خوب کا نقاشان قدیم در بدنه آبخا و اطراف دیده شد که همه  
آن از کربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده اند خیلی اطراف عالی بود این نگاه ربا بار اثر و یکت که  
پادشاه پروس بجهت کترین در فرستاده و او هم ما را این اطراف نصب کرده است اطرافها یکی که  
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسا هم محض در صحنه شامیریت که گنبد باقی مطلقا داره کلیسای بسیار  
مقبول است عجا و نگاه در باین است این از این چشم انداز بسیار منور و دیدار برای شام  
از همان اطراف با طاق اول مرصعت کرده اند تا از بسیار در شک حیرت آفرینی که بشنیم که بهتر  
نیکو از آنجا گذشته با طاق برفته با امیر طور قدری جدا و نیم به کیست همیشه شامیریت  
داده سلطنت روس صاحب منجهان برکت و شاهان کمان موصوفه و غیره همه بودند  
عربی صرف شد درین شام روز یکت میردند بعد بر خنده با همه اهل تهرتی در احتیاجی که مشرف  
بناخ بود راه رفتیم بعد میر با طاق مخصوص خود رانده فرزندهای بسیار و با امیر طور آمده با دو سبب  
کالسکه نشسته رفتیم چنانا ساری با و خفا کشته درین راه می هم پیاده و مانگاه از کالسکه می گشتند  
چیز این باغ شبیه است به بچه سوسه اما در این هم بسیار بسیار باغی نشانی که دارد که مرا می  
و پیاده ساخته اند اهدا کثافت این باغ دره میو و باغ غرابها از عهد هم بصره بندین نما  
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بسیار در چهار روز در این راه در کثرت از کثرت  
رستگاری در تختالی این عمارت دارم اما شامیریت نیز در این راه در کثرت از کثرت از کثرت  
یکی سپاه و یکی نزد آبخا بود در این اطراف از بهر این بسیار از کثرت از کثرت از کثرت



پسکو که حاکم نشین معتبرست بتدریج بجاه دقیقه توقفت شد حاکم اینجا حضور رسیده باز (پروس)  
 راندم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی آباد  
 در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوار و بگرمی میکرد داشت درختهای اینجا با شکوفه و برکت داشت  
 خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهایی که در دستیه خیلی دیده شد  
 کالسکه در پطر بسیار و راه آهن بسی در کوچا زیاد بود سکه های بزرگت و کوچکت بسیار خوب هم

خیلی دیده شد روز سوم ربيع الثاني

صبح که از خواب برخاستم بلا فاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلناست حاکم اینجا که پاشا  
 پاتاپوف *Patapoff* است باید وداع کرده بروی تو وقت شده تا آن وقت خانه  
 اینجا بسیار طولانی است که بروی رودخانه نین *Niemen* ساخته اند که ششصد متری است  
 خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوخا کوهی گذشته که چهار صد ذرع تقریباً طول این بوده است  
 چند دقیقه که گذشت رسیدیم سوخا دیگر که هزار و چهار صد ذرع طول داشت و مثل شب  
 تاریک بود شش قریه طول کشید تا از این سوخا گذشتیم راندم تا بصر حد روس و پروس که  
 همیشه ادکون *Adkone* است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم  
 سر بار صاحب منصبی رعیت بسیار از مردون بودند همانند ارانی که دولت پروس بنا  
 بود همه نومی و اکون آمده معرفی شد در پیش همانند اران جنرال اجودان معتبر و همش نوبت  
 از جلوه صف سر بار گذشته بعد رفتیم با طاق استاسیون اطافهای این استاسیون و اسبابش  
 ساده است سناری برای هم را بان حاضر کرده بودند خوردند بار باری بار از کالسکه رو  
 بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری در وقت  
 نوشتم مردون زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند  
 اینجا خیلی پیش از رویتیه است بعد که همه جا باشد نذر رفتیم که کالسکه نشینیه کالسکه های پروس  
 خلاف کالسکه های روس است که هم ندارد و چنانکه بر کس بر جانشینت از دیگری اخیر است مگر در جا

در جاکه در بقعه با سید پرس خلیف و جبرائیل ناک آمده مرض شد خلاصه کالسکه  
 پاره افشا و خندین و در جرد ترازا کالسکه های روسه میرفت و اکون من بزرگ و خوب بود و جنین  
 آن دو فوه خانه کویت داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی غیره  
 نشیکه و آبادی ناک پروس نند و شیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده خانه آدم است و این  
 کاو کوسه چند چمن زراعتی است که کالی کالی نران بود از راه و خانه زیاد می گذشتیم آبا و بیهای بسیار  
 پاکیزه از دور نزدیک پیدا بود و ما رسیدیم بیک استایون ایستادیم صدر اعظم کالسکه ما آمد  
 تلگرافچی پرس تلگراف ریادی از خرابی داد خواننده شد بعد از آنجا خوب داشت باز بر راه  
 افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت ما از سه حد روس ساعت و نیم کشیدیم ما رسیدیم  
 بشهر کنسنگ *Konigsberg* که یکی از شهرهای پروس و در یای بالتیک بسیار  
 نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش *Pregel* است  
 کشتی بخار تجاری از در بانا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچک است اما قشک جیش بود و پنجره  
 نقر است کینه زراعتی که اسمش *Rape* است در محله های خاک پروس امروز دیده شد  
 که کل نزد بسیار خوش رنگی است برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن  
 غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرای داده بود و طبیعت تمام صحرای  
 و جنگلها سرد و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم  
 صاحب منصب سرباز زیاد می بودند همه جا برای بسیار خوب نگاه خود بر سر لباسهای خوب در تن  
 خیلی قشون خیلی بودند مملکت پروس همه قشون است موزکای چنان بجا مثل انواع طران همه بالاب  
 و بی دارند اما در روس این قسمی نبود و وزن انی غیر الهنایه همه جا در دو طرف راه نصف کشید  
 بودند من سوار کالسکه رو با زنی شده راندم اطحال ریادی دور کالسکه میدویدند یک تنگ  
 غریبی بود که چو طوطی لانی طلی شده خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بجا است و ولتی  
 قدیم که با پند سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیاد می بالارفتیم عمارت

گفته است یکی هم از شاهزادگان و عمده خلوتی و غیره آمدند چون اهل این شهر <sup>کند</sup> <sup>الهند</sup> <sup>۱۴۵</sup>

ایرانی ندیده بودند از عاقبت با خسی متعجب بودند و آنجا که بود و کله

است کالسکههای این شهر و اسبهای کالسکهها زیاد می و خوبی نسکهای و مردم اسبهای اینجا

عیست کبوتر بازی کردن و سیاه و غیره با پهل سیاه لالقی و قباغ ابله در جوانی تا داده شده

آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند رشته موزیکایی زیاده کار است ایستاده بسیار بود

بعضی طبل شب میزند آنهنگ شپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ بر بزرگ

هم یکسک بزرگی بسته بودند زیر طبل عراوه بود که سکن میکشیدند از آن شهر بدی آمدند و کتیرا

هم بود **روز چهارم ربیع الثانی** از نمازگاه

امروز انشاء الله باید برویم ببرلین این شهر چون نزدیکت بد ریاست هوایش بسیار سرد بود

عمارت پردبای کوچک خوب کار است و آن قدیم دارد و در مرتبه شمالی باکستانها بسیار بزرگت

طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان بروس زمین تالار تاج گذار می میگند

خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم در نیم صبح بود

مردم کمتر از یروز جمع شده بودند در غنیمت راه آهن یکی در جای خود تکرار گرفته رانندیم کالسکه بسیار

تذخیرت بقدر یکساعت نیم که راه طی شد طرف دست راسته زیاده دیده شد که دور

بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین

همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرد و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در

این حد و بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه بلند می شود و خیابانهای بسیار قشنگ می شود

از درخت بید و سفید بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی گردش عامه است از رودخانههای کوچک

و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر بار *Bar* عبور کردیم که ششم

که رودخانه عظیم و بسول *Vistule* از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میگرد

پل آسفی بسیار طولانی داشت در آسایونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغهای بسیار قشنگ و





رسیدیم و روزه مانند درختها تمام شد کویچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکسره روسی  
 دیده شد که تانیه زیاد کاغذ فرا شده می رسید و هنوز نام تمام است یک صورت فردریکت اول  
 یعنی فردریکت بزرگ که با مضع ریخته اند سر راه به دارا ولی در سینه *Universite*  
 که نشیمن در تیره پار عالی است هزار نفر شاگرد و آنجا تحصیل میکنند از سال *Arsenal*  
 که طرف چپ بود دست راست عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می  
 نشیند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت از بزرگت فواره بلند می محبت  
 دست راست قصر سلطنتی است که برای نامعین کرده بودند تا دم قصر صحبت بود پیاده شدیم سر راه  
 قدیمی لباسهای خوب که قر اول عمارت بودند توی اطرافها اولان از سواره که جوانهای بسیار خوب  
 خوش شکل لباس بودند در با با پیچیدمتان و غیره همه ستاده بودند از پها بالا رفتیم وسط میدان  
 جلوه عمارت با چهرهای بسیار قشنگ است که اشکام کلها از یاس شیر وانی زوجه کاشه باز در چشمه است  
 که در بنده هر یک دست است از چو در ریخته اند امپراطور همه اطافار ایمانشان دادند پر رهاز میان  
 خوب و برین عمارت بودند من صدر اعظم و شاهزاده و عینه را معرفی کرده و امپراطور هم همراه امین شاه  
 زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفته قدری صحبت  
 کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه اسناد با نانی  
 استقبال کردند رفتیم نشیمن صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور خوب آتشش سازند  
 برادر ایشان نضاد و سه سال آهرد و در کمال عین و قوت هستند پس پسر که پنجاد و شش سال است  
 ملک نضاد و پنجبال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب راجائی از نطق شهر بود با بر این  
 کار و شراست چراغ اینجا پیش از پتر است مقابل عمارت ما آن طرف میدان عمارت بود و در پیش  
 یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت همه خانه است وسط میدان سکوتی است از طرف پهلوی  
 مجسمه فردریکت کبیر سواره از چو در ریخته اند بر روی عمارت برلن نکت خاکسته می رسد و در  
 شهر از جلوه انداخته است برخلاف پتر که عمارت با انواع رنگها طون است رودخانه که از کنار  
 ۴۸

۱۳۸ (روس) شهر برلین میگذرد و آسمان سپهره *seren* است شنبه اران هم از وسط شهر میگذرد و آنرا کم عرض  
و آبش هم بسیار بدست خلاصه امروز شهادت فرسنگت راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

### روز شنبه ربيع الثاني

امروز رفتیم شهر بغداد *Baghdad* که خارج برلین است سوار کالسکه شده از همان روز  
و که چه که روز قبل دارو شدیم خیا بانهای زیاد درختهای فوی جنگلی خانهای خوبه جلوه خانها با پنجهای  
کلکاری بسیار قشنگ حوضه ای فواره دار کردش یاد نمودیم در غنیمت بکار کالسکه سوار شدیم  
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم مابین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد و اعلا نظامی هستند  
حاکم شهر و حیزه آمدند پیاده شدیم در دو خانه عظیمی هم دارد که آسمان مایل است  
سوار کالسکه ای شده از خانهای شهری و حیزه گذشته و داخل خیا بانها شدیم و صبح خیا بانها و اجناس  
و غیره شعبه باغات روئیده بود و عماراتی که دارد یکی *Baghdad* است  
است بر در بناهای فردر پیکت که است منزل و بعد در عینده ام است با کالسکه رفتیم دم عمارت  
منزل بودند را ندیم برای گردش از خیا بانهای خوب و با پنجهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل  
بزرگ است مثل زندان امروز چون روز گذشته است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیا بانها  
بودند رسیدیم بجهت بزرگی که سه ذرع آب آن محبت مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور  
باغچه او حوضها نادر بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبجش را با اسباب سجاد تعبیه کرده اند  
که در سجاد آب با امیر و دار و حام مردم قدرت مانع از تماشا بود و کل باس شیروانی زیاد بود  
علیه هزار و شان در درختان میخوردند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیا بان مقابل این فواره آنها  
این هم مثل بکر بود فواره آنهم طبع محبت امانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بجهت  
سازوسازی برلین بلکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق بروس که بر او را پسر اظور حالیه بوده است  
اینجا است باشتی و ایشکات آفاسی باشتی ملکه و حیزه بلوا آمدند رفتیم با طاق ملکه بر خاسته نام اطلاق آن  
نسبت سون بغنا و سال ششتر عمرش می رود روی صندلی نشینیم محبت شد بعد بر خاسته کشیم این









عمارت مخصوص فروریکت بگیر است اطلاق که بها بنجامروده است دیده شد صندلی که در **المنا** آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فروریکت همه بنجام دیده شد چیزی محض اثر روی صندلی انداخته بودند و عقربکت ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر تا بحال کوکت نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فروریکت را پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت حتمانی بلندی است در روی تپه با چغهای بسیار خوب و حتماً کوچک و اردان بلندی مجسمه قرار داده اند که از دهن آنها آب بجو خ می بریزد چشم انداز این حتمانی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فواره با و باغها و حیواناتی خوب زیاد بود قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده رانندیم در محلی آسیاب خرابه دیده شد از عهد فروریکت بگیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فروریکت خواسته بود انبار بسازد هر چه کرده بود آسیاب از صاحبش بجزد که باغ ناقص نباشد راضی بود و بنشان عدالت این بسیار همان طور نگاه داشته اند بعد رفتم بگر مخانه و نار سخنان از اجرویه و غیره ساخته اند اما میانش رفتم همه کلهها و درختها را از حال بیرون آورده بودند جلونا سخنان با چغ و حوض و حتمانیست مجسمه های مرمر بسیار خوب و با چغهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشتم بعد سوار کالسکه شده رانندیم برای عمارت و بیلاق زن پرسن شال که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فروریکت شال حیاط بسیار قشنگ داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و یمن و او موصل و غیره مجسمه های مختلف مثل یکیا یکسره کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمامه نوعی جمع نموده بدیوار با نظر قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرسن شارل فرانسوا عالم و با صفا هستند خلاصه با چغهای خیلی خوب فواره چمن و غیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستم

۵۰ (پرس) زن پرس شارل خیلی عذر خواهی و اظهار محالیت میکرد و از اینکه دیر خبر شده است و کیفیت  
نگذافی کرده بودند که شما در روز نمی آید کتابی آورد و اسم خود را در اینجا نوشتم زن متنی است بعد بر حاکم  
سوار کالسکه شدم دم منزل فرستادند شارل هم رفتیم خانه بود و هم چنان بان فرود یکت شارل دو  
مجموعه مرال نه خوانیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند و اندیم از جایهای خوب گذشته  
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است با پنجاهی قشک چشم انداز  
خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفتیم کالسکه بخانه نشسته اندیم برای شکر در بین راه مردم  
باز می خریدی در آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و دور چادر را کالسکه و  
مقوای ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکهها شده بودند و چادر متصل بسحریت  
چرخ میچورد کالسکهها و اسبها و اوها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در خانه  
منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادگانی شاهزادگانی پرس صدر اعظم پرسین  
مارکت مارشال ملک مارشال رون و غیره همه بودند مارشال و رانکل هم بود با او قدری صحبت  
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است بود سال او را تا زنگست در جنگهای ناپلیون اول همه جا  
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه چهره خوبست بعد تماشاخانه پیش  
پطر است صحبت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب قصیده در قاصد با اسبهای غریب  
من و امپراطور پس فته قدری گشته بعد آمدیم بازی در آوردند قصیده در پروهای خوب نشنا  
و ادند پرس شارل را و امپراطور هم بودند بعد از تمام رفتیم منزل <sup>عبدالروله روزیکه از پطر آمدیم</sup>  
بما بجا مانده است برای **روز ششم ربيع الثاني** آمدن پرسین پطر خواهد آمد  
بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور امپراطور نشسته نیامده بود چون سیو پطر استعفا کرده اختیار نامه  
داشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفر را یکی است احوال پرس کردیم بعد پرس بنیامک آمد خیلی با او  
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمد و قدری صحبت شد بر حاکم  
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم باغ وحش امروز هم روز عید و رنگیان بود و جمیع اهل شهر در



در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین باده بود و موزیکان هم در باغ میزدند (المن) ۱۵  
در پاچه‌های نیا و اقسام مرغهای آبی در دریاچه‌ها بود و بعد تک تک قفسهای بزرگ خوب دیده شد  
که پر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرقوش و کوند و کمرغ  
شکاری معروف بزرگ است و از نیکی دنیا میآوردند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه  
بیره دارد بسیار مرغ جیبی است اما چکالش مثل قرقوش تیر نیست از جنس لاش خور است و یک اقسام  
در ناهای افریق و هند و نیکی دینی و غیره بود خیلی درشت و خوشگل تر از در ناهای متعارف ایران انواع  
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود و نوشتن نمی‌آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده  
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل الان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سیاه که تصور  
نمی‌آید بود شیر بال بار افریق که خورد کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و همبیل سیاه بسیار ضخیم  
رخیته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی همبیل بدن خوشگل مثل محل شیر بان گوشت بلند  
کرد بلند میشد گوشت بگیر دست چهار فرخ قدش بود کوشمارا روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند  
این محلی که بد الان منظور از خانه خانه جای حیوانات است درمی دارد از تخمه ضخیم که بار بجزیر بلند میکنند  
آنطرف در محل کردش حیوانات در را که بلند میکنند حیوان بان سمت میرود و خورا این در را از آن  
اطاق را نیز میکنند زمین اطاق را با تخمه فرش کرده اند بسیار تیز اعد می نمودند نزد یکسان حیوانا  
برود گوشت را هم از سوراخ بجز با میدهند خلاصه بایل بودم مدتی تماشا می این شیر را بکنم ولی از  
هجوم مردم تماشاچی مکن نمود بعد چند بسیار بزرگ رسیدم از سربهای هند و افریق دو پلنگ  
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و همبیل بودند شیرهای دیگر هم بودند یکت شیر بال  
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز بالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه  
ها بخار آید و پچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد و یوزهای مختلف که صابهای عجیب الخلقه  
افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود  
میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریقا

۵۲ (المان) اقربن بسیار تفاوت با قبل هند داشت کوشاییش خیلی بزرگتر و پهن تر بود سته زرافه بود و  
هم بود که کور بسیار است بدنش خط خط و بسیار مقبول است سزون بود که کاهیش وحشی افروغ و شکوین است  
متعد بود و بزرگ و کوچک کاهیش مثبت بود از اطرافش آنقدر شگفت بود که برین می کشید  
بسیار حبیب بود اما که حیوانیست باین شتر و کاه و دار قالی و غیره و بسیار نند مید وید تومی باغهای  
وسیع بود و درش معجزات نوع از قالی و بزرگویی و آهو بود از هند و اقربن مثلا از قالی دیده شد بقدر  
اسب با شانهای بلند ضخیم تیر که هیچ شباهتی با قالیهای ایران نداشت انواع خوک و کرار  
حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آمد مبروع حیوانی که در هر استلیم بوده  
در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک مریک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها  
و قرقاولهای طلائی استرالیای که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ و قفسی بسیار بزرگ  
مشغول بود و بازی بود خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بود بنوس است  
*Doctor Bodinas* بعد بر کشیم منزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کرد و در بعضی  
کوچه های شهر گردش کردیم بچای بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است آبا  
صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بسید  
مذور دیدیم که دوران عمارت و در وسط باغهای خوب داشت پیاده شده قدری هم  
آشنا کشیم بعد سوار شده آمدیم منزل هماندار ما که جبرال بون است همان از ناپلیون هم بوده  
در ایام اسیری و حبس و هماندار سلطان روم در پروس

### روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواستیم برویم به اکواریوم یعنی جایی که حیوانات و نباتات و ریاضات و تماشاگاه  
بهدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس کوستا *Augusta* که تازه آمده است  
امپراطور چون ناخوشند طاقت نیشوند رفتیم اطلاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است  
زن شده است هفتاد و سال اردن نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها که و اندک بسیار

خوب داشتند بعد رفیق خان و لیعهد و بدون زوجه ایشان که دختر علی حضرت پادشاه بخت است (المن)  
 و اول اولاد ایشان است نسیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از و لیعهد و از پسر بزرگش پانزده  
 ساله دختر بزرگ ده ساله است لیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال هی خانه برخاسته سوار کالسکه  
 شده رانندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفیق و لیعهد جمعیت زیادی بودند بجای عجیب و غریب  
 رسیدیم و الانها و مغارهای تاریک دره پنهان بسیار چشمه همه را از سنگت کوه بطوری ساخته اند  
 که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند  
 از جایهای دیدنی دنیا است رئیس اینجا که همش پرس *Herms* است همه را نشان  
 میدهد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های  
 بزرگست انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکند از اینجا یک ماهی استاده تماشا میکردیم که چون  
 پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در وریدها دارند پیدا میشوند بعضی خوابیده  
 و بعضی در حرکت هستند کی نوع حیوانیست مثل سگ کل و لاله پر پر انواع رنگها بسنگی با علفی چسبیده است  
 بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابد معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ  
 اینجا گرمی را آب فرو برده دل میکند گرم می افتد توی این در سنه کل الوقت حرکت میکند که  
 جذب نموده بخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگرنگ بزرگ و کوچک صد فهای بسیار  
 خرچکها می مختلف رنگ رنگ و رخ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله پایین آید به جای دیگر  
 میرفتیم سقف اینجا همه از سنگت کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای  
 آبی طوطیهای رنگرنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بادم صد میکرد یکت محوطه بود  
 قفس مانند که میان آن فواره آب محبت و درش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت  
 مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرم سیری در اینجا موجود است  
 و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ رنگ اینجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و آ  
 میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند نگاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشا می آنها حیرت

دست میداد و یکت حیوان دیگر بود ز ماوه بسیار عجیب در گوشه و یک خانه کوچکی بر آن  
 ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم تومی آن سوراخ میرفتند زنگت زرد داشتند سر  
 یال و ترکیب و دشان مثل شیر یال را در فریق اما دست و پا با مثل انسان و میون بود بجلاوه یکت  
 انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یکت چکانی بود مثل خنک قرعوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی در  
 کرم میخوردند و در حیوانی دیگر هم بود بسیار عزیز اما این دو کو یا در باغ وحش هم بودند حیوان بزرگ  
 میگویند این هم با انسان هموم معنوم شبیه است خیلی کم آزار همیشه حرت میزند خلاصه عجایب زیاد  
 دیده شد آیدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل شام همان امپراطور بودیم نیز چپ  
 بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادگانی با و شاهزادگان پروس و لیعهد و پرنسها  
 و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موریکان میروند این عمارت فوقانی عمارت سبیه  
 خوبست پردههای اسکان بسیار خوب و طاق با و مالار عالی دارد بعد از شام پانین آمده شب را فقیم  
 شاهخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد و لیعهد و صدر عظیم و غیره بودند ما در لژ بودیم  
 بس بودیم بازی خوب و در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و در سایه و باغ گذاری همین امپراطور  
 بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنسها و اربابان لباسها و آورده بودند  
 بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از تمام آیدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق بنهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر عظیم شاهزاد بانی ما و غیره همه  
 رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق همین جایی بود از کالسکه در آمده سوار سبیه  
 السلطنه شدیم امپراطور و زوجه و لیعهد و غیره هم بودند امپراطور بنورنا خوش اندام و سوار  
 قریب هجده هزار نفر بودند با هستکی از صفوف قشون روس شدیم و لیعهد و همه صاحبان و پرنسها  
 در تبرج که سردار قشون و مرد بلند قامت پرست فردر یکت شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند  
 بعد ایستادیم قشون دقیقه کرده سواره پیاده تو سچانه بالباس و اسلحه خوب از حضور گذشته بعد از آن

سان پوار کالسکه شده رفتیم منزل شب آن منزل امپراطرسین شام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند (المان) ۵۵  
 شام خورده رفتیم منزل و از منزل تماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگت کالا بود همه زنهای لباسهای  
 خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطرسین و سایر زنهای و صدر اعظم و شاه زاد بای پر و سن و شاه  
 زادهای ما در لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردههای خوب در آوردند در قصههای خوب کردند  
 بعد از دو اکت که قدری در تالار بزرگ کشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده  
 اخری شبیه پادشاه موصول بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد  
 بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز بنگام مراجعت از میدان مشق بار سنال یعنی جبهه خان  
 رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهایی که از فرانسه و اطرش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند  
 در وسط جیاط جبهه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چودن بود این شیر را دولت انمارکت بر یادگار آنکه  
 ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود و بعد از آنکه بر وسها ایالتین  
 شلر و یکت و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بعد که بیت خلاصه رفتیم  
 طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفکات زیادهای چیده بودند از نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره  
 آنجا بسیار بود جزایلی که مستحفظ جبهه خانه است مردی بلند بالا و آسمش زده *Beck* است  
 زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنبک کراولت *Gravelotte*  
 که همین جنبک اخری بود کلوله فرانسهها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب صبح  
 و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولوبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

### روز پنجم ربيع الثاني

صبح سوله کالسکه بخار شد رفتیم به پستد ام همه طنزین بودند بجز اعضا السلطه که نهر مانده سیم  
 عکراف با طران وصل نموده حرف میزند نشان اکل نوار *Angle Noire* مکتل  
 الماس با حایل زرد و غیره امپراطور توسط جنرال بون *General Boyer* هماندار  
 برای فرستادن خلاصه رفتیم به پستد ام پایده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطرسین و همه  
 ۵۵

عده (المن) و غیره بودند قشون ساخلوی انجارا امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر  
حاضر بودند بعد از مشق و لیعهد و غیره آمدند بالانهار حاضر کرده بودند چون من ششمانده ششم از وی  
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتم بنای بختان بالار بسیار خوب بارو حی است  
خیلی روشن مقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال مجسمه های مرمر اطرافها  
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فروریکن است باز سوار کالسکه شده رفتم گردش نزدیک  
فواره بزرگ پایده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده  
گردش کردم در قوی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشین حکیم بهبلیت  
Humboldt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است جنبانی بسز فواره و حوض آب  
و اطرافهای کوچکت پر اسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند ریسی داشت فرانسه می  
داشت در سر پایه عمارت بنفیه اموی بسیار مقبولی از چو دن ریخته بودند خلاصه سوار شده با  
بنای بختان رفته نماز کردم نزدیک بقصر سوار شده رفتم برای دعوت شام امیر اطور بقصر  
Babelzig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه باول که شهر پوشده ام  
ازین عمارت سوار کرده در جاهای با صفا و جینا بناهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امیر  
طرین و لیعهد پرنس بیزمارک مارشال برون شاه زاد های پروس شاه زاد های و غیره شاه  
زاده خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوب است از بناهای امیر اطور حالیه است حوضها  
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پایده رفتم  
در همین گردش کردم فواره بسیار بلند بزرگی از قوی رودخانه میجد خیلی تماشا دارد امیر طرین  
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پایده کشتم بعد با امیر طرین کالسکه  
نشسته رفتم بقصر ولیعهد و سایرین هم پایده آمدند اینجا پایده شده من و ولیعهد سوار کالسکه  
شده رفتم برای مقبره فروریکنت کبیر باز از بهمان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوشده ام شد  
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جانی بود پرقهائیکه از فرانسه و غیره گرفته بودند اینجا بود

دو صندوق در دهنه بود یکی از پدر فرزند یک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت **المان** ۵۷  
 کردیم باز رفیقیم بهمان نارنجستان مدتی هم اینجا گذشت ولی بعد رفتند بجمارت خودشان که چراغان  
 کرده بودند بعد ما هم رفیقیم اینجا عمارت خوبیت همه سفره از بنا و شاه زاده و غیره بودند بیغ  
 مقابل ابریکهای محکمت چراغان کرده بودند فواره آب بزرگ سرخ صحبت خیلی خوب بود  
 ولی آتشی نبود نشانی که بزوجه ولی بعد داده بودیم با حایل زده بود بعد امپراطریس دست  
 مار گرفته بودند پایش قدری نشسته و کشته بعد رفیقیم با طاق طولانی که بوفه بود یعنی وی میز  
 اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میزها از زن و مرد همه سر میز نشستند صرف تا کولات  
 شد بعد با ولیعهد و عیبه و داع کرده رفیقیم براه آهن یکت تا لار خوبی اینجا دیده شد که از بعد  
 فرورد یک ساخته شده و تمام آرزای صرف و کوششهای نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ  
 کالسکه را اندازید رسیدیم بکار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بون  
 ساخته اند سوار کالسکه **روز دهم ربیع الثانی** اسی شده رفیقیم منزل  
 صبح بعد از نماز رفیقیم به پارست یعنی دارالشورای المان که در آخر شهر بود و در حجره ششم و کلای  
 المان بقدر صد نفری بودند باقی صندوقها خالی بود پرسن بیمارک هم در جای خود دست راست  
 زیر دست کرسی رئیس دارالشورای نشسته بود اسم رئیس دارالشورای همون *Supremum*  
 است نایب وزیر جنک نیز دست پرسن بیمارک ایستاده با و کلا حرف میزد از طرف دولت  
 ایراد و کلا را در نگاهداری اکول دکاوه رد میکرد و نطق مفصلی میکرد این اول کاده مدرسه جوانان  
 نجیب و پسر صاحبان زنده و مرده است که در پیستام است صاحب منصبان خوب  
 پرس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند بیک روز هم  
 ولیعهد این شاگردان را در جلوه عمارت ما آورده مشق کردند مقصد نظر شاگرد هستند چون عروج  
 زیاد از دولت راضی نیست اما پرسن بیمارک پیش خواهد بود خلاصه زود بر خاسته  
 رفیقیم خانه پرسن بیمارک باز دید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زود  
 ۵۸



(۱۱۱) روز و سه روز در میان در اطاق نشسته بود و در جلایه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم موزه که  
 در آنجا است و بود در موزه که شخص من و آتش لپی نویسنده در آنجا بود که است  
 او در دیوار باقی مانده عمارت اشکال و محاذ بسیار خوب از قدیم روی کج کشته اند از پهلایا  
 که آنجا از حاجی اردو کشته های کجی که چای و برت که همه از روی کار انساوان هم و غیره  
 که به انداخته از یاد بود بسیارهای دیگر کم از چینی و بلوز و حاج که با چوب و غیره بود  
 قدری کشته رفتم منزل قدری نشسته بعد بپایه و داغ شدم بدین که از طور زوجه امیر اطوژا اینجا  
 بود و امروز در گذارده در آن پرسش الدریج به جمعی امیر اطوژا که رئیس کل کشتیه های جنگی المان  
 فوت شده و جده من است امیر اطوژا هم مرده است امیر اطوژا شب جمعی ساز و آواز موقوف  
 شد خلاصه امیر اطوژا هم آمده نشسته صحبت کرد یک کتا که از آن چیزی از وجه امیر اطوژا به رسم بدید با  
 و او بعد با کوه بود و نشسته قدری کتبتیم آن چیزی که در آن روز بدین وقت دیدم در استوا و آنجا  
 بنده مثل عکاسی کرده و با پاسته آهنی به جا که نبود شد کجا است و آن شود و عین من است

### روز یازدهم ربيع الثانی

باید برویم شهر کلون و در ایستاد و صبح زود بر خاستم با دشمنی می آمد هوا سرد بود و دست  
 پوشیده منتظر آمدن ولیعهد ششم ایشان آمدند که سوار کالسکه شده را ندیم در آخر شهر کار رسیدیم  
 سوار کالسکه بخار شده خدا حافظ که ده را ندیم هر روز می آید که سوار کالسکه شد هر وقت چشمم گرم میشد  
 بیک استایون میر رسیدیم آنال متقال عیب را به برخاسته رخت پوشیدم و می شدم تا خاکم فلان  
 شهر با فلان قلعه توسط سوار کالسکه که آمده میرفت میر را ملک خان در برلین اندک که قرار نامه به  
 تفکیک را با دولت پردهس به بند و خلاصه به رو فتح سحر او نمین و اینجا و مشکل کاج و کلها ورود خانه  
 و آباد می رود است و شهر نامه جا همان طور نیست که در روز در برلین دیده بودیم از شهر با فود  
 کالسکه که بسیار شکست در بعد از شهر و در دست فانی که نشستم بسیار جابای  
 شکست بود اینجا قدری کوه و پنجاهی طنز دیده شد از رد و غایتی می شد و هم عبور نمودیم که یکی از



از آنها خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه گروپ میوگروپ خود (الماس)

سرایه آهن آمده بود شخص پریلیند قدر لاغر است تمام این کارخانه بارهاش بدور ساخته  
توپ کل دول از اینجا میسر به انواع توپها از توپ بزرگ قلع توپ کشی و توپ جنگ صحرائی  
اینجا ساخته میشود و نگاه و کارخانههای بنجار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمده دارد که  
بجهت همه خانه و زمین ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی شصت هزار تومان نقد داخل  
خود است خلاصه بکارخانه چکش بنجار فلیم چکشهای خردی است از آنجا که در بازار بنجار با یک  
توپ میوز و بهر ترکیب که بخواهند آرد است یکصد و قشک چکش توپ میوز و زمین  
خانه صد ایسار و میگز به خردی است همه کارخانه که کشته یعنی توپهای بنجار که در بنجار  
انداختند بعد فلیم بنجار که معین کرده بودند آنجا شام در یک شام جوابی دادند و در خنجر بنجار

خانه دیده شد که برکت آن دو دریم و نیم طول و نیم عرض است یکسایه بکار با وجود فاصله  
زیاد با این اطاق زمین بنجار مثل شکام در لوله بگرگست می آورد که توپ شمشیر بوند  
بسیار عالی سوگروپ با تمام اسباب بنا پیشکش کرد و بعد از نیم راه آهن شب بود و باریم  
خواجیم نبرد و ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از توپ بسته صدای موزیکان در حال  
شغیدم معلوم شد که شهر رسیده ایم و حاکم آنجا بخواهد بجزو بیاید خست پوشید و بیادیم  
حکام آمدند بالا بعد فلیم با این نظامشان را دیده بعد از آنکه بکار بنجار را دیدیم  
جمعیت زیاد می بودند شهر فشنکی بنجر آمد کلیسای طنز خوشو صبح بود که بنجار را میگردید و آن کلیسا  
اروپاست و فلیم حال خانه تجارت بار می بود آن شهر نیم بندار است و اینها چیز

روز دوازدهم در شهر الیگانه

بعد از ظهر با رفت شهر و بسیار جمع اند از آنجا که بنجار در آنجا که سکه شده و در آنجا  
سازند و وحش در آنجا که سکه مستند تموله بنجر بنجر در آنجا که سکه شده و در آنجا  
و مردم نگاهدار می کنند از آنجا که کلیسای آنجا که سکه شده و در آنجا که سکه شده

عالمان بیشتر است زیرا بنا کرده تا امروز مشغول ساختن میکنند و بنور هم تا تمام و مخفیها بر پاست  
و در بعضی آن بنای بسیار عالی است میانش ز فتم اما و درش او دیدم که سبب بای محرومی ر باد  
دارد و انقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگست که کلای زیاد می آید آشیانه ساخته است از بنجا  
که شقیم بل آبی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رسن بود دیده شد و در خانه از وسط  
میگذرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منظر آن کرده بودیم خلاصه رفتم سیخ بناات عمارتی  
داشت جلوان با چنهای خوب و حوض فواره دار و همین بود لوله کم الاستیات را که آشنه بود  
نوی آب متصل به چرخ و آب از دهنش با طرف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبار  
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار بناات شده بعضی کلهها و درختهای  
خرما و غیره دیدم از آنجا بگریخته کوچکی که هوای هند را داده و بناات افرتق و یکی دنیا و هند  
در آنجا تربت داده بودند رفتم درخت بن داشت که بر کهای بزرگت دارد یکدیگر ختمی دیده  
شد بر کس کم عرض اما پنج ذرع طول داشت پروان آه در رفتم با بی خانه که پاکت بود مثل باریه  
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تا شنا کرده پروان آه قدری نشستم مردم از پشت سینهها  
زیاد تا شنا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد کل سرخ تازه خنجه کرده بود خلاصه  
رفتم بیای جانوات بسیار شنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر مال دار و پلنگ سیاه و غیر  
در بیخ برلن دیده بودم آنچه هم بود قدری کتر مرغهای کوچکت خوش کل الوان کم داشت اما  
مرغهای بزرگت عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر  
بزرگت تاج دار هزار بلوک که مرغی بسیار شنگ است انواع بو قلمون که آجدار و خوش رنگت  
عجیب بودند بسیار بود و در بود و در ستر مرغ بود پاهای ستر مرغ و او انگشت خستنی عجیب  
داشت مرغهای سیاه بزرگت مرغهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچکت شرف سفید  
رین دو لوله مست شده بود در حیاط عجیب است که شتر در تابستان سن شود یک کا و کوبان  
سندی بود که همه چیز از شاخ و غیره بجا و بای درشت چاق میماند اما بقدر که کوفت بود و کینوع  
اع

چو ارغالی دیده شد که از ماروکت آورده بودند سرور نکت بدن و شاخص بقوچهای (۱۰) ۶۱  
 بدایران میبازد اما مال سینه اش موی زرد خیلی داز بود و از نو با پایش دستهایش هم همه ای  
 مویهای بسیار و نخچه داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای طای  
 ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و گلها روی نخچه سکه مار و  
 بود خیلی عجیب خلاصه سواد کالسکه شده رانده از روی پل که ششم دوراه داشت که بجهت  
 کالسکه ای دیگری کالسکه بخار که میان این دوراه شبکه آهنی حد فاصل است طول این دوراه  
 قدم باشد همه از آهن است رود در بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی سگ  
 بزرگ در آن کار میکند محض تماشا با نظرف شهر رفته دوباره از روی جبری معاودت بکمون  
 نموده باز از پای کسب و کلیسای بزرگ که ششم و کالین خیلی خوب است خانه های بسیار  
 مردمان متمول خلاصه رفتم بخار کالسکه نشسته راندم حکیم الممالکت و سیوه مسون هر دو مرد بزرگ  
 رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم به یون  
*Bann* کالسکه ایستاد آمدیم پانین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده پیاده بود  
 سر کرده این سواره پرس روس برادر پلچی المان که در پطر بود بحضور آمد مارشان سر بختی  
 هم بود که از خدمت معاف شده و درین شهر توقف همش بر درار بین قلعه شهر کولین  
*Coblence* رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه آنجا خوب آمدند  
 شهر بزرگیت این رودخانه درن که ششم اینجا رود درن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است که  
 رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت کیلاس و غیره بود کیلاس هم در پتر و  
 پر بار بود هر تاک را بیک چوب و طور بسته اند تمام کوه و زمین تا کتانت شراب شود  
 درن از همین انگور با عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن متصل کالسکه بخار در حرکت است  
 عاده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تیر تمام زمین کاستان است و نمده کوهها و صحراها  
 انگور و درخت میوه و باغهای گلکاری و حیابان و بانگ مسافت شهر و قصبه است نام تیر

(۱۰۰) میکند و از تماشا سیر نمی شود و تکلیک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچکت از روی  
 سلقه با کمال فکلی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل  
 بهشت بعضی آثار قلعه خرابیهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد و در کوههای  
 بخار و عمارات و سبزه با و کلههای طبیعی و مصنوعی آدم را و اله میگرد و تا چند فرسنگ راه بنام بود  
 با قول رودخانه کیلان و رودخانه سفیدرود و بعضی اوقات راه کالسکه تا از روی پشت  
 بام خانه ها و کوههای دیات میگذشت علاوه بر تعریف منی آید بعد از طی مسافت بسیار دره  
 و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و تا کم کم از رودخانه دور شده بود  
 طرف و بسیار در فته باز رسیدیم شهر بهجت آبادی از بهر تبیل بود چون شهر آب گرم معدنی  
 دارد از غربا هم زیاد از اطراف می آیند ماصدر اعظم و جزال تعوی کالسکه نشسته اندیم تا رسیدیم  
 بمنزل کاسه دولتی بود و منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره  
 در بار و با چوب و میدان کابو است که یکت کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد  
 بسیار تیز و بلند است چهار بنای صریح و دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب را منور کان  
 روند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریکی و بنگال روشن کردند تا بطور  
 آرزو بسیار بر روی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند محبت و از رنگت و شیشه ها رنگت خوش  
 آید در فو دره هم رسید امر و نظر آقای ایلچی ایران به قیم پاریس بل میرزا احمد میرزا محمد رئیس که از  
 پاریس آمدند بودند روز شنبه و یکم ربیع الثانی اینچنین شد  
 صبح از خواب برخاسته نه از خورده سوار کالسکه شده فایم بقصه شیشیدن که نزدیکت رود  
 نسبت اینجا کارخانه شامپون سازی دارد که کوچه از شهر است از شهر خارج است ما اندیم از اینجا  
 به طرف کلیسا رفت راه بود در کالسکه که در ساخته اند در کمال خوبی بود و راه بود از آن  
 در عقبه که ششم جمعیتی داشته اند و خان شده و باجه ها باینه در قدم از کنار رودخانه را دیدیم  
 در جلای خوب که ششم باغ خوبی بنظر آمد و دیدار کرد و در آینه داشت بسند بود و آنجا از کالسکه

پایین آمدیم باغبان را حصد کرده آمد در را باز کرد و چند نفر صفا منصب پروسی بر راه او <sup>نورانی</sup> <sup>۶۳</sup>  
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشکی بود با حیواناتی خوب و جا بای پاکیزه همین گل سرخ و خوجه  
رودخانه رن و اطرافشان دره نظر مثل مهست عمارت عالی قشنگ کرخانه کو چک بسیار  
خوب چهرتهای آنکو در همه مشکت در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند نوی باغ یکس لانه از خوب برا  
رینور عمل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و نوارهای خوب منبع نوار باران است برج بندی  
از نیک ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لولهها و غیره داخل نوار میشد و گیاهها  
بسیار خوب ناکول داشت در اطرافها بسته بود آنرا پشت شیشهها مرتبه بر پیدا بود و همه با شیشه  
میزانیه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه آن کنفرانس و ممبرسیت که همش بلوند برج است  
*Blund berg* اما خودش در پطروش در میزبان بود و همه در نشستند بسیار سیدان  
خوبیت سی و پنج هزار تومان خریده است یکت میمون خوبی هم که روی دماغش ابی رنگ بود  
نوی باغ در قفس بود چند نفر کبیر هم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی اسخا کشیدند  
بعد من سوار اسب صباح الحیر شدم سایرین هم کالسکه کشیده رانندیم برای قضیه میرش که  
خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معجزی که از دو کتا ناما سو که چند سال پیش  
والی بالاسقلال ابولایت بوده دیده شد حالا آن والی دروین است برادرش در باغ او  
سواره بازن و برادرش پیدا شدند هم برادر والی پرنس نکلا *Prince Nicolas*  
است عینک گذاشته بود دریش از روزیادی داشت زلفش از اطلع و سینه بود لباس سبزی پوشیده  
سوار اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر و آ  
بازن و برادرش تا نسیاحت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه مزبور  
شدیم بسیار آباد و دکالین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد از آنجا گذشته بخیا بان بسیار خوبی  
رسیده رانندیم بطرف شهر ویر با دخیا بان تته معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عرضی طرح زمین  
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اولن به بریش میخواستیم به ویمین راه از دور پل

۶۱ (المان) و شهر پریش پیدا بود که جای معتبرست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر واره و منزل خدیوم

امشب تومی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب مانده

بماشا رفتیم و جبهه قدیم را رفته بود و تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاه زادها

ما و غیره همه اینجا بوده اند خلاصه شب را بگردش زرفته خوابیدم

### روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر

راه آهن کالسکه بخار نشسته را دیدیم بطرف شهر فرانکفورت سور لو من یعنی کنار رودخانه

من *Frankfurt* است شاهزادها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و ایطالی همه

بودند مسافرت از اینجا تا فرانکفورت از ظهر است الی کرج در یک ساعت کمتر رفتیم همه جا

آباری بود از کنار شهر ماینس *Mayence* که نشینستیر آبادی شهر آن طرف رودخانه

رین بود خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه ای شدیم احترامات نظامی بعمل آمد

از کوهپایه های شهر که بشنیم صحبت زیاد می بود شهرهای فرانکستان همه مثل هم دیگر است یک شهر که دیده

شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده

از آبادی آنجا رسیدیم اینجا با تک تک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای تومی شهر

دیده شد طرف شهر هم باغ و چنایان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور باغ خرمای

که پایه سیلویند سه سال است این باغ را از پول ممولین شهر برای عیش و تفریح عامه ایجاد

کردند صحبت زیاد می از مرد و زن اینجا بودند سر باز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده

شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن

بسیار زیاده صحبت در عین باغ آمده لطفی کرد از میان زن و مرد گذشته از پلهها بالا رفته بعمارت سرپوشه

که در باغ پیاده از اینجا باغ سه پوشیده که همان باغ خرمایست رفتیم طاق زده و از سیله پوشانده

و که در میان از سه با محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت آنها هرگز نمیدهند

بعضی نباتات یکی دنیای گاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میرسخت المان  
 بر روی سنگها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب یا بودند رفیق مرتبه بالا  
 تا لای نباتات این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم  
 میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ فرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شد  
 باغ حیوانات رفیق باغ وحش اینجا اگر چه مثل کوه بود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت در  
 سفید و سیاه و بعضی از غایبها و یک نوع میش و قوچ جزیره سبیل با ساردن ایتالیا بود و شبیه میش و قوچ  
 مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای زنگرنگ تومی هفتها بدرختها آویخته بودند یک نوع  
 طوطی خوشگل کوچک بود شیرالی در بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت  
 جعبه سازه بزرگی آوردند چ کت جعبه را فیل با خرطوم بسرعت بچرخاند و جعبه ساز میزد و خود  
 فیل هوای ساز قاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و عیال بادبان میزنند فیلان نزدیک فیل  
 آوردند و فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و در قصیدن بسیار غریب بود بعد رفیق سوار کالسکه  
 بخار شده برگشتیم بویز با و بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفیق کردش از شهر خارج  
 شده بخیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تک تک عمارت خوب و باغهای پر  
 گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیاد می درختها می نشستند خیلی گشته بعد رفیق سر بالا که  
 درخت و تپه زیاد و مشرف بهتر است اما همه جا خیا بان و راه کالسکه است معجزه برادر  
 زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوکت و ناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی  
 مرده است همین جادو فن کرده و از دولت روسیه معجزه از سنکت مردم در کمال خوبی ساخته  
 کسبهای مطلقا و در شکل همان زراهم که با حالت نزع خوابیده است از مردم بسیار خوب حجا  
 کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق  
 اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزا باد  
 و حالا همه مال پروس است شهر فرامکفورت هم که امروز رفیق سابقا از او بوده بعد از جنگ

(۱۰) ما طریق پر پس بعلیه گرفته و جرمیه زیادی هم از نیشتر احد کرده است خلاصه از اینجا بر  
 کشته آیدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفیقیم بعمارت بسیار خوبی جلوه عمارت میداد  
 و با عجب و درخت و در فواره آبی از وسط میجه اطراف بهم همه دکان است اینجا آتشبازی چیده و  
 در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستم صدر عظم و شانهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی  
 هم از زن و مرد قومی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفیقیم اطفا قوا و تالارها  
 عمارت رفیقیم عمارت بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب الحال مال دولت است در  
 بعضی اطفا قوا حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطفا قوا میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل  
 و سایر اینجا می آوردند که مردم خواننده اطلاع بهم رسانند بعد رفیقیم بیایم بیرون قدری لب عرض  
 نشستم دختر ملکم ایطی انگلیس که بحضور خان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فریبی است دختری هم  
 دارد و بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن بر پس ستمند زن و دختر خیرال بون  
 همانا در راه معرفی کردند بعد آیدیم منزل میرزا مالک خان که بجهت خرید تفنگ در برلین مانده بود  
 امشب حکیم طولوزان فردا میرود پیش کرویپ برای خریدن توپ صیهار نهایی دبابی میوه  
 و سبزی و غیره با عواده میآوردند جلوه عمارت ما دور کلیسار بازار سبزی فروشی میکنند و بعد  
 ساعتی که بفروش رفتیم پیردند اینجا خرسواری بسیار معمولست بخصوص زنها که رای کرده سوار  
 میشوند

### روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر باون با دیکت شنبه اینجا همان دوکت بستیم که دختر امیر طور المان زوجه  
 اوست از وی دستخطال هم دارد و صاحب سکه و خطبه است همش فروریکت *Frederic*  
 اسم زوجه این لویزه خلاصه صبح برخاستیم بنهار منزل خورده سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر عظم  
 و شانهزادگان و سایر طمعیان که در وند بجز ایطیانی که بعضی یک در شهر و نیز با و مانند از شهر مایس  
 که نشستم قلعه سخی دارد همین جزال همانا در حاکم اینجا است با بعضی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم  
 مالیاتی و غیره از جانب دیکت دارستاد *Darmstadt* است این شهر مال این دوکت است



پرومها بزور و رقلعه آن ساخلو گذاشته اند از اینجا گذشته بفرانکفورت و از اینجا بشهر استامبول (الم) رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد استامبول معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین می آیند بروند بآب گرم اس *St. Gallen* صدر اعظم را فرستاد و احوال پرسی بکنند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه و ولیعهد و مادر برق و غیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه با این رفقه دست و اویم بسیار با گرمی صحبت بشد بعد بر او امپراطور روس را که مروی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بر او ندارد و باز وجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر پانزدهمین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزا دار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه و واضح کرده بکالسکه نشسته را ندیم بشهر سیدلنبرخ *Heidelberg* که اول خاکت کردت با و است رسیدیم اینجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با و آمدند کنیزان معلمین بظرفی زبان فارسی کردند بعد را ندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گرانزدوک با و است رسیدیم خود گرانزدوک با جمیع بزرگان محاکمات از وزرا و سرداران و غیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده معارف سببی معلوم بود و یک سته سر بازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفکات نگاه و همه چیز قشون با و شبیه است بپروس اما کلا بشان نشان دولت با و دارد در جنگ فرانسه قشون با و خیلی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون با و در جنگ بوده اما الحال قشون متحدشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت با و شهر خوب آباد است سببی بیست هزار نفر جمعیت دارد و کوههای راست طولانی دارد و کل حاصل اینجا با ویم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شد را ندیم سایرین هم آمدند و متصل اربابست زن و مرد زیاد وی خرمین راه کوچه پریان بودند بسیار متوذب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب متوذب خوبست ریش زرد بلند ابو نهی دارد و در سنج و سفید چشمهای بزرگ بنیه قومی مدتی بزبان فرانسه با ویم حرف زدیم تا رسیدیم میدان جلوه عمارت میدان جلوه بود و نا محله سدی کلکاری حوض هزاره سواره نظام جلوه با میرفت این عمارت قدیم ۶

ع. (الف) قدیم اجزای دوک است و م عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست اویم زن باور  
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و آلمانی *Marie* و برادرزاده یادر خرمجوی مازندران  
روس است اوهم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با اوهم دست داده رفتم بالا عمارت خوبست پر  
زیفت و اسباب دوک ما را بر د باطاق مخصوصی که بجهت ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباسها  
داده رفتم باطاق شام بهمه بودند دست راست اوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خورد  
خوردند بعد از شام قدری گشته رفتم با عمارت کتکهای خوب داشت همه اینجا بودند قدر  
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتم براه آبن سوار کالسکه شده اندیم  
برای شهر با دن با دوک بهترین کشت که صبح بیاید از دارستان که گذشتیم همه جا دست چپ کو  
و چکل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند کم چکل است  
رفته رفته که نزدیک باد میشود چکش بشیر و قدری بلند تر میشود زمین کوه اینجا چمن بو این بسیار  
و بیلاق است خلاصه بعد از غروب شهر با دن با رسیدیم شهرت در میان دره اطرافش همه کو  
با سبزه و چکل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران جوای ابر و مه بسیار سرد و کاهی هم  
باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فنرنگستان در  
اینجا ملک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند و انی مثل  
بهشت و خانه مثل رودخانه شهرستان زوره میآید از وسط شهر میگذرد الخ شهری نیست که  
آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای  
خوب خانمهای خوشگل متصل در دنیا با آنها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش میکنند در  
حقیقه شهر ریاست کلیسای معتبری از کاتولیکی ند بسیار دارد از پرستشانی هم هستند تمام شهر  
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا  
بچ و خم راه کالسکه و حیایان است که کالسکه همه جا میرود پرسش مخکیوف که در روسیه همانند  
با بود اینجا خانه خوب زن و اوضاع زندگی دارد خود اوهم بود آمد صحبت شد زن پرسش هم

آمد خلاصه در همان خانه بسیار خوبی منزل بود پیاده شده رفیقیم بالا زن و مرد زیاد می‌تاشاچی (المان) ۴۹  
بودند شب را بعد از شام پانین آمده گوش کردیم موزیکان میز و نوازان هم کم کم می‌آمدند زردی یکی  
و کانهای بسیار سنگ و میدانهای بسیار خوب بود که همه چین و درخت کل بود رفیقیم تومی و کانهای بعضی  
اسبابهای جنب خریدیم همه جازن و مرد تاشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برقیتم بعد از  
آشپازی کردند رفیقیم بالا روز شانزدهم ربیع الثانی قدری نشسته خوابیدیم  
صبح برخاسته رخت پوشیدیم پرس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش در روز باینجا آمده  
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستم خیلی صحبت شد اورفت منم رفتم حمام حمام خوبی بود با سنجاری  
و غیره گرم کرده بودند خانه کوچک مرمری داشت رفیقیم تومی آب آدم بیرون خنت پوشیده رفیقیم منزل  
قدریکه گذشت دوکت آمد با هم سوار کالسکه و بازی شده رفیقیم بگوش جزال هم با ما بود و هوا بسیار  
سرد بود کانهای هم باران می‌آمد من عرق دار از حمام در آمده با لاپوشنی پوشیده بودم در بین راه خیلی سرم  
شد گوش می‌کردیم سر بالا سر از زجا بای با صفای که شقیم تا رسیدیم بالای بلندی کلیسایی بود پیاده  
شده داخل کلیسای شدیم این کلیسای حکم ان سابق افلاق بغداد که پرسش و مانی لقب دارد ساخته است  
بیا و کار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرسش زنش الآن درین شهر قاضی است دارند مجتبه پسرش را  
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسای است روی مقبره مجتبههای مرمر ساخته اند تقاضا  
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در اینجا دفن کنند مجتبه خود و زوجه اش روی مقبره  
که خودش با دست ساخته مقبره پسرش کلیسای از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بای عالی است گنبد  
هم بنظر مطلقا آید از بیرون مثل مقبره دختر پسر برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویریا دیده شد  
از اینجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوکت و جزال رفیقیم از پست و بلندها و جاهای بسیار خوب  
که نشقیم باران شدیدی می‌آمد دیدیم پانین از دم خانه پرسش منجیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد  
لب و دو خانه فواره خوبی بود که دورش از سنگ مثل سنگ یکو صل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل  
سارنوی عوض میریخت دوکت عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه پادشاه پروس و غیره در

(۱۴) در ایام آنجا منزل میگروه اند بسیارند و در این راه که باران گرفت من دو کت تهنائی در  
 کالسکه سر پوشیده نشستم خلاصه باز رفتم منزل قدری ایستاده باز دو کت کالسکه نشسته رفتم بعمارت  
 و قصر دو کت که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دو کت ساخته اند چشم اند  
 بسیار خوبی دارد با طرف و شهر و جنگل و کوه دارد در سیهیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده  
 بالای رفتم در مرتبه دوم عمارت نما حاضر کرده بودند طاقتهای عالی باز بنیت از چهل چراغ و سایر بنا  
 و پروهای اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دو کت که بدیوارها نصب کرده اند  
 قدری کشته بعد رفتم سر نیز صدر عظیم و شامیزادهای ما و غیره بودند بواسطه باران بسیار سرد  
 و لطیف است بعد از نماز بر خاسته قدری از پنجره های عمارت بصر او کوه و شهر نگاه کردیم بسیار  
 خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنک در جزو دولت  
 فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الراس و لورن پر و سهها از فرانسه گرفته اند سرحدات  
 فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دو کت باز بر دبر تپه بالای عمارت  
 اشکال شکارها و انواع مرغها نیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده  
 نشان داد از جمله مرغیت که گوگرد بوا *Coy de bois* یعنی خروس جنگلی میگویند  
 در همین جنگها پیدا شود و سر و ترکیبش بقرقا دل شبیه است اما بزرگتر لکن در مثل قرقا دل بلند نیست  
 مثل مرغ چریت بسیار حیوان خوب است هیچ ازین جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگها مال  
 دشوکار و خوک و ازین مرغها و غیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتم کار قدر  
 معطل شدیم بر پنس کرچکوف و زیر رو سینه و پر نس منجکوف و جمعیت زیادی بودند بالا صخره رفتم  
 کالسکه بخار نشستم دو کت هم با صدر عظیم پیش من بودند برای اجنا دیدیم ما بین بدن باد و کارلس  
 شهر و قلعه ایست مشهور بر استاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد  
 در قصر دو کت یکت آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج وزغ از قفاح داشت و وزغ متجا و وزغ  
 یکت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت بود که شهر ما نم است ساخته اند خلاصه را ندیدیم تا رسیدیم

بشهر کارسروه که پای تخت و دو کست با هم در اع کرده اورفت و ما از نمان ای که آمده (المنا) ۱  
بودیم رانده خوبی بویز با در سیدیم از بادن با و تا و یز با و قریب سی و پنجر شکسافتست که بار  
آهن و در پنجاغت طی میشود و دو ک از دختر امیر طور المان سه سپردار و پسر زرش که هفده سجد  
ساله است و لیعد است خود دو ک بنظر چهل سال بیشتر است

### روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته خست  
پوشیده با صدر عظم و جزال هماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که بر پیش *Bibuch*  
میرفت رفتیم تا با سکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی کوزهای  
کل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشیتم بسیار سرد بود همراهم ما با بار با همه قوی این کشتی بود مذاطا  
قهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق بر تبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزاده ها  
و سایرین بود اطاق زیر آرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه پایین  
میرفتیم هنگام سوار شدن کشتی امین السلطان و علاء محسن جان عقب مانده همراه نبودند اما کشتی را  
راه انداختیم آنها با سکه رسیده هر قدر اشاره کرده نگاه برداشته گمان داده بودند کسی بگفت  
نشده بود خلاصه یکی ناموز شد که از راه آهن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما رندیم رودخانه رن  
مثل بهشت و طرفین آن همه جاقص و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن متصل کالسکه  
در رود است کشتی سباز مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و  
بار و مال التجاره بود عمق رودخانه ماده زرع میشود و طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است  
اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انکور است آدم از تاشای اطراف رودخانه  
سیر میشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان میتوان برای ملاق آمدن  
و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفریح جانی بهر آرزای پیدا میشود بعضی عمارت را در بالای بلندیهما  
و قوی جنگلهما و روی سنگها ساخته و در جلو با پنجا و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

۷۲ (بلجیات) که از حد تعریف خارج است خلاصه قضایات و دوات و کارخانجات زیاد دیده شد که  
 مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کو بلانز *Graveland* گستی اندر بر بل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه  
 چشمه در دو و اندر و پیش راه آهن میگذرد و در هر دو طرف قطعه بسیار سختی ساخته اند تا آبادی عمره  
 شهر در دست چپ است از قطعه دست راست که روی سنگت کوه و تمام آن از سنگت است تو  
 انداختند و درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب ماند  
 بودند و در شهر کو بلنس همه قطعات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر یون کشتی  
 اینجا دم اسکله ایستاد و همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن تا از عقب رفتیم جمعیت زیادی  
 از مردوزن بودند رسیدیم براه آهن و اکنون ماحوض شده بود رفتیم تومی کالسکه براه افتاده رسیدیم  
 بشهر کولن از اینجا رو بسره بلجیکت کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یکت سوراخ کوه  
 گذشتیم که تقریباً پانصد ذرع راه بود اینجا با اغلب طرفین راه پهنه و راه کالسکه از دره تنگیست  
 ایست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد و خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم  
 شش سوراخ طولانی از دو بیست الی سیصد و چهار صد ذرع سایر از پنجاه الی مینها و هشتاد ذرع  
 بیشتر نبود رسیدیم بشهر وودن *Wodden* که از شهرهای پر دهن است از اینجا گذشته بشهر کسل  
 شامل که بازار شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاوه شده تا آخر صفت رفتیم  
 باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در بخت ساسیون که نزدیکت سر حد بلجیکت است کالسکه ایستاد  
 جنرال یون هماندار بحضور آمده و دواع کرده با ابداع خود مراجعت کرد که پیل ترم جم با کلیت روسی دیگر  
 که تا بجای همراه ما بودند انداز اینجا مرضی شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برو خانه کوچکی رسیدیم  
 پل کوچکی هم داشت سر حد بلجیکت المان کو یا همین دو خانه است اما خداوند عالم قادر طوائف  
 و محالکت را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذمب و صنع  
 خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شهابتی بالمان نداشت که بهما قدری بلند تر و پریسکل هوا سرد  
 زبان همه فرانسه مردمانش فقیر تر و صنع و لباس قشون و مخلوق بالبره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیکت زبان فرانسه

حرف میزنند زبانی هم خوشان علیحده دارندند ایشان اغلب کتولیکت اهل این مملکت آنرا در (بلجیک)  
از آلمان میهند اسم پادشاه ایشان له او پلد Leopold دوم بای تخت بروکسل است از وزیر  
بادنا اسپا باکشی و راه آهن در بهشت ساعت بیست یک آمدیم خلاصه از دره پته جنگل و غیره رانده و تا  
رسیدیم با اسپا اگر چه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان اینجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از  
تاشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد و جواب داد مردم مردمان خوبی هستند  
اسم حاکم بازاری پوزاست سوار کالسکه شده رانندیم شهر کوچک قشکی است توی دره و کوه واقع است  
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همان خانه از آن منزل کردیم ما در طبقه زیر  
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطرافهای بالا و پایین بعد از شام با صد عظیم و سایر  
رفیقیم بگو چه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچک را چرخان  
کرده بودند اسم کوچک ساعت هفت است کوچک خوبی بود توی دکانها رفتم بعضی اسبابها از قبیل  
وسکله و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه شکلی یکبارچه است که تمام اسبابها  
از پشت آئینه پدید است رفیقیم تا آخر کوچک حوض و فواره ساخته بودند با الکتروسیته روشن میکردند و  
با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالا خانه از خوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا نورها  
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم بر کشیم منزل این سلطنته و علاء محسن  
خان آمدند بعد از باکشی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از اینجا با کالسکه بخارا رانده بودند بر سر  
در اینجا یک شخص منته از اهل با فور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بخارا آنها خورده است خلاصه  
در آلمان زنها خیلی مشغول کار و رحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها  
کار میکنند کوش اسبهای کالسکه و غیره را در آلمان با باهوت فرموده غیره میپوشانند که از کس  
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله باره سر باری بدوش بسته توی کوچه میروند و  
شیپور میزنند چه قدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت بشکری میدهند سنگ فرش کوچهها  
بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میکنند از جنسی خوب بهم وصل میکنند اجزای فرنگستان



۷۴ (بلجیک) مثل آجرهای ایران مریخ و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش ظرافت اسپاسهر کوچکی است  
یکت کوچ معتبره بشیر نزارد  
باقی همه پس کوچ است

### روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته چهار خورده سوار کالسکه شده رفتم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته  
از جلوه میرفت و بلدیست میگردانم و از کوچ رفتم سر بالا بخامی رسیدیم گفتند حمام پطر کیه است وقتی پطر  
مانوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد دیدیم سر بالا بسافت کی شهر تمام شد بخامی  
در راه کالسکه رسیدیم ابرسیم زمان هم با جلوه دار دیگر اسپاهای ما را همراهی آوردند رسیدیم بجایکه همان  
خانه بود و در حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پایتختی است از  
اسپیکانها داشت که مردم آب میداد و گسائیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند به خصوص زنهار  
انجا رفته قبل از نهار از آن آب شامیده روی صندلیها نشسته از آشپزها سخانه غذا گرفته بخوردند از  
غذا به خصوص از انگلیس حسلی سباح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بد مزه بود و در پیرون چشمه  
از پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جایی پایی سنت مرکت است که یکی از مقدسین فرنگها  
برزنیکه داخله میشو و آنجا آمده پای خود را میگذارد و قومی این اثر حلاله میگویند و خیلی عجیب است در این  
هم این اتفاقا است زیاد است خلاصه از آنجا سوار شده از خیابان دیگر برای همان سخانه و آب معدنی  
دیگر رفتم چند نفر مرد وزن فرنگی هم قومی کالسکه عقب ما بودند من سوارا سب سباح شده قدری  
قومی جنگل و خیابان اسپا دو اینده ما رسیدیم به همان سخانه و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه تر بود  
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دو اینده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسوی صحبت کردم  
مردی بود عجیب از اهل انگلیس که اغلب در راه آباد بندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگ  
آمده است زرش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باز  
رفتم که بقدر یکت سنگت آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه بار از راه دیگر برده بودند  
باران هم می آمد بعد در همان سخانه دیگری کالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوال بهم خورد از همان



بمان خام بادن باو که عرق دار بادوک کشته و سر ما خورده بودم حال او روزی که ساعت (بلجیک) ۷۵

رزیدم سرم درد گرفت و یکسوز آمد طولوزان بهم که میش میو کرد و پت فته بود و شب آمد خلاصه شب را خوابیده انحرقتند روز نوزدهم ربیع الثانی احوالم خوب شد

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران میاید آفتاب اینجا با هیچ دیده نمیشود امروزه عیدی از فرنگیا است جمعی از دختران و رهنما که کوچه مقابل جوتل ما گذشتند بگلیسا میرفتند در کوچها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای مقدس که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کیشش بزرگ را با تشریفات بردند بگلیسا دخترهای قشنگ بقدر و بیست نفر همه بالاسهای سفید خوب طور سفیدی بپوشیده همه با دست کل باز دست و یکرا از آنها کو حلقه و دست سیصد نفر سر چوبها کل بسته در دست گرفته بودند بچههای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل بالاسهای چوب

دستان چوب سر چوبها شمع علمهای زرین و محفل صورت حضرت مریم که امیر و بدو با نیکت خود میخوانند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی از نیت کرده صورت عیسی و مریم بالای آنها چهار چوب خالی بود کیشش آینه پیاده راه میرفت و این چهار چوبی استل چتر چهار نفر گرفته با راه کیشش میروند خلاصه شب را رفتم تماشا خانه بسیار تجارت مانده دیکت بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشا خانه بسیار کوچکی است از تماشا خانه حاجی طرخان هم کوچکی را بسیار شک

و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند برده بالارفت قدرتی بود در زبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آورده بعد حقه بازی عری آید مرزنی کوهانه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم تخصص بازی کار نو و *Kaynou* حقه بازی را در فرانسه

ماریون *Pestuduytation* میگویند بازیهای غریب در آورده که آدم حیرت منگور آن ساعتی در مرا از بطنشان در میآورد بدون اینکه ابد او سستی نکوشند و با سحر و جادو در همه ساعتها از شب رفته بود و باز میگرد و میمورد در ساعتی چهار شب رفته بود و در دیکری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمحمد الملک که در حجره نزدیک

(بلجیک) بود معتمد الملک خویش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را تومی چوبی کرده دوسر را داد دست  
 مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز کن یکی  
 شهم دسره دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه باز بهای غریب میکرد معتمد الملک یک  
 چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده چلی  
 محکم آورد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد و از تومی آن پاکت بسته دیگر در آمدم  
 پنجاه الی بیست پاکت همه بسته و محکم در تومی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود  
 در آرد در چهار تهر و پول بزرگ در حقه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دور میری  
 گذاشته روی میز کلدان چلی بود اشاره میکرد و از اینجا یکی یکی این پولها ازین قوطی جزکت صده  
 کرده میرفت تومی آن کلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت کلدان را از اینجا آورد  
 پولها همه تومی کلدان بود اول هم که کلدان را اینجا گذاشت خالی بود همه دیدند چلی کار با کرد که  
 دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود پورا  
 دست مالیدنها میخواهاند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که شب  
 شب خوب حقه باز زنش رسید که نوشته است بجهنما آنچه نوشته بود بطور بسیار شک گفت

### روز بیستم ربيع الثاني

انشاء الله سلامتی امروز بر و کسل بای تخت بلجیک باید رفت هائیکوف روس را در سپا دیدم  
 به حضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده  
 از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمرته احوال خوب بود  
 سوار کالسکه شده با صدر عظیم رفتم بکار کالسکههای پادشاه بلجیک آورده بودند بسیار خوب  
 کالسکههایی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بودند از حقه باز ویشی هم دیده شد صدر عظیم حکیم  
 طولوزان هم در کالسکه مانده بود و در اندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست  
 کم تکان میدهد و بسیار تند میرود و بعد از ساعتی مشرلیز *Liege* رسیدیم که کارخانها

تفنگ سارنی و کالسکه سنجار سارنی معتبر و از اسپانیا نیز همه راه دره و تپه و جنگل است (بلجیک) ۶  
از سه چهار سو راجع بهم که نشینیم که یکی از آنها سصد فرسخ میشد اما از شیر با طرف جلگه است در لیر ایستادیم  
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام بالبا سهاکی  
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند و جام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم  
پس گروه رفیقیم تومی کالسکه را اندیم شهر لیر بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست  
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رویه  
بزرگ است را تا ما با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین ایها  
الی لیر شکل زرد بسیار قشنگی که بگل با قلابشیه است بسیار بود و خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت  
که را اندیم بیشتر و کسل رسیدیم که پایی تحت مملکت بلجیک است در کار علیحضرت پادشاه لیو پول  
دوم ببار اورشان که کونت دفلا ندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند  
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوا  
کالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفیقیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من  
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعبادت  
دولتی که در وسط شهر است رفیقیم بالا و مرتبه دوم اطرافهای ما را پادشاه نشان داده خود  
رفتنه بپوشان که اطرافهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خود را برای پادشاه نشان  
بعد رفیقیم باز دیدن ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشینیم بعد از دقیقه برخاسته آدم منزل پادشاه  
مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغریش زرد بلندی دارد مذور زمان و بعد  
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده فوه و ختری لوی غلیب پادشاه بن  
فرانس و پسر داعی پادشاه حالیه تکلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت دفلا ندر  
عجالت و لیعهد است و شافدری کو چکر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاه زاده خانها  
پروس زوجه پادشاه از شاه زاده خانهای نمسه و صلس از اهل مجاری است مملکت بلجیک بسیار آباد

۷۸ (انجمن) و در وقت امور است با مجلس نایب است که در کلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس نایب است  
عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود و کلا جمع بودند و زمانه نویسان این ولایت بسیار زیاد  
به چه نویسیند از آن مجلس نایب نماند جمعیت بر و کسل قریب یک صد و پنجاه و دو هزار نفر است  
بسیار کجی از یک سو ده کرد و کسریست مالیات قریب سی هفت کرد و قشون در وقت جنگ  
صد هزار نفر سابقا تمام بن حاکمیت تابع بود و در سال است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس  
فرانس و غیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده بر لیو پولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داد  
او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر که برای  
هم ازین آمدند و در اینجا به تصور آمدند صحبت شد لارنس و از ده سال قبل ازین در طهران ایلچی بود  
علاقمندی بسیار شد است بعد از نماز قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل قومی عمارت  
ساخته در سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کاز و فواره و حوض کوچک بسیار فستکی داشت  
بسیار آب بود و در اینجا نوع و اقسام کلهها داشت آنجا گشتم جلو عمارت میدا نگاه و انظر  
میدان باغ بسیار خوبیت برای گردش عامه ساخته اند اما من رفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت  
شهر بر و کسل بسیار سنگین است و چهار است و عرض آن شهر در پست و بلندی است کوچه ها و خانه ها اغلب  
بسته بلند واقع شده از راه و پته دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که گمراه کلیسای کلون  
خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسه نشسته رفتم تماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم  
از حمام غریبی کرده بودند بسیار تماشاخانه بالا رفته در لارنس مخصوص نشستم صد و عظیم و زوجه برادر  
پادشاه هم در همین نشستند شاهزاده ها و همراهان ما همه با لباس رسمی در لارنس های دیگر با همه سفر بودند  
بعد از سه هزار نفر روزی بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیت همه با کار روشن بود از تماشاخانه  
بزرگت بطور گمراه بود خلاصه تماشاخانه پرا بود یعنی آواز میخواندند و موزیک خوب هم میزدند و خیلی  
خوش آیند میخواندند بعد از خواندن در قصیدن زیاد باله دادند و در نماز قصیده در خیلی طول دادند  
بالاخره پاره که پائین من بر خاتم پادشاه باز و جبه ایشان باز با من بکالسه نشسته رفتم منزل و دواع  
۷۹

کرده آنها رفتند منم خوابیدم اغلب میخیزمها درهما سخانه منزل دارند این عمارت که نازل **طیحات** ۲۹  
 داریم خیلی خوب عمارت است با زینت پردای اسکال خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوب  
 کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سار اسباب زینت طاق از میز و صندلی و غیره همه  
 خوب و عیب است چراغ **روز نیت یکم ربیع الثانی** در بارگاه از این بسیار  
 درین شهر توقف شد صبح بعد از نماز سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول اینجا طیحت است و زرای  
 طیحت هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتم کبودش کوچهای شهر  
 کشتم بمیدان گاهی رسیدیم که محتمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند  
 انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاه زاد های خود ما را اینجا دیدم پاریس یک روز گفتم با ما بیاید  
 را ندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده قومی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است پانصد سال  
 ساخته اند کشیش آمده ما را با طرف کلیسا برده نماشاد او مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلند همچنین  
 قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیسا است بنا و عمله مستعزای منیر بودند سی بنای عالی یعنی  
 منبر و محرابهای عجیب داشت از خوب بنت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده  
 برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند  
 از اسباب و اسلحه ملل حتی قه و خنجر و کار و ایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی سلطه حیده بودند است  
 اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت بهمان اسب  
 ساخته اینجا پیاده داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پیروانهای قدیم فرنگ  
 و غیره می پوشیده اند اینجا بود قدری کشته آمدیم با بنین را ندیم برای قه لاکن *Laken*  
 که عمارت سیداق پادشاه و ملکه است از یک حیابان طولانی بسیار خوب منیر طرف دست  
 چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بند را بوزس که از قلاع مجمره فرنگسان و منعی  
 بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست آبی در خارج  
 برجت زیاده برای خوردن بشهر آورده بخانه راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

بدر باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و حیا با نهایی تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است  
 کسی اینجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده  
 چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم به عمارت ملکه اینجا بود استقبال کردنشان  
 آفتاب را با حمال آن مبلکه دادیم بخود نصب کرد و در تالار کنسرت داری نشینیم چشم انداز خوبی سنه  
 و باغ داشت جنبین تالار اطرافها بود موزیکان میزدند شاه زاده و غیره آمدند در اطرافها کشیدیم  
 فرشتهای بافته کار قدیم منقش با اشکال خیلی خوب که در خود بر و کسل عیاقند بیواری با نصب کرده  
 بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بهتر مرا  
 کرده باغ حیوانات رفتیم اما چون وقت بود درست نکشیدیم میان فتنی انواع سکهای عجیب دیدیم  
 کوچک بزرگ رنگه رنگت ما اینجا که کوچکی هم داشت اینجا راهم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به  
 لاکن برویم به هتل دوپل *Hotel de ville* یعنی نهمین حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم  
 بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار واقعی است تالاری دارد که سقفش  
 نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرینزل که صور میدند نقاشی طور می کشیده است که  
 آدم هر طرف میرود چشم انصورت با دست عمل این نقاشی بسیار عجیب و معروف است بیواری  
 عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلوه هتل میدانست بزرگ جمعیت زیادی اینجا بود طول  
 چنان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولوبه چنان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوهها  
 و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند و دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار عالی خلاصه عصری  
 مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت بود و پادشاه هم به بالباس رسمی رفتیم سفرای  
 خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بر کشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندراوسنا  
 با کلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

### روز مست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت چوایی شب برخاسته به تخیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند کفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه ۱۱ گلستان  
نشسته از کوچها و خیا با آنها گذشته رسیدیم بکار بهمان کالسکه های پر پر و زمی حاضر بود فوج سر با موزیکان  
و عجزه بودند بایادشاه و دروغ کرده بکالسکه نشسته را ندیم از محکمت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد  
سبزه چمن باغ و گل است اینجا باربان فلنگی که هولانده باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر و ستا  
تجار کاه معتبرست کشتیهای زیاد بود شهر آباد است از بزرگسال تا اینجا ساعیت کمتر راه بود و کالسکه  
سجاریا موزیجلی تدمیرفت نامورین بشریکت مرخص شده حاکم و کارگرداران اوستان حضور آمده لظن  
زیادی کردند بعد پیاده شده از کالسکه داخل کشتی علیحضرت پادشاه بکنس شدیم که موسوم بود پریا  
است لارنون صاحب و انگلیسها یکله همرا د ما بودند معرفی در اینها  
میکردند امیرال معبر کشتیهای انگلیس که موسوم بیاک کلتوک *Black-Clintac* است  
و سیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفست سقبال آمده در کشتی بود صاحبان  
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند رو خوبست صد عظیم  
با عمده خلوت و بعضی دیگر در کشتی ناوشاه زادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند  
خیلی نظر شدیم تا بار بار آوردند و همرا بان جا بجا شدند من بواسطه کسالت با طاق ناپین رفتم  
قدری شهرت کرده بعد آدم بالاروی میز ما میوبای خوب بود بلومی بسیار عالی انگور سفید و  
سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه باران  
در کرخانه غل میآوردند و قیمت آنها بسیار گرانست مثلاً یکجوشه انگور را بدو هزار میدهند و قس علیها  
خلاصه را ندیم نهاری خوردیم همرا بان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستانذالی دور که اول  
خاک گلستانست سیاحت راه است این دریای نانش بطوفان و فوج زیاد معروفست تا الحمد لله تعالی  
دریا بسیار آرام مثل کف است بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از <sup>عقب</sup>  
سرمانده کشتی بردیف میآید دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ  
برای احترام می آمدند کاه بی توپ می انداختند قدریکه رفتم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو



دو توپ داشت بر جزا به طرف که میخواستند میکردند این کشتی هم آهن پوش است گفتند  
 زور پنجه را سپ دارد و یواره کشتی هم چندان از دور یا بلند تر نبود می گفتند کلوله توپهای این کشتی  
 کشتیهای دیگر را خرد میکنند و دستگیر توپهای آن انداختند بسیار صد میگرد کشتیهای تجاری و غیر  
 بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم به ساحل انگلیس که بهای کناره دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی  
 با استقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای تجاری بزرگ که بزرگان اینجا  
 انگلیس در آنها نشسته بهما شنا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید است  
 مثل معدن کچمت خلاصه کشتی رسید به بندر و در سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و  
 طوفان محفوظ باشد چینی تومی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانها و بچها و افواج و سوار  
 بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای علیحضرت پادشاه گلستان با وزیر دول خارجه لورد کرانویل و  
 اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه و دو کت سورخ و پسر می ریش لورد و کشتی  
 ایستادیم پسرهای پادشاه وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی  
 است آمدند تومی کشتی رفتیم تومی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها از کشتی بردند پیرون پسر دو عجا  
 م که جوان بسیار خوش روی باغبیه ایست چشمهای زراغ و قدر می ریش دارد قدش چندان بلند نیست  
 سنش یایدست و هفت هشت سال باشد پسرومی که از او کو حکمر است قدری رویش بار بگرو  
 چه اش که است ایشیک آقاسی باشی همش لورد سیدنی *Lord Sydney* مرد پیر  
 قوی بنیه ایست خلاصه بچها از اسکله بالا رفتیم از دو حام و جمعیت عربی بود سوار کالسکه بچها شدیم من و  
 پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی و یک کالسکه نشیم بسیار  
 کالسکههای خوبی بود هیچ چنین و او بنا دیده نشده بود آهسته چندی رفتیم بچها رینگه غذا حاضر کرد  
 بودند پیاد شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم  
 شهر دو و نطقی حاضر کرده است باید بچها اند رفتم تالاری بالای پله بلندی ایستاد همه شاه را و اعیان  
 انگلیس شامه و باو سایر نوکرهای با بودند حاکم نطق مفضلانها بسیار تعریف و تجیدانه بودند و نام



جواب دادیم لارنون با انگلیسی سپان کرد مردم دست میزدند بعد بر کشته رفتیم سر نهاده مرابان همه (فرستادند) ۸۲  
 بودند غذای گرم پنجه و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد بر نهاده باز با همان اشخاص و کالسکه سنج  
 نشسته را ندیم همه جا از بغل کوه و دره میفرستیم از توپهای مستعد که ششمیم که دو تایی از آنها بقدر ربع  
 فرسنگ و بسیار تار یکت و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسیار زمینها دارد و جنگل زیاد دارد  
 و درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد و مول انگلیسها معروف دنیا است ضرورت پوشش  
 نیست از نزدیک قصبه و آبادی شش ماهوز است که ششمیم که مقررنا پلین سوم بوده و هم اینجا فوت  
 شده است قبرش هم اینجا است کالسکه سنج بطوری شد میرفت که امکان نداشت کسی عالی را  
 ببیند از بس شد میرفت از عراد با آتش در آمده یکت کالسکه سوخت کم مانده بود که همه سوخت  
 کالسکهها را نگاه داشته آمدند پایش خاموش کردند درست شد دوباره بر راه افتادیم تا رسیدیم با  
 شهر لندن و دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاصل کالسکه از هر طرف  
 عبور و مرور میکنند و از و دو کارخانهها و غیره عنوان شرح داد ما از روی پشت باهما میرانیم خلاصه  
 رسیدیم بجاییتادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه توپ و لیعه  
 انگلیس معروف به پرنس دو کال *Prince de Galles* همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر  
 بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر عظمی و لرد موسلی *Lord Moly* همه در کالسکه  
 رو بازی نشسته را ندیم طرفین راه و باهما و با لاهانا معلو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی  
 میکردند سورا میکشیدند دستمال کتان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سرد  
 دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی آنها نداشت جمعیت این شهر امتحان از پشت  
 کرد نفس میگویند زنهایی بسیار خوشگل دارد بجا است و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد  
 میریزد معلومست که ملت بزرگ است و مخصوصا خداوند عالم قدرت و توانائی و عظام و جوش  
 و تربیت با نهاد داده است نیست که محکمی مثل هندوستان را سخن کرده، یکی و بنه راه  
 های عالم هم مصرفات معجزه دارند سر بای بسیار قوی بیکل خوش لباس سوارهای زرد پوشند

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس سبهای قوی خوب  
 عددش کم است چهار هج است هر هجی چهار صد نفر این تفصیل نصف را بر آن شدیدی  
 اندر و مرا سر پا تر کرد منجم خیلی تر شد اما سر کاسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لور و مولی سرشان باز  
 بود با لمره تر شدند تا رسیدیم بجمارت بوک کام *Bozkam* که منزل است پیاده شدیم  
 این عمارت منزل شهبانو شاه است عمارت بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شایبازگان همراهی  
 کرده ما را بردند بجمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفتی در  
 جلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب در و کرمی دارد مثل عراوه که آ  
 می کشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراوه و ریاضه طبعی بسیار خوبی باکشی  
 و جایق برای تفرج دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای خیلی بسیار قوی  
 و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی اینجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل  
 خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر و نید زور هستند که شش فرسنگ الی شهر سافت  
 وارد آنا باراه آهن در نیم ساعت میروند و روی پلهها و توی عمارت سر بازان پیر گلین بالاس  
 چهار صد سال قبل ازین از عهد *Elizabeth* ملکه گلین الی ستاده بودند لباس عجبی است

روز بیست و نهم ربيع الثاني

صبح برخوایم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتیم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت  
 طفل بسیار شیرین دارند زوجه و لیعهد دختر پادشاه و انمارک و خواهر زن و لیعهد روس است  
 و لیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکهای هم خوانند  
 ماند خلاصه قدری نشستم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و  
 ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن پیش الفرد که تلفب بدوکت و مبورغ است خانه او هم بسیار  
 خوب است سردالها و شکارها و سر قلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و  
 خشک کرده پشت شیشها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود بر من از نور بود رفته بود پیش افواج

از اینجانبه خانه دوکت و کامبریدج سپهر عموی پادشاه رفیقیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون انگلیس  
انگلیس است خصوصاً تو چنانچه وجهه خانه مرد پیرست آنا با بنیه و قوی هر کل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است  
مرد پیرست تدریعی صحبت شد رفیقیم خانه خواهر همین دوکت کامبریدج که زوجه دوکت رتک است  
که یکی از شاه زادگان و بجای امان و جوان بسیار خوبست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه باغ  
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرهای خارجه و وزیرای انگلیس بحضور بود  
زودیر خاسته آمدیم منزل خنت پوشیده رفیقیم تبار بالا ای عمارت همه شاه زاد های ماصدر اعظم  
و غیره بودند ایشیک قاسی باشی پادشاه با همه سفر آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسیدیم که در پیچی  
کپروس بارون برف مردی پیرو حال سی سال است در لندن ایلچی است میوروسن باشا ایلچی کپروس  
عثمالی از اهل یونان و مرد معرست مسووست ایلچی او ستر یا مرد پیر عاقلی و بزرگ است سابقاً صدر  
اعظم منسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دار کور از بجای فرانسه است سایرین هم بودند  
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود و نواب راجه دولپ سنک پسر رنجه سنک معروف هم بود  
بیت سال است در لندن است مواجب زیاد می دولت با و میدد جوان خوش چشم و ابرو  
زبان انگلیسی حرف میزند جوهر و مروارید زیاد و سجو زده بود شاه زاده هند است بعد از رفتن آنها  
کل وزیرای انگلیس که حالا از دسته و یکت هستند کردگراف و لیز و زیر خارجه کردگراف دستون صدر اعظم  
دوکت دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزراء و معترین همه بحضور آمدند خیلی بالردگراف دستون و وزیر خارجه  
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارت بالارا هم کشیم عجب عمارت است اشکال او پر و با  
بسیار خوب دارد شب بجهت شام سجان و لیهند دعوت شده بودیم که از اینجا هم سجان و دوکت دست  
راندند که از بجای انگلیس و سالی بیکت کرد داخل دارد برویم که مجلس رقص است رفیقیم خانه و لیهند شام  
خوردیم شاهزاد های ماصدر اعظم و غیره وزیرای انگلیس و لیهند روس نمای بهر دو لیهند بودند بعد از  
شام رفیقیم خانه دوکت دستور لند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیاد می بود  
مالار طولانی روی صندلی نشینیم زنها و شاهزاد های انگلیس شاهزاده بندی نواب اعظم سکال هم

۸۶ انگلیس با پسرش بودند و سال است برای امری بلند آمده بهین جا مانده اند نوه تپو صاحب  
معروفست خلاصه رقص تمام شد منزل آمده خوابیدم

### روز نهمیت چهارم رجب الثانی

باید برویم به قصر و نیند زور که مقرر علیحضرت و کیتور یا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخارجی کساعت  
مسافرت خلاصه رخت پوشیده با صدر عظیم و اردو موری سوار کالسکه شده رفیق جمعیت نایب  
از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند و نظیر کالسکه بود که حساب داشت از خیابان باید پارک  
در شهر گذشته به دیدیم سوار کالسکه بخارج شدیم کالسکه های بسیار علی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور  
از نیابای آباد و صحرا و چمن گذشتیم با قصر و نیند زور اردو رسیدند مثل قلعه چهار برجی بنظر میآید  
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه ای شدیم جمیع طرفین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم  
علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان گرفته باز داده رفیق  
بالا از اطرافها و دالانهای قشنگ که پر دمای اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص  
شده روی صندلی نشیتم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه  
زادها و صدر عظیم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند *Lord Chamberland*  
که وزیر دربار پادشاه است نشان ژانیر *Jurictiere* مکلن بالماس که بزبان  
معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان  
بما زدند و حمایتش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند و اسنان این نشان از قرار است  
که در ذیل نوشته میشود موزهین را در باب نشان موسوم به ژانیر که ادوار و سوم پادشاه  
انگستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه هیوی در قصر و نیند زور اختراع نمود و وعهده است یکی آنکه  
باید کاغذ کرسی که غیب چهارم پادشاه فرانسه را گشت و اداین نشان اختراع کرد دیگر آنیکه  
در یکی از مجالس بالان جوراب بند کتس دو سال بسوری محسوسه ادوار و افاده اسباب خنده خصما  
شده بود پادشاه از کائنات و غیرت و علاقه که با او داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

او اگر متفصح باد کسیکه خیال بد بکند *Non nocet qui malit u bonis*

که همین عبارت الحال در شمه نشان زانوبند نقش است و کفت همین بند جو را بر ابدی محرم  
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که از انشان اول دولت قرار داد و سوای  
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانت و شاه زادگان انگلیس و سلاطین خارجه با جدی این نشا  
واده نشود و عدو حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از رعیت و شش نفر نباید باشد  
خلاصه نشان را با حرام تمام گرفته نشستم منم نشان و حامل آفتاب مکلن بالماس را با نشان تصویر  
خودم با پادشاه انگلیس و آدم ایشانم با کمال احترام قبول کرده بخوردند بعد بر خاسته سر میر ختم  
سه و حرم پادشاه و یکت پسر کوچکی که بنور از پیش نشان جانی نمیرود و همیشه لبو پول است نشسته بودند این  
پسر امروالی کار استقبال آمده بود بسیار جوان خوشکلی است لباس کوسی پوشیده بود وضع لباس کوی  
این است که زانو با الی ران کشوفت یکد ختر شازده ساله پادشاه هم عشته در خانه ایستانت هنوز  
شوهر ندارد و دختر دیکر نشان شوهر دارند شاه زادگان و صدر چشم زار در کرا نوبل و غیره بودند  
بهار خوبی خورده شد میوبای خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست مارا گرفت با طاق را حگاه برد  
خودستان رفتند قدری اینجا نشستم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو  
قصر ایاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار  
خوش لباس با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان و یار خوب میزندند خاصه  
خیابان عرضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگ است و طرفین آن دور دین درخت جنگلی کهن فنی  
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل سبزه آیدیم با این سواره کالسکه شده با صدر چشم  
و لر و هماندار از خیابان را ندیم سایرین هم کالسکه نشسته عقب میآید ندزن و مرد زیاد و زنها  
خوشکل و بچه و بزرگ از اهل خود و نیز زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می  
جلی میآشت داشت تا قدریکه رفیم جمعیت کم شده هوی زیادی مثل گله گوسفند قریب برادر بود  
چنها و خیابانها دل کرده اند و سینه و میچریدند و از آدم چندان وحشت نه اشکند کسی هم نمیتواند آنها

معال و آهوی و شوکا جیوا نیست بسیار خوب خلاصه حیوانات  
 و درخت و چمن آنها ندارد و در فرسنگ رفتیم از حیابانی دیگر که ششم مثل بهشت طرفین حیابان درختها  
 آهوه بلند همه کلههای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خمره انقدر با صفا بود که وقت  
 آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دخترهای دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته  
 بجانرانی کوچک بسیار با صفا رسیدیم که مال او شاه است اینجا پیاوه شده قدری میوه خوردیم شاه  
 زاد با و غیره همه آمده رفتند سر راه این با سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد  
 بودند قدری قوی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بسیت و چهار توپ  
 بقدر کوچک داشت قوی از آنها سا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بجانرانی سوار کالسکه  
 شده از راه دیگر که باز همه چمن و حیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به ویند زور و از اینجا کالسکه  
 بخار نشسته رانندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم  
 بمنزل عمارت ویند زور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه با بنیه قدیم  
 که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجراست یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما  
 میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ در پراسباب اطرافها تالارها و االانهای بسیار خوب موزه  
 اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله نماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند  
 امشب را در خانه لورد *Lord Have* حاکم شهر قدیم لندن همان شب نشینی و سوپه بستیم  
 شب را سوار کالسکه شده رانندیم از عمارت مائاتزل لورد مرکیفر سنگ تمام بود همه طرفین راه و  
 کوچه افقد رزن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منم متصل با همه تعارف میکردم همه  
 کوچه ها از چراغ کار روشن است علاوه بر آن از باها و پنجره خانها روشنی الکتریکی کوچه را مثل روز  
 روشن کرده بود بعضی چراغهای کار بنگلههای مختلف بالای خانها و کوچه و غیره درست کرده بودند  
 و کوچه را این بسته بودند از عمارت عالی و دکاکین زیاد و مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه  
 بسته شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سعه است دیگر اختیار بسیار شهر و محلات دارد یعنی







سایر شهر حاکم ندارد و هر محله شورخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد به پلیس باطنی نگردد مگر با شی آن **انگلیس**

محله است رجوع میشود و هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانها خوب بالباس معین عالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وار در خانه لورد مرشد از یله بازار رفیق بالایی بود و لیعهد انگلیس در عین باز نهایشان و سفرای خارجه و شاهزاد بای ما و غیره و شاه زادگان و شاه زاده خانها و خانهای معتبر و بزرگان و وزیرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلدیل *Child Hill* است عالی مرتبت است با انتخاب اهل شهر باید عوض شود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگت فرق و کلاههای زیر سمور و غیره در دست بر یکت چوب بار یکت بلندی دست یگری شیر و قداره بسکت قدیم جلو مارا به رفتند خلاصه در بیان اطاق ایستادیم لورد و مر لطفی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتا لار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاز داشت رفیقیم باز وجه ولیعهد انگلیس باز داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شد بودند لورد مرچبه که در من شش خلی در از بود و بزرگین کشیده میشد پوشیده بود رفیقیم صدر مجلس سپه بخور و مانا رفته روی صندلی نشستم زنهای هر دو ولیعهد طرفین نشستند سایرین همه ایستاده بودند لورد و مرچبه انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهیت و رود ما دوستی است و استخوان و ولایت انگلیس و ایران خوانند جهان زبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از تمام نظر میپورده مر صدر عظیم بهمان فارسی را با وضاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بیان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلقه داد داشت با ورقی که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر تصدایجا بنویسد جعبه طلائی بهم بستند کردند بعد مجلس فضا شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد باز نهان و غیره به سر نشسته بعد از تمام رفیق باز داده بزوج ولیعهد انگلیس رفیقیم برای سمور که شاه پیر از لندن است

۹۰ (این) از آثار بای بزرگ و بلها و راهروهای زیاد که همه معمولا از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع کلبا و درختها که در کوچه کاشته در بلها و اطرافها کاشته بودند که شسته رفتم بنا لار بزرگی که نیز سوپه چیده بودند قریب چهار صد نفر سفره بودند شخصی از اهل سینه که نایب اردو بود و عجب سر من ایستاده بود و هر دفعه بصدای بلند اعلام با اهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توس نمودن به معنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان نایب میخورد همه باید بر خیزند و بخورند اول بود و در سلامتی مانور و بعد و بعد انگیخ توس کرد و بعد بار لور و مردوس کرد و هر دفعه شخص اهل مجلس را قتل از وقت خیر میکرد و خلاصه بعد از تمام سوپه بر خاسته رفیم بنهرلهای خود خوابیدیم و در بر کشن هم که نصف شب بود بار بهمان طور جمعیت بود و نسبت در کالسکه با من شیک افغانی باشی و صدرا هم بودند پادشاه انگلیس که بی زاری که برگس در قصر و بند زور بدیدن ایشان رفتم آتم در راه در آن شب که ده رست من امروز ششم

### روز نیت و تخم زریع الثانی

امروز رفیم بکار خانجات لویج *Volovitch* که چپه خانه و توپخانه و آهنگر خانه و دولت انگلیس است از عمارات ماما با سجا با کالسکه بسی دو ساعت راه است که همه را از قوی شهر آبادی میرود و لویج که هم که شهرت در حقیقت محله از لندن و مصل آبادی شهر است صبح سواره شده رفیم شاد زادگان و عیزه هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رود تا میر گذشته باز از کوچهای آخر شهر که اغلب مضافخانه بود و کبسه و عمل که همه از رود و در حال رویه سیاه شده بود که نشسته تا رسیدیم بقصبه و شهر و لویج که جای بسیار معتبر است و سر بازار خانها سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجا است کنار رودخانه تا میر واقع است دو کت دکا هم بریدج و پرین العز و پرین ار نور جزال و و امیر توپخانه و حاکم نظامی و لویج و سایر سواره کرد بای توپخانه و پیاده و عیزه همه اسبشان آمده و جلوما افتادند ماما با کالسکه اندیم برای ماسای کار خانجات جنلی راه از کوچه و بزدن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

میکشید بد منم تعارف میکردم تا رسیدیم بکار خانها پیاده شده توی کار خاجات رفتم  
حالا هم است تو بهار ابا قالب بهر یزد استن تخمه را با اسبانی که دارند لوله میکنند بهر اندازه  
که توپ بخواهند بعد از آن بکار خانه دیگر برده زیر گلکش سنجار گذاشته فشار داده میگویند و چون  
میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکی است کار خانها را دیدم جانی توپ  
خاندار میکشند جانی دیگر سپرند جانی سوراخ میکنند جانی گلکش نمیرند توپهای زیادی مصرف  
قدیم در جلو کار خانها گذاشته و کلوله و اسباب زیادی چیده بودند حتما همه انگلیس این جا  
بعد از گردش باور فتن بزنیات کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده را ندیم بجات  
اول که از پهلویش گذر شده بودیم کنار اسبها حاضر کرده بودند تا لاریست که صاحب منصبان  
بری و بگری و توپخانه اسبها را بچو زنده جای خوبی بودند کنار خودیم بعد از نماز سوار اسب صاحب  
انجیر شده با سپرهای پادشاه و ددک و کاسه بریدج و سایر صاحب منصبان رفتم بصره ای که  
چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود و بجای آن از بیست هزار زن و مرد و در صحرای  
برای تماشا ایستاده بودند همگانه و عراوه توپ بزرگ و کوه پکت بود و از غراری که گفتند این  
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچرها و صاحب منصبان خوش  
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن با سیمه پرستند مثل توپ کروب از عقب  
پرستند و توپخانه سواره پیاده از حضور گذر شده بعد و باره یورق آمده گذر شده بعد و باره آمده  
بعد و آن دو آن آمدند بعد مشق نلیک کرده نزدیک از توپهای ندر را هم با چشمش کردند  
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتم نبرل شب را با بد تماشا خانه برویم چشم  
پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است و لور و شاهمرلان بکالسکه نشسته را ندیم جمعیت  
زیادی بود در راه با همه تعارفها کرده رسیدیم بهماشاخانه ولیعهد انگلیس در وسط رود و در  
ر شاه زاده خانها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ استش مرتبه جمعیت پردها  
خوب نشان دادند جمعیت با توپ بود پاتی *Patti* را که از خواننده های محرو

لندن (۹۲) فرنگستان است مخصوصاً فرساده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خوانند بسیار زن  
 و شکلی است مسلح کزانی گرفته بلند آمده بود و دیگری هم بود البانی نام *Albania*  
 از این کماندای یکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بلاخره بر خاسته رفیقیم منزل  
 روز بیست و هشتم

امروز بعد از نماز رفیقیم باغ وحش حسام السلطنه و نصره الدوله با من در کالسکه نشسته پیش  
 خدمتگذار چرخه هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود که چما خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها  
 گردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میزدند  
 از اطراف دو بدنه می آمدند هر دو را میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوهها و میدانها و غیره  
 عبور کرده تا رسیدیم باغ وحش پادشاهی کالسکه زیاد می در باغ و کوه بود معلوم شد صحبت  
 زیاد می بود هر روز یکشنبه باغ وحش پادشاهی را در پیش باغ که مرد می پیرو کوشش هم سنگین بود  
 آنه زری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوه چمنک مرد  
 روزان عبور میکردیم و متصل بود را میکشیدند اضا فانیست که قلبا با میل دارند و زیاده  
 از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقیض علیجده از هم جدا است  
 اندیشه حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولاً *Hippopotamus*  
 پیچ پوتام است که اسب دریاست خیر غریبی است سه عدد بود یعنی یکت جهت زو ماده و یک  
 بچه هم با بخارا دیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در پیرون آب اینساده و بزرگها توی آب  
 بودند بعد پیش می انداختند و پیش مثل یکت در وازه باز میکردند آنها را بسیار در  
 داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم که کردن دریا نیست ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ  
 که را نظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه انسان است صاحبش میرفسانه پا  
 در زمین میزد و میایستاد حرف میزد و انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما را پست اما میل داشت و سنهایش  
 را گرفته راه بر ند بعد بقیض میمونها انداختند جهت و خیر غریبی داشت بند بازی میکرد و مالش  
 ۹۲

ورو باه بخریست که هر دو تومی عوض آبی بودند و در حوض معجز بود شخصی بزبان فرانسه آنها <sup>۹۳</sup> کلیس  
 حرف میزد بسیار تیرنوش بودند جبهه بشیر خیلی بزرگ است شش ششم نازکی دارد دست و پایش  
 بال ناهمی و پر شب پره شبیه است اما باهاها بسیار تندرته راه میرفت در کنار و وسط حوض  
 سکونی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی می نشستند و با هم شبیه بشیر بود  
 اما کویک می رفتند زیرا آب مستحفظ صورتها میزد و همان آن از آب بیرون می آمدند روی سکوی  
 حوض نشسته مستحفظ را باج میگردند کیفیت یکت باج دو باج بر چه میخواست او را باج میگردند  
 بسیار تماشا داشتند ابعای منمو نهایی خیلی کوچک بود بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب مثل  
 کرگدن و شیر بال دار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جانها  
 بودند خسته بودم تو ایستادم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاود و مستحفظ

روز پست و هشتم

امروز برای سان شنبه های خیلی بیداریم به بندر پورتسموت *Portsmouth* که  
 یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود در خانه که الت نچوانی دهم رخت پوشیده سو  
 کالسکه شده با صدر عظم و شاه زاد و با و غیره رفتم همراه آهن پورتسموت جمعیت زیاد بود  
 رفتم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس بازنه ایشان و غیره آمدند  
 آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در روی کالسکه مانسته را اندیم همه راه آباد و سبز و نرم و گل  
 بود سه ساعت کمتر راه طی شد ما رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است اطلاع  
 و باستیا نهایی تحت دارد در اسکله پایده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده لطفی کردند تعارف  
 رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی دور یا انداختند داخل کشتی و مکتور یا الپرست که کشتی مخصوص  
 پادشاه و تندر و بزرگ و غنیست شدیم با به دور ولیعهد و شاه زاد و با و سرداران بزرگ  
 و غیره کپتان این کشتی پیش لیر است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطراف  
 کشتی سر نه نشینیم بعد ولیعهد انگلیس گفت بر خیر بیداریم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

۹۴  
کلیس  
بر خواسته رفیقیم بالا همه آمدند و دو پسر کوچک و لیجه انگلیس هم بالباس ملاحی آمده بودند  
ایستادیم کشتیهای خیلی قریب بچاه فروند مثل کوچ و روریا از دو طرف ایستاده لشکر انداخته بودند  
سلیکت کردند ملاحان رفته بودند روی دکلهها داد میزدند و میگویند سار بر تماشایان هم  
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند کشتیهای سنجار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند  
روی دریا از تماشای سیاه شده بود همه پورا میکشیدند بیهوشی نشان را از همه کشتیها  
رفته بود نزدیک هنگام بود رفیقیم تا نزدیک جزیره دیت *Wight* که در همین دریا  
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل که نمودار شد موسوم به راید که خانهها  
بسیار قشنگ مرتبه بر تبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوی بر شان ساخته اند  
موسوم به *سورن Osborne* از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه  
واقع و دورش جنگل و چمن بود از اینجا که نشسته از میان کوچ کشتیهای جنگلی عبور شد همه توب  
نداختند سلام دادند بعد از انعام کردش سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول کشتی از نکلور  
*Assurance* رفیقیم که بزرگترین کشتیهای جنگلی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم  
به *فینیس موروی* با صاحب منصب زباد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بمشیر بود روزی از ده  
مزار اسپ سنجار داشت توپهای بسیار بزرگت داشت بعضی توپها در طبقه بالاد اگر در مرتبه یا  
بود رفیقیم با این همه جا حتی شبه خانه و جای خرداکت ملاحان و غیره را دیدیم شلیور کشتیها که خانه  
جنگت شوند در بگرد قیضه کل ملاحان انطبغه بالا پائین آمده سجا یکی تمام مشق جنگت کردند توپهای  
با این عظمت را با اسبابیکه داشت میکرد اند بسیار عجب داشت بقدری عراوه توپهای بسیار  
بزرگت بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفیقیم کشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی  
هم بسیار بزرگت و از هر دور و زره پوش هم ناخدایش و زیارت توپهای این کشتی کمتر از سایر  
بر بزرگت تر بود بعد از ملاحظه پائین توپی قایق نشسته رفیقیم و کشتی خود ما این در قایق ما ولیجه  
رومن انگلیس و زنهایشان و معتمد الملکت و دو کت و کابریج و غیره بودند یکت کشتی سنجار

کوچکی قایق بار میکشید هنگامیکه بپای پله کشتی مار سید از اینجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی (۹۵ انگلیس)  
همان آن چرخ بخار هم بجزکت آمد کم مانده بود بره صبح بخورد بقایق با اگر خدا کرده یکت پره بخورد  
همه غرق میشدیم احمد تقدیر حرح ایستاده ما بخیطه گذشته آمدیم بالای کشتی بر کشتیم به بندر پورتموت  
استخار در اطاعتی باز نهما حاضر کرده پوزند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانه بخاری را  
که اسباب کشتی بخار و از هر قیل میا خفتند کشتیم بسیار تماشا داشت از اینجا پله را گرفته بالا  
رفتیم کشتی بسیار بزرگت خشکی میا خفتند توی کشتی رفتیم عمله جات که میگردند هم کشتی را ناصرالدین  
شاه گذاشته بودند پامین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر عزونی رسیدیم شب را  
بمجلس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البرمال است *Albert Hall* باید  
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر عظم و غیره رفتیم از هایت پارک گذشته  
داخل عمارت شدیم و دیدیم انگلیس و روسان همه صاحبان انگلیس و غیره بودند اول داخل  
دالانی شدیم که عرضش تجاوز از شش بعنت ذرع و سر تن با شیشه پوشیده بود و کویا آهن هم بود  
طرفین و الا ان همه اسباب کارخانه جات دیده شد شیرینی سازی سبک سازی و توتون  
سازی ریشته آره سر که فرنگیان *Macaroni* ماکارونی میگویند شب  
اب لیمو سازی او دسلس سازی که بظربا در آن واحد پر نموده سرش بدو محکم میگردند قوطی  
سازی ابریشم کشتی پارچه بافی چاپ روزنامه و بکذا انواع و اقسام کارخانه جات صنایع که بویا  
نی آید در حال اسالی این سبها باو کار باز درست میگردند خیلی مفصل بود ریاست این کسب  
بازرگان انگلیس مثل لورد کرانویل و زیر دول خارجه و غیره است آنها هم پتیا پیش راه بهره  
و لیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیاد می بالارفته رسیدیم تبالار با  
معدود که همه با پروهای اشکال دور نما و غیره بود پرده بای روحنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ  
جا رده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرو بایر سن الفرد سپر پادشاه انگلیس است که پیش  
بجز نیست و این پرو با را صاحبان و اجزای بجز به برکت بجز خود نهادنی کرده با اینجا

فرستاده اند خلاصه این تالارها که گذشته باز با الایها افتادیم که امتعه که در کار خانها  
 زیر میازند اینجا آورده برای فروش می چسبند زنها و دخترهای خوب چه در کار خانهای پائین  
 کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از اینجا که نشسته رسیدیم بجای مثل نشست همه این الایها  
 و عمارات و کار خانها از چراغ کار بطورهای مختلف نجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه  
 ایست بسیار بزرگ که تنفش بطور کسب بسیار وسیع بلند است دور این کسب هفت مرتبه  
 دارد که همه جای نشستن مردم است همه حملو از زنهای خوشگل با رنگت جمعیت زیاد همه از اینجا  
 و بزرگان سطح زمین هم از مردوزن پر بود چراغهای زیاد از کار روشن بود ما هم رفیقیم پائین  
 توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس روس و بزرگان ایران و وزیر او و اعوان  
 انگلیس همه به تیب روی صندلیها نشینیم جلوی ما از خون بسیار بزرگی که بقدر یکت عمارتست  
 و سونهای آبنی و لولهها دارد که صدای سازه از آنها در می آید بقدر چهار منصل بیک صلح دیو  
 عمارت بود در چپ و راست از خون بقدر نصف دختر وزن بسیار خوشگل چهار صد انظر طرف چپ  
 صد نفر از طرف براتب نشسته بودند همه سفید پوش چهار صد نفر حایل آبی داشتند چهار صد نفر  
 حایل قرمز بالای سر این زنها پسر با بالباس های خوب آنها هم بقدر نصف نشسته بودند همه اینها به  
 آهنگ بسیار خوش نوای موزیکان و از خون میخواندند از خون انگلیس نیز صدایشان  
 میرفت بسیار خوب زوانا بادش با سحر میدهند و الا انگلیس چه طور میواند با پاپا با دوست  
 با بد موزیکان چینی زیادی هم در مراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است  
 دوازده هزار نفر بودند از اهدی صد اور منی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند  
 خلاصه کیساعت بیست و نواکشید بعد از اتمام رقص بمنزل خواهیم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بنده زود برای شونیکه پادشاه میخواهند سنان  
 بیج از خواب برخاستم و زود بنده وزیر و دولخار چه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی







محبت شدکیاست و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفیقیم سر نهادند نگین  
 اعظم آمده عرض کرد که وزیر بند معطل است بخواهد اجزای خود را معرفی کند و ابالی شهرهای انگلیس  
 اوردن یعنی عریضه تهنیت ورود آورده بخواهند بخواهند رفیقیم تومی تا لار از شهرهای بزرگ  
 انگلیس و کلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند و دیها  
 لندن مجوسها را منتهی پسر و غیره همه اوردن و لطف داشتند عرض کردند بعد وزیر بند اجزای  
 خود را معرفی کرد و زیاد بودند از جمله کوله سهمت که سرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اهمیت  
 و تلکرافچیهایی طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم براه آمدن و لیعهد انگلیس روس و  
 زبانیان و غیره و تلکرافچیهایی با اکثری بودند سوار شده رفیقیم به و بند زور و ضرورت و در حقیقت  
 قلعه سختی است از قدیم بانگت ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پاید شدیم پاد  
 شاه باز تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفیقیم بالا همه آمدند قدری  
 ایستادیم بعد من با هر دو و لیعهد و سایرین با این آمده سوار اسپ شدیم من سوار اسپ  
 همین الدوله شدم جزالها و صاحب منصبان انگلیس با یک سواره نظام همه جلو افتادند از  
 خیابان طویل جلوه عمارت را ندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت گاه میدان مشق است کفر سنگ  
 درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل بود  
 می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان روم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسپ  
 من بواسطه طول سفر و صدمه که در راه آورده دیده بود بهیچوجه روم نمیکرد و آرام بود و خلاصه  
 همان طور رفیقیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق اینجا ایستادیم تا پادشاه و زنهایی هر دو  
 و لیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند بر سندانها که نزدیک شده اند ما هم را ندیم تا  
 پادشاه عقب ما بودند رفیقیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و بگل در یک طرف بطور  
 نیم دایره زن و مرد تماشاچی افتد ایستاده بودند که حساب نداشت و ده بازده اطاق  
 چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مرد با و زنهایی اعظم و اشرف بر دیف طبقه

به تبقه نشسته بودند پرقهای شیر و خورشید و پرق انگلیس را همه جا جلوی این نصف دایره  
 زده بودند و پرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند  
 که با اینها میفتمم خلاصه رسیدیم بزرگ پرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کاسکه  
 معارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد با و دوک کامبریدج و غیره رفتیم از جلو صفوف فتون گذشتیم  
 باز آمدیم دم کاسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا سرد و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران  
 نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که بالباسهای بسیار خوب و کلاههای ششم بسیار  
 بزرگ از پوست خرمن و غیره داشتند بسیار کلاه مهبی بود این افواج بسیار خوب بودند و  
 فوج بالباس کوس بودند یک فوج دیگر هم با هم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت  
 هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدارند و دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک  
 کردند شمشیر متعی بدست خودم بدوکت و کامبریدج سه ساله انگلیس و آدم با پادشاه بسیار  
 صحبت شد خلاصه همه از تمام مشق که نزدیکت بغروب بودند من با پرو و ولیعهد و دوکت کامبر  
 یج و غیره تا قصر و بند زور که کلبه سنگت راه بود همه را از تومی جمعیت روانده ما رسیدیم به قصر  
 پیاده شده رفتیم با در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه و دا  
 کرده رفتیم بر آهین امشب در خانه کرد که انویل وزیر دولت خارجه بشام و بال مو خودیم چون ولیعهد  
 انگلیس و زنهایشان چشمه بودند و بند زور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد  
 بواسطه این تلگراف شامرا منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب سنتی و بال فتمم  
 خانه وزیر خارجه اتا بال در فودکن افیس *Foreign Office* یعنی در وزارت خارجه  
 دولتی بود ولیعهد با و غیره بودند رفتیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبیت زن وزیر خارجه آمد  
 جلو دست با و داده از پلهها بالا رفتیم کل درخت زیادی در پلهها و راهرو با چیده بودند همه  
 بجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز نهایشان مو خود بودند رفتیم در اطاقی نشستم  
 بود و درش صندلی بعد بر حاسته دست زدیجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلهها راه رفتیم

# روز بیست و هشتم

بمنزل فقه خواسیم

بعد با همه تعارف کرده روز بیست و هشتم  
 امروزه که بیوچ باید برویم متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تا میرد واقع است و در حقیقت آنجاست  
 و در دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر عظیم بود با همه الملک و لرد و چهار  
 در کالسکه نشسته را ندیم از کوچه های شهر گذشتیم داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم ار کوچه معروفه  
 پریشان استریت *Regent Street* که همه دکا کین بر خوب بود که ششم همه خرید و در  
 اینجا بشود که چه بسیار مشهور است انقدر جمعیت و از دو حام دکا کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت  
 میشد باز از کوچه ها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جزالیت با همه اعیان شهر  
 سیه آمدند و یار و بروج قلعه همه از سنک و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط  
 میخواستیم امروزه تماشا کنیم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میرد کفوح سر بازار موریکان و غیره  
 ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده پرق  
 زده بودند صاف منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بود  
 ولی بعد انگلیس و لیجدر روس باز نهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند تا که رسیدیم  
 همه همراهان و شاه زادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند در فحیم کشتی هوا بسیار سرد بود باد  
 بدی می آمد و در کشتیها و کارخانها را بونی کشتی می آورد این رودخانه جز رود و در صبح الی ظهر  
 آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکدفعه و در ذرع تفاوت میکند از انگلیسها و کینا  
 طامسون لارینسون و غیره بودند کشتی با جلو کشتی ولی بعد با عقب افتاده را ندیم انقدر تماشاچی  
 روی کشتیهای بخاری و شرعی بودند که حساب نداشت فاین کوچک و بزرگت بسیار بود و  
 همه همراه می آمدند از وسط لندن که ششم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عظیم  
 داخل دوک *Dock* شدیم دوک یعنی حوضه است که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای  
 تجاری و غیره را در اینجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری شاع تجاری می نمایند یا از شاع  
 میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است باب جرات عالی دارند

(۱) **انگلیس** بسیار بزرگ که بارهای تجاری را از کشتی چسکی یا از خشکی کشتی باسانی حمل میکنند و برای  
 این دو کار وری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی باسانی باز و بسته میشود و عرض  
 کشت کشتی بزرگ بصورت داخل شود و اینقدر کشتی و تماشای دیده شد که انسان تعجب میکند  
 که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تیر و زرههای خوشگل زیاد بودند خلاصه بازار دوک خارج شد  
 برودخانه تا میرا افتاده را اندیم همین طور جمعیت قوی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه  
 ایستاده تماشا میکردند همه جا قوت می انداختند راه زیادی را نده و اردو کرپوچ شدیم اینجا  
 مدرسه بحری انگلیس است و عمارت عالییه دارد از کشتی در آمده رفیقیم تجارت وزیر بحری که بسیار  
 عمارت بزرگ کنه است دوست سال است ساخته شده است و لیعهد با بازیها ایشان  
 و غیره بودند در این تالار اسکال سرداران قدیم و بعضی جنکهای بحریست شاه نشینی داشت پله  
 مجوز در رفیقیم بالا میر نهادن اینجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان و غیره نشیتم میر نهادن سایرین  
 خیلی طولانی صحبت زمانه ای از مردوزن نهاد خوردند بعد از نهادن رختهای خوبی لورد و نلسن را  
*Lord Nelson* که در جعبه بود بهمان نشان دادند کلوئه به پولیت او خورده بشان  
 اش فرورفته بود جلیده که سفید او که خوبی بود دیده شد این جنک معروف به ترا فالکار است  
 که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنک کردند و با وجودیکه لورد و نلسن کشته شد با فتح را  
 انگلیسها کردند خلاصه بعد رفیقیم و لیعهد با بازیها ایشان وداع کرده رفیقیمین خواستم برصد  
 خانه بروم رفیقیم تبیدان بدیه بحری کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب و وسط میدان بود برای تعلیم اطفال  
 بحری که در اینجا مشق عمل میدی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادم  
 قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفیقیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند  
 پلهای سنگی دارد دورین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب سکوا  
 و به طرف که بجا ایستد دورین حرکت میکند بجهت مشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون هوا شنا  
 چشم انداز بسیار خوبی بهتر شدن و اطراف رودخانه تا میر داشت بعد آمدیم پایین سوار شده رفیقیم

باسکله سوار همان کشتی تشده را ندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این ۱۱۱  
دفعه چون از دو کما برنگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چیدن پل معظم اهلی و سنگی گذریم  
جمعیتی باوه از حد سیاده بود تا رسیدیم بجاری لیهت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد و گفتند دو از د  
که در خرج بنایی آنجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف  
چپ مریخانه سنت توماس *Saint Thomas* که بسیار عالی است از کشتی برآمد

سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل شب را در مرتبه بالائی همین عمارت ما مجلس بال است  
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه و لیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی منگاف  
بال بعد مردا کوسی بالباس اگوس آمده فی انبان زد و مثل سوراخی ایران صدا میداد پرسش  
پرسش از توره و دیگران رقص اگوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر  
برای سوپه غذا و میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هند میهم بود بعد  
آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و مختصرتر تمام که مال دوکت و دو سوز لاند است

### روز پانزدهم سیلخ ریبج الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده را ندیم معتمد المملکت ولرد مورلی تونی را ایسکه  
نشستند صدر اعظم و شاه زاد با و اعلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رزان استریت گذریم  
که دکا کین بسیار خوب پراسباب دارد از همه چیز دنیا همانجا خانه بسیار عالی هم که اغلب سنگی  
دنیایها اینجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد همش همانجا خانه امریکاییست رفتیم تا بجا  
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده را ندیم از لندن تا لیورپول خیابانت راه است و پنجاه  
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت  
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذریم  
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را اینجا میسازند  
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۲ (لیورپول) بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز و وسط راه آریل  
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه فرسی *Mersey* ساخته اند که همین رودخانه  
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود و طول رودخانه زیاد نیست اما عرض و عظمت است  
خاصه از کار درآمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر و مردم کار حاضر بودند  
حاکم سوار کالسکه شده جلواتما و ما هم از عقب محترم الملت و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول  
شهر بندر تجار گاه بزرگ انگلیس است که اغلب با نیکی دنیا را و ده دارد از نیکی دنیا تجارت  
کنند و پنبه زیاد میکنند کندیم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کنند مهاجرین زیاد از  
انگلیس و المان و غیره ازین بندر به نیکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاد از دو بیست هزار  
نفر مهاجر ازین بندر به نیکی دنیا میروند که بچیکت از آنها دیگر بر بنیگر و نذ خاک فرنگستان بکیت کپا  
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد و دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلوشهر لنگر  
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض نمانشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت  
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و چینی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه نقد جمعیت در  
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را نمانت کرده بودند کالسکه نمیوانست عبور کند از بالا  
پنجر با باهما کوجها نقد بهور میکشیدند که گوش آدم گرم میشد کینفریره زن با طفل در شهر نبود که تنها  
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالبنه با مالی لندن اینجا با  
بسیار دیده شد که از صور نشان معلوم بود که بصورت مرعاش میگردانند میدان کابهی رسیده  
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ *Saint-Gorges* شدیم تالار و ایوان بزرگی  
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشینیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم جلوه  
خواند نطقی از دوستی و استخا و ولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارینسون ترجمه کرد چگون  
و دیکسون هم بودند بعد خواسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود  
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میزها را گذاشته بودند



نشستم میوه و غیره خوردیم حاکم بسلامتی تا توس کرد و بعد نهار تمام شد جمعیت با وی در میدان کلین (۱۰۳) و غوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پتجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز با طاق خلوت قدری ایستاده رفتیم پایین سوار کالسکه شده و اندیم برای لب رودخانه نشستم یکسری سایرین هم همه آمدند مالی اینهمه در بارفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود بعد برشته کالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم کنار سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بقاصله سه ساعت بقصر ترن نام که ملک دوکت دوستر لاند است رفتیم کالسکه کنار دم در باغ ایستاده دوکت و ابا عیش حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم چمن خیابان کل و سگار بایک درویند زور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانه های تک تک دوکت برای باغبانها و سرایدارها و چیزه ساخته است همانا خانه هم ساخته معبد کوچکی دارند رسیدیم در قصر پایوه شده و آمده اطاقها شدیم رفتیم بگر مخانه مخصوص که توی عمارت بود تمام کلهما و درختهای جزنا و غیره در اینجا دیده شد که کمره جانی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور زن لخت نشسته از فرم روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر کلهما در اینجا چیده بود بخصوص عطر کنیوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم زاپونی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود اینجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلو خان عمارت که باغ بزرگیت اما درختهای کوچک سرد و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی جلگت کاشته در باغها گذاشته سرد کرد کرده بودند باغهای بسیار وسیع قشنگ پر کل با انواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل محل فوارهای زیاد در حرکت جلوان باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی درج و متوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با فایق اینجا میزنند در این دریاچه بندها همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغها همه خیابان های سر پوشیده از درخت کل و تاک چمنها مور از آهمن ساخته اند آن طرف چمنها و خیابانها که مخانه های دوگت که بسیار تمیز و انواع کلهما و برکهای رنگارنگ نیکی دنیا و غیره دارد میوه با سن که چیزها کول خوبست مثل کدوی کوچک تازه

۱۰۴) انگلیس اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مره خربزه میدهد بر زمست همین طور با انگشت  
میوان خورد قدری نسیل است بزبان باندی موز میگویند و در بلوچستان مصر فی ایران و کمران  
بسیار هست شلیل بلو انکو رسید و سیاه انجیر آلو چیا لک خیار و غیره دارد و هیچ این میوه با انبار  
و نمیس و رسیده در کرمانه بر است یافت میشود با اسباب و چچی که تعلیه کرده اند باغبان می  
چایند پخت با باز و سفنهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آیدیم با طاق عمارت اطراف  
عالی پر اسباب بار و پردهای اسکال خوب دارد و قونول انگریز که در مصر بود تازه اینجا  
آمده است از مشرقی است آنکه از بجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سوئسی دارد  
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود همیشه گت  
ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در  
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از بجای انگلیس اینجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای  
دوکت بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوکت هم بودند اسم پسر دوکت مرکی دوستا و  
اسم برادر بزرگ دوکت لرد البر کا و برادر کوچک لرد لند خلاصه شب غذای خوبی خورده شد  
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم بیک جانی برای کلوله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز  
میان نشانی دو مرتبه کلوله خوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در  
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نه نیست کلوله را باید بصوت  
انداخت که برود به نشانهای که در آخر چیده اند بخورد و هر کلوله که نشان خورد میسرنند و هر کدام  
نخورد بان نه را می افند اشخاص بازی کن دو قسمت میشود قسمی این طرف خط خوبی قسمی این طرف  
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کلوله را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص  
بازی کن و نشانهای هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتم آنجا و درین بین دوکت  
و سایرین آمدند به دوکت گفتم خودتان بازی کنید کی بار دوکت و سایر انگلیسها نخت شده کلاه  
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوکت که چند روز قبل در صحرا

تیرانگی از دست آدمش داشته پایش خورده بودی لیکه سمش راست بود *Hande* (کلیس ۱۰۵)

روز جمعه غره جمادی الاولى

بکار اسرا خورده سوار کالسکه بجای شده

رفتیم برای شهر مخبتر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب مستقیمتاه غیره در منزل نماند امر در تمام

ار بعضی سوراخهای تارک کالسکه عبور نمود از شهر باو جا های آباد گذشته اول بخار خا به کرد و رفتیم از

راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از تندی کار خانه میرفت بسیار خطر

تشنه تازه بود اما زود پیاده شده گمان می کرد خانه رفتیم در آنجا با اسباب حج و تات لوک

موتور کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگتیم را گرم کرده و در آنجا

میخودند و زبر منگنه برده نرم و تخته میگردند که مایه عجیب بود و همچنین آهنهای که برای بنجیر ساختن

در زو بار یک میگردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برد و برای رکب آوردن تخته های

آهن کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوطی که با هم کلنگ زنده آهنها و ... بلکه

تخته های میلوی نه تخته ایستادند اما پروت کار خازنهای دیگر از آنجا که می آید

سوار شدند رفتم نهادیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منجبت در ساعت دو نیم از قصر

تمام تا منجبت راه است رسیدیم کار جمعیت ایجاد نمائیم تا حاجی غنی از او پول بود و تخته

بواسطه کار خا بنجارت زیاد در راه بود مثل زغال سیاه است که یک دو لباس آدمها هم همه

سیاه است و عجب خامنهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه می پوشند بچوب بنکه نارخت میفروشند

نارنگ و بکر پوشیده اند فوراً سیاه میشود خاکم و در کان و سجا می آید حکا و اطراف در کار حاکم

بود سوار کالسکه شده رفتم تا بدار محاکمه رسیدیم تا که در آنجا بود روی پله صندلی گذاشته

بودند شتم حاکم لطفی کرد من هم جواب مفصّلی دادم اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشنوی و رضایت

از آنکه از اول رود بنجاک انگلستان از دولت و ملت حال خدایم به شد دست از این

صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرده همه بخشن کردند بعد رفتم با طاق دیگره نهار چیده بودند قدری

خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای مهاسای کار خانه جنبه رسی کوچی بسیار طولانی طی شد

ع ۱۰

(کلین) طرفین راه بطوری از دحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود و گوشها بسیار  
 میل به افات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب  
 زنها مشغول کار بودند در میان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین باید چه عینه میباشد که این  
 پارچه را بجای دیگر برده نقش چیست زده تمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت  
 بقدریکت میدان بزرگ بود البته بقدر و وزیر و شکاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر  
 زن کار میکردند هم در کیشتم یکبار کارخانه از صد افتاد دخترها و زنهای مرد با آواز خوبی خوانند  
 بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده را ندیم  
 برای قصر تمام کیساعت دیم بغروب مانده رسیدیم دوکت و غیره همه بودند پیاده رفتم سوار  
 باغ را تا اشاک ده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوکت رحمت کشیده پارو میزدند رفتم در جزایر  
 بیاروش گذشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند پسر دوکت از همه بهتر بازی  
 روز شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شرنیک *Cheruke*  
 برای گردش و عصاره عمان و لیجه انگلیس سیستم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوکت  
 و دایر کرده را ندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سورا  
 چینی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دوره سنگت و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم  
 زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگت بود دیگری سنگت و خاک بهم آمیخته معلوم میشود  
 که بچه رحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم  
 جمعیت زیادی بود رسیدیم منزل بعد از یکساعت رفتم به چیزیکت این عمارت و باغ مال دوکت و دو  
*Duc de Devonshire* است که از مهمولین انگلیس و مادوکت و دو سورا لاند خویش است  
 و او امانت بولیه انگلیس داده است که بیلاق او باشد جمعیت زیاد از حدی در کوچهها و پهنراهها  
 بودند عصر هشتم و کرد سوری با مادر کالسکه بودند بقدر کیساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حال  
 موجودین بود به چیزیکت میرفت داخل حیایان باغ شده را ندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پادشاه

داخل باغ شدیم شاه زادگان و غیره بودند چند چادر توی چمن باغ زدند بودند عمارت محقری خلیسی  
 داشت رفیقیم به چادر و لیعهد روس انگلیس زنهایشان با خانهای زیاد و سفرهای خارجی و در راهی این  
 و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفیقیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم  
 بعد من با لیعهد انگلیس رفیقیم بگردش باغ گلکاری خوبی که مخانه هم داشت همه مرد باوزنها می کشیدند  
 در چادر بزرگ خوراکی زیاد حیده بودند مردم سر با ایستاده هر کسی چیزی بخورد و بعد در باغچه درخت  
 کاجی با پلی حاضر کردند که من بیاید کار خود بکارم که شتم این عمل در درختستان کنونی احترام بزرگی نسبت  
 باشخاص بزرگست بعد چادر پادشاه رفته و دایع کرده ایشان گفتند به و نیند زود و ما هم قدری  
 معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفیقیم به منزل شب فراغت بود خوابیدم بر در زنها  
 و لیعهد روس انگلیس که سپه پادشاه و انمارک باشد امروز روزه وارد شده بود و جو ایستاد  
 سال در بحرین نصب شد و اسمش *Valdemir* بود و هم تعارف کردیم در بدین حال  
 آمده دور و نزدیک باز میرود **روز یکشنبه سوم** امروز هوا بر شدیده  
 و باران شدید می آمد میاید بعد از نماز با مستند الملک و مرلی کمال که نشست قدری  
 در بایت پارک کشتم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم شدت میاید باز مرد  
 وزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چرخیک که در روز رفیقیم از چرخیک گذشته براه ریشمون  
*Richmond* افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی اینجا میسر کردند  
 باغ بسیار بزرگ است اما میانش رفیقیم تا برج باریک بلندی تریکب چمن میان باغ ساخته اند  
 چندین مرتبه دارد بسیار جای قشکی است از و رود بدم خلاصه رفیقیم بر ریشمون در بالای تپه  
 واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است چنانچه ما هم  
 انداز بسیار خوبی با طرف دارد خصوصاً رودخانه تیز از نوع سگار بای و نیند زود و در چمنهای  
 اینجا بسیار بود چون باران میاید نشکر درش بکنیم گفتند خانه لرور و سا که از و راهی رفیقیم مهربان  
 انگلیس است با اینجا نزدیک است بس که مردم بدیدنش بروم رفیقیم پیاده شده داخل شدیم نزد باران  
 ۱۰۸

(تخلی) انتقال کردند. در بدست قریب بیستاد سال دار و قدش کوتاه است با وجود پیری باز  
 هوش و عقل خود دارد از فرقه ویکت *Wiktors* است لازم شد تفصیل و یک نوشته شود کل وزیر  
 دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویکت هستند که رئیس آنها لرد کلاو است  
 صدر اعظم حالیه و لرد کراونیل وزیر و لورد چارچ و سایر وزراء هستند فرقه دیگر که بر ضد خیالات  
 این دسته هستند لورد میسکویند که رئیس آنها *Disraeli* لرد دربنی و غیره است  
 هر وقت در آن اولی قرار شود کل وزیر او غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدرتی  
 و بدست میگیرند یا در سایر مردمان پولیتیک است آنها بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم  
 بهمانجا نذیمون که بسیار مهمانخانه خوبیت چند سال قبل آنش گرفته بود تازه ساخته اند  
 انداز خوبی دارد اما سه و ابرامغ از دیدن بود باران متصل بسیار دید قدرتی بجا نشسته چای میبوه  
 حوزده رفتیم منزل روز دوشنبه چهارم صبح برخاستم امروز بعد از نماز کل  
 وزیرای تواری بحضور آمدند ناظم بکاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتیم آمده بود  
 نمود که در عهد نیکلا امیر انور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مرادده باد دولت  
 روس کند وزیر مختار پطر بود آمده شد همچنین لرد دربنی و لرد ماینر بی که هر یک سابقا وزیر  
 امور خارجه بوده اند از معارف وزیرای تواری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیر  
 آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند روسای ارمنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از  
 این جناب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را  
 دیدم که قدی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه  
 بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و حمامه افغانی را بپوشیدن لباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمد  
 بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد ادکلین معروف بحضور آمده نشست یاد صحبت  
 کردیم این شخص از پلوماهای بزرگ فرنگستان است بیست سال پیش در اسلامبول وزیر مختار  
 انگلیس بوده و بسیار با اعتماد در آنجا حرکت میکرده است در جنک سواستاپول هند خیالات انگلیسیها

نور خدر و سبب بوده است و از ایام ناپلیون اول که قایدان خان المچی فرانس را بر ایران درین اقلیم  
رفته و انگلیسها را احاطان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود و داخل خدمت بوده است اما در دربار  
و سنجو اثر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حال اسم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد  
ناخوشی نهمین وارد اگرین ناخوشی انداشت با عفا و من حال اسم آن عقل و دوش و بنده را در و که  
دولت انگلیس نامور تپهای بزرگت باو بدید بعد او هم رفت برخاسته نماز کرد و مشبه در مایه بود  
بلور که خارج شهر لندن است برویم اینجا آستباری و جهانیت مرد و قبل از دیدن دره او شماره  
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند زو با آنها گذاشته برخیا ل نیکه عمارت مرید را  
گرفته است سجا یکی جلدهی تمام از زبان بالارفته مردم سوخته و نیم سوخته و سگالم برهیمی در دست  
کشیده با این آوردند بعضی دیگر اطباء بگوشان بسته برین فرود آورده برای استخوان  
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که اگر یکطرفه این نوع اختراع است و اما در امر سبب  
انسان از حرکت میکنند از طرف دیگر و قور جانها و نه تا نهای ولیم در دربار انگلیس  
انگلیس و کروپ المان اختراعات آند از نوپ و قضاکت دکله له و خزه برای زود زود کشیدن  
جنس نشان میکنند و بر کس اختراعش بهتر و رود ترا انسان را تلف میکند اختراع و غیا به دست نهایی  
خلاصه درین پن چند نفر بهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی  
اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که بیانش از شیم و ینبه بود و دست داشتند اگر این  
دستکش نبود بهمدیگر زخمی گشتند بسیار مضحک و با آنها شا بود عصری سوار کالسکه شده راه هم برای عمار  
بلور که اول اسپوزیون فرنگستان در سجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده بنوزدهم این  
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران متوجه بهی سبب که بسیار ذکا  
مرد مرا تلخ کرده بود با وجود این با جمعیت زیادی از زن و مرد سوار اسبابه و ذوق داشتند که  
رسیدیم دم عمارت پیاده شایم صدر اعظم و شاه زاد پای ما و ما که در آنجا  
چادری زوه بر سر انداخته و شامی در خانه ما و نجما اینجا فطر و میوه بسیار حتی در غیره حاضر کرده بودند

دقیقه آنجا نکش شد  
 زن و لیعهد کلین گرفته و  
 زنهای خوشگل بازیت و مرد  
 آرنابگذریم عمارت از این و بل  
 باین عمارت آمده بودند خلاصه رفیقیم بوسط عمارت که کنسبد بزرگ مرفعی دارد وسط کنسبد  
 عوضی است که بطور سنک طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت  
 طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت چندلی زیادی گذاشته بود  
 من و ولیعهد با وزنها ایشان و شاه زاده خانها و شاه زاده ها همه آنجا نشستیم دولت کامیج  
 بنو گفتند تا خوشی نقرس گرفته است رو بروی مارکت بزرگی بود مثل ارکت بالبرت مال مؤیرگان  
 چمی زیاد با خوانند با بودند میزدند میخواندند و آنقدر حمیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب  
 و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان حیره میشد دور بین و چشمی آوردند تا شا  
 کردیم از پشت شیشههای پشت سر فواره بای آب بسیار خوب صحبت زوج و دوک سوژرند  
 با دخترش عقب سرمانشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی شینتیک  
*Gymnastique* کردند بسیار کارهای عجیب از صحبت و خیز و معلق شدن روی طناب  
 و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد سیلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته  
 از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیها  
 عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با ایشان میکردند میخواستند بیکت صندوق بزرگ  
 چوبی را مثل پرگاه هر طور میخواستند میچرخاندند و هوا می انداختند باز بروی پامی افتاد شخصی با هم  
 بسته میخواستند زوبان بسیار بلند بر روی پامی خود راست نگاه میداشت بچده سه ساله میرفت  
 روی زوبان بازیها و روی آورد کلولهای عجیب هوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست  
 داشت که کلولها برده توی سوراخ جعبه می افتاد بیکت لنگه در راهم همین طور خوابیده روی پا  
 ۱۱۱



میچرخانند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف کعبه که تا زمین چهل ذرع میشد **کلیس**  
 او سخت زد و دستها را کف میزد که کارشان بند بازیست پس خودشان بازی میکردند طناب گرفته سبکی  
 ناز و دیکت کعبه رفته بعد از آنجا بیک پایستاده کوچ میشدند یکی از آنها از بالا سر از زیره با کله پاپین آمد  
 خیلی عزیز بود بعد از اطراف طنابها او پنجه نوی زیر آنهاست شخص انگلیسی بند بازی کرد  
 که الی امروز ندیده نشینده بودیم همین قدر می نویسیم که بند بازی بود سحر میکرد و پرواز می نمود مثلاً ذرع  
 بیشتر ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود صحبت در آخر از بالای بند خودش شربت کرده توی نو  
 افتاد بازی تمام شد مجلس مهم خورد و رفیقیم بالای عمارت شام را در سر میز می که همه اعیان شام  
 بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد  
 که هر یک تجاویز از بسیت ذرع صحبت توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندی است که دم  
 در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی خیر بر سر گرفته با وجود باران شدیدی توی باغ  
 پای عمارت ایستاده بود و میکشیدند بعد از شام در باغ آفتاب بازی شد آفتابهای قشنگ و  
 چهار باینکه ستاره های رنگارنگ از میان آنها پروان می آمد زیاد و در گذر بعد از تمام شدن  
 بازی آمدیم پاپین از البکر سیتی می تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بان مردم  
 قشنگهای آفتاب بازی زیاد و توی باغ بهوار رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست

زوجه ولیعهد را گرفته رفیقیم بمنزل کداهای فرنگستان حوض کدایی ساز میزند  
 کما سچ می کشید هیچ سوال نمکنند اگر کسی پول او میگیرند و الا متصل ساز میزند در باغ جلوه عمارت  
 ماقرفا اول زوماوه زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر  
 باز با هوا می کنند خصوصاً در خاک بزرگیک جنلی دیدم اطفال کوچکت شیر خواره و غیره را در کا  
 لسکه های کوچکت می نشانند و روزها در جیبانهای باغ و چمنها با دست میگردانند بوضع بسیار  
 قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکار باینکه در چمن بچرخیدند و از جنس ار  
 قالی بودند اما بشیبه برال از دو کت و دو سوز لاند گرفته بارها بهیم سپردیم که نشانند بطهران ببریم تا

گلشن از او و ولده کرده زیاد شوند روز شنبه پنجم امرو به تناسی بانگت برج

حیثه گزیدن و کجیهای سست پول دوست غشرو پارلمنت باید برویم صبح چهار خورد و سوار گشته  
شده غلجه سبزه اصل سینه و برج شدیم رو تناسی اینجا بحضور آمدند رفیقیم بالای برجی بسیار گزیده  
وقتی هم میان آن حصه بزرگی از آئینه بود و درش معجزی از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم  
نکته ری آینه بود هر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی با قوت سرخ بزرگی بود بسیار حمتانه  
و با پیر سرها و ظروف طلا هم قدری بود بشیبه الماس گوه نورانی بود درست کرد  
و این تاج را در لندن تراشیده بر لیان کرده پادشاه بخوانی کرده بود

ترانه بود و در هیچ جای دیگر زرقه بودم سینه زده بودند بسیار الماس غنیمت حتما  
در آنجا بود که در همین قلعه است زرقه زرقه هم کجیهای سستی و کشیش اول آنجا بود  
و در آنجا بود که در آنجا گشتا کردش کردم بسیار بنامی تفع نهی سینه زن و روز زاد  
و در این جمعا دون سینه در این شهر است کرد نسون بوکت دو  
تو آمد بانگت دو لنی رفیقیم از بورس که تجارت خانه است گزیده

در این جمعیت از آنجا بود در عمارت بانگت رسیدیم بیس بنکت و همه  
یا در آنجا بود در عمارت بانگت عمارت عاملت دفتر خانه و اطلاعات  
و در آنجا بود برای چاپ کردن کاغذ جامی بنکت از بعضی اسکناس و برای سنجیدن  
سواران و سواران بود که با سبب و آلات خوب و کارخانه های بخار را در دیده و دیده شده  
بودند در آنجا بود کتاب آنها بخت کرده از آنجا با این آمده رفیقیم زید رفیقیم طللا و نقره را

و در آنجا بود در آنجا بود چهار کرد و در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود  
و در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود در آنجا بود

تخت چاپ در می آید و عقرب یک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که عدد کاغذهای بانگ کسی <sup>(کلیس)</sup>  
نواند و زدی کند تا نیا اسبابی بود بجهت میزان کردن و بچیدن وزن پولها که پول ناری از طلا ازجا  
مثل نودان پائین میرسخت و طرفین آن جعبه ها سدجائی بود که هر پولی که وزن تا سبک بود بواسطه  
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگین تمام بود بجهت دیگر تا اسبابی بود که پولهای سبک ریختی  
میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار  
کالسکه شده رفتیم خانه کلا و ستون صدر عظم زن منستی داشت برود و استقبالی کردند دست زدیم  
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالا خانه با فوارهای  
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت پارلمنت و شهر بلچی کپرسنه و عثمانی و المان در نزد  
اعظم کلیس که انویل و برامور و جود و کت سوتر لاند و غیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت  
از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاحنا و بنا و الایها شخص عاجز است میگویند مبلغ کرایه  
برور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از سه صد سال قبل ازین است اما ده سال  
قبل ازین خیلی بنای آن افزوده اند تا نظم مجلس رود با که مرد پیری بود اسمش کلنفورد جلوما افتاده اطاق  
با طاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و صیب است و اتفاقا پارلمنت کلیس این عمارت  
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی که نشیمن که تالار و از لو *Waterloo* بنا شده و  
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در جنبین تالار نصب است یکی جنکت معروف تر فالکاست  
که تقضیل آن در سابق نوشته شد و دیگر پرده ملاقات و لنگنون با بر شا بلو کر *Kucher*  
سوار سپاه پروس که تریک جنک و از لو بود بعد از شکست ناپلیون در محرابی و از لو رود  
اسپ بهر دست داده بنیئت میگویند خلاصه رفتیم با طاق لرده همه بودند در دروازه  
این مجلس از صد مذمت و نسبت عجزی نشسته بر فاسد از اخطاها و در آنجا که در عمارت  
کتابخانه است و در اینها بیصد و بجا و نظر سیود لورد کلا و ستون و دیسک و سایر و در این بنا  
و توری بودند بگذرد و یکت بودند حرف دیگر توری ما در بالا که راه باریکی بود مشرف است

روی ضدی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد  
 که اکثریت *Majorite* میگویند و طرف اقل *Minorite* کل کار تقدیر  
 که در پرون بشمارند مجلس عالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکجا بودند که  
 حال وزارت دارند بعد از دو نگاه ستون صدر اعظم آمد پیش ما در می صحبت شد بر خاسته رفیقیم بکلیسای  
 دست منتر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبت بنایش قدیم و بهیچ از  
 شکست سقف مرتفع طولانی و ده دوازده می هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل  
 بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره  
 خود با نومی هم در آنجا است در وسط محرابی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف  
 و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد با صدوسی پایی انگلیس است ارتفاع ۲۲۵  
 یا سه سلاطین دیگر که اینجا مدفون هستند او در لوکون نور با زری سوم با زری پنجم با زری هفتم الیه  
 سوار تمام خانواده سلاطین سوار و خانواده بانور امروز اپیت فکس روبرت پیل لورد  
 پالمستون از سرداران او ترام لورد کلید تخت بسیار گفته اینجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا  
 روی این تخت تاج گذاری کنند شک حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است  
 شکی است بزرگت که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از همه قبرستان افتاده یعنی دست  
 بدست گشته سلاطین انگلیس سیده است خلاصه کشتیم منزل در عمارت بارانت کتابخانه بسیار  
 معتبر است که گفتگوی قدیم و جدید پارلمنت و فواین انگلیس و غیره در آنها نوشته شده است  
 اینجا می دیگر روز چهارشنبه ششم باید بویند زور بجهت و داغ با پادشاه و  
 شمارا منزل خودیم ولیعهد روس آید با ایشان صحبت شد چون ما میرودیم و خود ایشان هم فردا  
 میخوابند به بندری از بنادر انگلیس روند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود و اوده حال تمام شده میخوابند  
 باب بویند از بعد از رفتن ایشان روانه دیند زور شدیم همه شاه زاد با و صدر اعظم و غیره در کتا  
 بودند رسیدیم به دیند زور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفیقیم بالا مارا بردند

و جمیع اطاقهای عمارت گردید اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب ۱۱۵ طرف  
 شدند و صحرادر و باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرای بود که بنا به معبیری داشت  
 بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ سند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصو  
 بنقاشی بند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان  
 و غیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر طلا که از جمله تخت سلطنتی  
 و زمین اسب مرغ تیمو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم  
 اروپا و از بدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود که آن بسیار بزرگی رنگ  
 لطیف بود که نیگلا امپراطور روس فرستاده بود که گفته اند تفنگی که در جنگ ترافالگار در نلسون  
 کشته بود از بدن او آورده در قوطی نگاه داشته اند و کل همان کشتی که نلسون در آن بوده که  
 کلوله توپ سوراخ کرده است با چند هزار کلوله های آن توپها در اطاق بود و درش صخر  
 بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سو استاپول گرفته اند با و قبضه تفنگ دنگی  
 سرمازی از سالهای روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تن نلسون را هم از  
 سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که رنجیت سنگ  
 بهدیه فرستاده اینجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف هند یا یونان را  
 که سنت الیانس *Sainte Alliance* میگویند کشیده بودند خیلی کشته بعد از صلح اعلی  
 سزیمین من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان در پاریس بود که امروز هم تادم کار است  
 آمده بود باز لباس اگوسی پوشیده بود و شاهزاده بسیار خوبیت بود از آنکه قدری میوه خوردیم  
 بر حایم پادشاه تا دم اطلالی که برای ما معین کرده بودند آمد و رفتند آن مجلس خود را پادشاه  
 و ادم بیاد که ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه  
 و زاول رودنجاک انگلیس امروز نسبت به ما بعل آورده اند بعد از آن است پادشاه  
 را گرفته رفتیم تادم کالسکه و داع کرده نوی کالسکه نشینیم پادشاه خواش کرده اند که عکاس  
 مخصوص

(کلین) ایشان تومی کالسکه عکس را بنید از عکاس چند شیشه عکس را انداخت بعد بر راه افتاده  
 قدری که از خانان فیتیم راه را بچ کرده رفتیم سحانه پرنس بلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان  
*Prince Christian* که از شاه زاد بای هولستین المان است که دولت پروس حالا  
 ولایت را منصرفت و شاه زاده بنیر از ای این ولایت را دارد که یونانی بلکه صاحب شود و عطا  
 دارد و خانه شاه زاده شده قدری نشیمن خانه و با عجمه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه بر  
 خاسته با کالسکه فیتیم به بصره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلومی مقبره دوشس دو  
 مایه پادشاه اندیشه تا رسیدیم به بصره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و باروح است  
 از سنگهای نگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است حتمه خود البرت را خوابیده با حالت  
 موت زهر بسیار زب روی صندوق ساخته اند دست کلی که در دست داشتیم بالای قبر که نشتم  
 بسیار آفروده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لوپولد همراه بود  
 اینجا با گر مخانه های گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای کا و باد کردن شیر و کره بر  
 پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی باید کار کا شتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با  
 شاه زاده لوپولد وداع کرده رفتیم شهر وارد منزل شده قدری نشیمن بعد سوار شده به پادشاه  
 دم تو سه رفتیم دم تو سه زنی بوده و حال بدست سال است مرده میسر بیزه در در بیانی مانده  
 که حتمه سلاطین و مردمان معروف و شعرا بزرگت قدیم و جدید را از موم ساخته اند و حجت  
 همان شخص همان عهد را بعینه چو مرد چو زن حتی ایجا ابرات مصنوعی مثل تاج کردن بنیانگشود  
 عیزه با و بها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطرافها و تالارها ایستاده و نشسته  
 قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص دهد که این آدم یا مومست خلاصه سپه  
 دم تو سه ناخوش بود و فو اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس قوی رخت خوا  
 با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف ب موت باشد بعضی نه های جاندار میمان  
 آنها نشسته بودند بر قدر خودم فرق بدیم که آدم حقیقی که ام و آدم مومی که امست شوام تا اینکه

رہنما خواستہ راہ رفتند و خندہ کردند و نوشت معلوم شد کہ آدم جاندار هستند اسکال پاشا (عجلت)  
حالیہ انگلیس و اولادشان و وزیر اہمہ بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسیہ و مادرش ایشی  
صورت بود علاوه بر اسکال پادشاہان و بزرگان بعضی شہان و بزرگان کہ در شہیت شفا  
از معارف دینی بودہ اند کشیدہ اند خیلی شبیہ مثل ارسینی کہ میخواست پاپیون بوم را بکشد و غریبی  
ایطالیالی یکبار یکہ او مرابان او بختہ بقتل میرسانند از فرانسیہا خبر بدہ بودند آنجا بود کہ طرز آدم  
کشتن را نشان میداد میکنند باین چو بہ دار قریب بسین مرابان مرابان کہتہ اند علاوه بر اینها آریاد  
کارہای قدیم در اطاعتی بسیار بود و اغلب اسباب ناپیون آواز بر در پنجرہ بود مثل کالسکہ یا یکہ در چکت و اکثر  
بدست انگلیسہا افتادہ بود بہمان کالسکہ کہ خود ناپلیور سو رسارہ و بدہ شہتہ کہ ناپلیون  
خودش طرح جنک کشیدہ بود و فوجی کالسکہچی روز و اطربوشیدہ بعضی صورت ناپلیور دیدہ شد و بعضی  
بعضی پادشاہان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیرہ بعضی سبب با ہمہ اندیدہ بیرون میرا اینجا بازار  
و سعی است کہ از ہر قبیل اسباب کہ تصور شود میفروشند ہمدیگہ کہتہ بعضی موراثت و غیرہ خریدم  
از اینجا بمنزل کشتہ خوابیدم روز پنجشنبہ ہفتہ شہر سما در آئی اما کی امروز نہار  
مسل خودہ بعمارت بلور رفتیم سوار شدہ رفتیم بکار و یکتور ای سوارمانسہ نہ رشتہ را اندیم آہ  
مشرف بیام خانہا بودند یک جانہ و دو جا متصل کالسکہ یا از بازہی خانہا یا از سوراخ کوبہ میگذشت  
بیت دقیقه کشید کہ رسیدیم بکار عمارت بلور پیادہ شدہ از پنہا بالا رفتہ زن و مرد زیادہ از حد  
بودند قدری صورت عکس و غیرہ خریدیم فروشدگان این بازار ہمدیگہ ہستند از ہر جور اسباب  
تفضیل این عمارت از این قرار است بیت سال قتل این کہ دولت انگلیس بازار اکیپویسیون  
و رہایت پارک کہ توئی شہر لندن واقع است ساحت بعد از مام بعضی از اجزای آنرا آورده  
در اینجا کہ بیرون شہر است بہمان ترکیب عمارت ساختہ اکیپویسیون و ایلی قرار دادہ معمان  
خانہا ساختند جایی تعیش برای ابالی لندن بنا کردند و بارہا حاضر ہا با عجم با عجم و ہر جور چیزیکہ آدم را  
مشغول کند اینجا کردہ اند الحال بہترین تماشا کا بہمان لندن است ہمدیگہ روز بہ سبیل اسرار

(۱۱۹) **کلیس** پشت هزار نفر برای گردش تماشا انجام میدهند و آن اشخاصی که اینجا ساخته اند بسیار <sup>منفعت</sup>  
 میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه ویدم از ابل خنجر  
 ژامایک *Jamaïque* که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چربای سیاه که  
 در میان زنهای سبز و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن طلاحی که داشتند بسیار با جلوه بودند کشتن  
 رنگ قهوه پنجه بودند زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجایی رسیدیم که یکت شیرمال و از طرف  
 با یکت میروند و ستان که با هم جنک میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را  
 که اصل بدن همان جانور با بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و پیر زنده و مرال  
 مرده نمیشد فرق داد و چنانکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن  
 پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها  
 نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر محراب که اعراب کنگام تسلط خود ستان در اندلس و تولد در  
 اسپانیا بنا کرده اند ساخته اند تماشا کردم بسیار شک و خوبست کج بری و کاشی کاری خوب کرده  
 این عمارت چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است  
 کج بری و غیره میکردند اما کج بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کج بری بسیار خست تمام با  
 دست میشود اینجا فالرها از سرشیم ساخته اند که انواع نقشها دارد و به نقشی که میخواهند همان فال  
 بر روی تخمه کج گذارده و از نقشش شود فوراً هم شک میشود و آنوقت مثل آجر بر دیوار با کار میکند  
 و در دیوار و خوب بوضع اعراب داشتند از اینجا رفتم اینجا چند پله میخورد و زیر زمین  
 دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک همین است تمام حیوانات و نباتات بحری در اینجا  
 بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر شیراز اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم  
 گذشته از پلهها نیک شب آتش بازی بالارفته بودیم رفتم بالا باغ و قواره دار تماشا کرده بعد باز رفتم  
 از قوی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتم زن مرد  
 و عجله احتساب زیاد می بود ما رسیدیم با خرباغ و بالون بسیار بزرگ از اینجا پر کرده مستعد



بالارفتن بود بطوری که هیچ مجال میدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آن مثل مشمع <sup>(کلیس ۱۱۹)</sup>  
چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند قطاب برهم بافته مثل تور ماهیگیری بر روی بالون است در زیر  
بالون سببی ساخته شده است که آدم در آن می نشینند سبب بقدر جای دو تنه فزود بالون اولی که  
بوارفت است *Smithe* نام با کلیفردیکر او نو *Evenau* نام در بالون نشسته بود <sup>فخته</sup>  
و بالون از چشم کشد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پس است که جوانی بود و میگفت تا بحال صد  
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بود از آنجا آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن  
دو می در کلیفردیکر فرود آمده بود بعد با پیاده آمدیم سر جوضها و فواره با مردم بطوری از دو جام  
کرده بودند که مانع از تماشا بودنند اما ما هم هر طور بود همه جوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه  
حاضر کرده بودند کالسکه نشستیم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تندیم میرفتیم باز خانها و دخترها و پسرها  
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یکس  
هم از ما انداختند بعد رفتیم باین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت  
بال رفتیم کارخانه آنجا کالسکه رفتیم تا لاله باینکه اقسام چوپنها و انواع علیها بنا و ظروف بخاری  
برلتنی را با اقسام پارچهای حریر پنی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را از آنجا با چمدان  
تماشا کردیم و از آنجا بالارفتیم تماشای پروهای صورتی که مردم در تنه ماهی که اسپورسیون باز است  
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میآوردند همه را تماشا کردیم اما اغلی از پروها  
بسیار خوب را با ایش فرود خسته یا مطلقا نمی فرود ختند بقدره پاز و پرده خوب تخت کردیم است  
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسید همیشه خند است رئیس اسپورسیون که  
مردم بر ریش سفیدی بود و همیشه را میخواهند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دو سیست و پنجاه تومان است  
گفتم خیزنده نپانج لیره است اینکه شکل خواست چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون  
خری ندارد و چون که نخواستیم اگر خرج ندارد با هم نمیکشد و سوار می نماید بسیار خندیدیم بعد وقت  
تنگ شده بسیار خسته بودیم رفتیم منزل البرت بال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه <sup>۱۱۹</sup>

امروز بعد از نماز و دیدن ولیعهد انگلیس فتم زنهایی ولیعهد روس و انگلیس در پیش الفرو هم بودند  
 قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده فرستیم بر صیحه خانه سنت نوامس که در مقابل منزلت  
 واقع است این مرصیحه را ملت ساخته است از زمان او در چهارم نباشده و حال دو سه سال  
 تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود پول جمع کرده بجهت  
 مصارف مرصیحه میدهند که دو او غذای همه مرضی مغت است بسیار بنای خوبیت همیشه  
 بجز چهار صد یا صد مریض از آن بچه و بزرگ در آنجا بستند حکیم طولوزان هم حضور داشت  
 رئیس حفظ الصحة لندن که اسمش سیمون *Simon* است با سایر اطباء و جراحان معروف  
 لندن آنجا بودند اشغال کوچکیک تحت خواب و رخواب علیحده درخت تمیز داشتند  
 سببه مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران بسیار  
 بودند و فیم با طاعتی دیگر که مردمان بودند با وجود ناخوشی هورا می بلندی کشیدند در مراتب  
 اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتب بالا می کشیدند بدون اینکه خود مرض  
 حرکت کند اول سنگ بنای مرصی نه را پادشاه گذاشته اند بعد فتم خانه لرودار کسل در پرینه  
 خانه اش دور بود از بایت یرک و عجزه گذشته رسیدیم زوجه وزیر بنده که خواهر دوکت سوزلاند  
 و زن متنه است با دختر پادشاه که زن سپروزیر بنده است جلو آمدند دست داده قدری  
 در باغ گردش کرده رفیم باطوی سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوکت سوزلاند هم بود بعد فتم  
 پایش قوی با عجز چادری زده بود نشستم شخص کوسی بالباس کوس آمده قدری تی و سر ناز شخص  
 دیگر بالباس کوس رقص کوسی کرد و روی تخت مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص و در شمشیرها  
 کرد شخص معروفی که همش و قسن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلاً از لندن بپهران که بواسطه این  
 مخدوف مکالمه میکنند همان چهار بار در روزی که مخد جاب شده بکمال آسانی خوانده میشود قوی باغ  
 که رفته برنده رهنمند کردیم بعد بر سفینه در بایت یک پیاده شده بدنبانی که پادشاه بسا  
 کار بزرگ شوی به ساخته اند رفته نماشان دیدیم همه از سنگ است و حجار بهای بسیار خوب و

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از شک در آورده اند بمباعت اینک خود بزرگوار ۱۲۱ کلیس  
 از اهل علم و صنعت بوده است ما از و جام نافع از تماشا بود و کشتیم کالسکه نشسته غنیم منزل شب تماشا  
 در روز لام غنیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس هم اینجا بود استقبال کرد  
 دست داده غنیم بالا در حجره نزدیک سن نشدیم پرسن الفرد هم آمد او پیر او باله برود بود خوب خواندند و  
 رقصیدند رفاصان خوشکل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب  
 زن جوان خواننده معروفیست *Nelson* نام از اهل سو و ولیعهد آوردن باله قدری صحبت کرد  
 بسیار حرف زد رنگت همه ساله تماشاخانههای نظیر نیکی و نیاید غیره فته مد اخل زیاد میکند حالا شخص کوچ  
 نام و فنوی شوهر کرده است بعد از تمام در مراجعت از عمارت سن شام کد شدیم این عمارت از قدیم  
 ساخته شده است حالا هم با اولیای دولت انگلیس اولیای سن ام می نویسند پادشاه سابقا اینجا  
 سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر این عمارت زرقه انده حالا کویا مادر و کن و کامبریدج اینجا  
 می نشیند آید بمز صنیع الدوله ویر و برای عین بنازل و غیره بیارین فته است خلاصه که احوالا  
 شهر لندن با کلیه انگلیس میخواستم کجا بوجه نویسم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس نویسم در مدته توقف  
 بیچده روزه لندن تحقیق مینماید نوشت اضا فاع وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم  
 و خوبت از آبادی و مول مردم و تجارت و صنعت کار کردن بی کار رفتن مردم سر آمد عمل است  
 روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شوربورخ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم  
 این محله روز توقف لندن همه روزها بر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد این  
 رد که انویل زیر خار جلد سرنی پرسن الفرد پرسن ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده اندیم  
 برای کار جمعیت زیادی با جمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که ابالی انگلیس همه از رفتن با قبلانول  
 تاسف بودند رسیدیم کارد و کیو تورا و ولیعهد و داع کرده رفتند اما پرسن الفرد و ارتور با صدها  
 رگاسک با نشسته پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند را ندیم برای بندر پورسموت  
 ساعت کمراه بود اما وقت آمدن این راه نیامد بودیم در زوکی بندر طنح بر راه اولی میشود از آن  
 ۲۲

(۱۲۲) و شهرهای معتبری که در ششم غشام ایسوم دورکنکت هور شام اروندل شیشتر بود و در پهنه  
 ششم جمعیت زیادی بود و از قلعه‌های کشتیها توپ انداختند امیرالینزک مقیم آنجا و شام میور پذیرا  
 کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی شش اکل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خود  
 ساخته بوده است حال که جمهوری شده همیشه را عوض کرده اند که کشته اند کشتی بسیار خوبست بنا خودم  
 میسونیکای منجریم فرانسه با میرستن منجریم و میسونیکه وزیر حشار فرانسه که تازه مانور با قامت در نظر  
 است میوبل شارژد فرسابق فرانسه که در طهران بود با میوبلی کستان کشتی و سایر صانصصان  
 حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر و در آنکلیس است کجا که بند  
 فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتموت بشربورخ هشت ساعت راه دریاست  
 خلاصه کشتی دیگر هم عقب بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی این هم طرفین  
 کشتی با بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بجزکت آمدند هم ابرو مد بود بطوری احوال  
 همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شده  
 رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورخ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد  
 توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند و  
 خوب آفتاب بد بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخته آسوده شده شام خوردیم صانصصان فرانسه از بنقرار  
 آمدند کشتی ویس امیرالینزک و احاکم بحری شربورخ ویس امیرالینزک سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مون  
 سردار قشون فرانسه در شربورخ میسودیتیه حاکم کل ایالت مانس میولازناک حاکم شهر شربورخ  
 با سایر صانصصان و اجدانهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشاری و چراغان خوبی کردند  
 روز یکشنبه و یکم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سواری  
 شده را ندیم برای ساحل بسیار بود در رسیدیم با سکه پله بسیار خوب طاق حضرت خیلی شگفت  
 ممتاز کل بوت و دستهای کل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سایر  
 ساخته بودند الحی صنعت کرده بودند رفتم بالا جمعیت زیادی از صانصصان نظامی بری و بحری و

و حکومتی و از باب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم ما نش همه را معرفی می نمود و من هم احوال رسی  
میگردم تا رسیدیم بکالسکه های راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری اندن و مرد فرانسه کم چشم  
و لاغراندام بستند مثل ابالی روس و المان و انگلیس نشینند شباهتشان با ابالی مشرق زمین شیر است قلعه  
شروع خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و با ستیابهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض  
دارد که همیشه پراکت کردن این شهر بقلعه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست مجاورانه  
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندر که خوبست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اولست و در آن  
ناپلیون سوم تمام شده است حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه ها راه آهن و امر و زار محکمت فون  
ماندی عبور شد بسیار محکمت خوب حاصل است چپهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد و  
کاه و بامی خوب در این کو سفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرقع زیادی که دارند بوته و درخت گز  
دیدم مثل ایران است اغلب کلهها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و بتر  
و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است پشه زیاد دارد سیب این محکمت بخوبی مشهور است  
درخت سیب یا و دیده شد خلاصه بهترکان رسیدیم پای تخت فون ماندی است جماعت اینجا  
ماندم نماز خورده شد شهر بسیار خوبست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه که کشتم که یکی از آنها بقعه  
یکفرسنگ میشد طلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشد و از شروع تا پاریس راه آهن هشت ساعت  
راه و فو و فرسنگ مسافتت کی ساعت بفریب مانده بجوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج  
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه ورود داخل شهر بود و شهر  
میگرد و در قلعه بجای رسیدیم موسوم بیاسی *Paris* که همه رجال اعیان عالیه دولت فرانسه  
و سایر مردم تماشاچی در اینجا حاضر بودند صبح الدوله و مرشال با کما یون که رئیس دولت است با درکن  
و بر و کلی که نازده وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزیر ادعیمه و م کار حاضر بودند آمدیم پرود  
با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد حیابانی بود که درش کراه و زینت زیاد می داده بودند مسافری با  
پیاده رفیق مرشال امر او صاحب منصبان عسکر و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه ای من و صده

صدراعظم و مارشال و وزیر خارج و در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکهای دیگر سوار  
 شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام  
 و ژاندارم بالباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلز سیلاتیف که منزل مارامچین کرده بودند خلاص  
 شعبه سرصفوف نظامی تماشاچیان زیادی ایستاده بودند از بوا و بولن عبور شد که خارج قلعه است  
 دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باو بود و لاگرا اندازمه عبور کرده بارک  
 دورتر ایستادیم که از بناهای بزرگناپلیون اول است از بنک ساخته اند صورت جنگهای  
 ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده اند بسیار زیبای عالی است اما درین جنگ  
 آخر با پردهها از کلوله توپ زیاد خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده اند  
 چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده اینجا قدری نشستیم تا کم شهر که مردی فریاد میزد  
 و آتش میزد و آن *Mr. Duval* است با کلاسه آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب  
 وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جواب دادیم بعد بر خاسته سوار کالسکه شده داخل  
 خیابان شارالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همین خیابانها که عبور شد طرفین درختهای  
 خوب کاشته اند و خانههای قشنگ باشکوه ساخته ما رسیدیم به پلاس دو لاگوکرو که میل بلندی از  
 مصر آورده اینجا نصب کرده اند میدان بروجی است و حوض با فواره داشت اما فواره همیشه  
 نمی چید هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ما معین کرده  
 بودند شدیم دم پایه عمارت میوه بوفه که حالارینس دارالشورای ملی است با بعضی وکلای نطقی عینی بر  
 ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفیقیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب اردتخت خوابی که  
 بجهت ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز و خرد پادشاه اتریش  
 را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ المان  
 هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ هموم و غمناک هستند زخمت زنها و خانها و مردم هم  
 رخت عراست کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال نده پادشاه

میکروند از یکی دیگر می شنیدم در گردش شب با او در بلنا می گفت سلطنت و قواعد و محکم و باقی با او **فرستاده**  
از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه  
فرقه هستند فرقه اولاد با پلیون اینها هستند فرقه اولاد لوی فلیپ فرقه باری هم را میخواهند که از  
مافوق در بر دارند با او در بلنا می گفت سلطنت با او در بلنا می گفت سلطنت با او در بلنا می گفت سلطنت  
زیاد می دارند آنها هم نیست عقیده به بنده بعضی جمهوری روش *Rouge* یعنی جمهوری سرخ را  
سرخ می گویند که هم جمهوریت است بعضی جمهوری سطر اطلبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد  
هم یاد ستانند و بعضی دیگر سورا می گویند که طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار  
که بیگانه است و خواستبازین امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد و اگر اینکه همه متفق الرای شده با  
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دولت است و همه  
کس باید از او حساب ببرند اما باین اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امر  
استاده بودند فریب نیست بزار فرشته ندان عمارتیکه منزل است سابقا دارالشوری یعنی  
مجلس اجتماع و کلانی ملنی بوده است بعد از خلع ناپلیون بیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت  
فرانسه و کلاد اولیای دولت همه بوسایل رفته شهر پاریس را بلمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند  
شهر پاریس الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است بطوریکه بجز این حرکت کنند دولت  
چندان قدرت محافظت ندارد عمارت توپلری که بهترین عمارت دنیا بوده است بلمره خراب شده  
کمونهار آتش زده اند از عمارت همان دیوار با باقی مانده خیلی ناسف خوردم اما بجز این عمارت  
لوور که متصل بعمارت توپلریست محفوظ مانده و خراب نشده است بوتل دوویل را که از عمارت  
خوب دینی بوده است و عمارت نشان لرژون و بوزر را بلمره آتش زده اند شماره و ندوم  
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع  
جنگها اینکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی  
پایه شماره پاریس شهرت بسیار شک و خوش شکل و خوش هوا غایبا آفتاب بسیار شقیه است هوا



ایران شب سوار کالسکه شده با معتمد الملک و جنرال ارتور General Arthur

در شهر کروش کردیم از کوچه ریوی و از خیابان سباستپول که از کوچه های معروفست وارد میدان شدیم  
 و عمارت نوپلری عبور کرده از بعضی بازار باو عیزه که ششم چراغ شهر همه از کاواست بسیار روشن  
 و خوب شهر با صفا نیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میکشند و در قوه خانها و عیزه مشغول عیش  
 بودند و خانه سن مثل رود خانه تمیز نیست کم عرض و کم آبت کشتی بزرگ کتیج نمیتواند سیر کند توی  
 عمارت با باغ کوچک خوبست حوضی دارد و با فواره سنگت سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند  
 از اینجا میرود به عمارت وزارت خارجه که شاه زادگان امیران داده اند عمارت بسیار عالی است  
 سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی مجید مرتبه توفا  
 عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است  
 روز دوشنبه یازدهم بعد از نماز سوار کالسکه شده به تماشای شهر رفتیم از کوچه پاک  
 مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارکت رمویف رسیده رفتیم  
 رویه بود بولون اول رفتیم بر زاردن دکل با ناسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داد  
 و جالی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از اینجا در آمده رفتیم باغات و خوش طپور دور  
 اطراف را باسیم بشکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام  
 مرغها و طوطیهای نیکی دنیا و افرین و بند و استرالی دیده شدیم یون و عیزه هم بود حیوانی است  
 بکان کورو که در استرالیای پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دو پا چرخچویی است شدیم به راه نمیتواند  
 برود و سهایش کوتاه است پا بلند متصل با یکدیگر بشغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم  
 کبسه دارد که بعد از زاییدن بچهاش توی آن کبسه گذاشته میجد و میدود بسیار پر دیشو و قرقا  
 و لهای بسیار عجیب خوش رنگت با انواع اقسام دیده شد و فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته  
 زنها و بچها سوار شده راه میرفتند بخت در شکر را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شتر مرغ بزرگ  
 بسته بودند در حال سهولت میکشید بقدریکت اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم



با اینجانه مثل با اینجانه های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این بناات و بناات دور (۱۲۷)  
 و ولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولخارج بوده خودش حاضر بود نایبش که همش فرانسوی  
 حاضر بود معرفی بناات و غیره را میکرد و بعد سوار کالسکه شده رفیتم بگردش بود بولون جزیره میان  
 آب بود سوار قایق شده رفیتم آنجا یکی از صاحبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف  
 میکرد و کلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان کلوله  
 داشت معلوم شد که در آنجا با جنگهای سخت شده است هم با روس و هم با کومونها در آخر جزیره  
 کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پادیلون *Perillon de l'empereur*  
 یعنی کلاه فرنگی ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچکت قدری تماشا کرده حجت  
 باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفیتم و بمنزل شب را بهم رفیتم بگردش بازار  
 پوشیده دیده شد مثل لان قدری هم اسباب خرید آندیم منزل و زمانه پاریس را روز بروز  
 تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشهای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن  
 نمیدهد ولی آنچه لازست نوشته میشود بطور مختصار سفرای خارجه بگردن همه بحضور آندند از هر  
 دولتی اینجا ایچی کبیر و وزیر مختار و شارژد فرست حتی از ژاپون و جمهور جزیره ایچی ایچیان کبیر  
 شیرازی نویس پاپ یعنی فرستاده پاپ لر دین ایچی کبیر انگلیس الوزا کا ایچی کبیر اسپانیا نول پرنس  
 ارلوف ایچی کبیر روس که چشم پیش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سلیستری کلوله خورده محبوب است  
 بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دشمنان سباهی محکم بر روی چشم محبوب بسته بود  
 ایچلی ایچی کبیر پتریش سرور پاشا ایچی کبیر عثمانی سیونیکر وزیر مختار ایتالیا میو و اشبرن وزیر مختار  
 دولت نیکی دینا نا اوین سام شیا و وزیر مختار ژاپون پرنس میچیکوف هما دار روس میرزا احمد رفیتم  
 ساعد الملک و وزیر مختار رفیتم پتر هم اینجا دیده شدند میو میون سیو غنیاک میوسر تیر و زرای مختار  
 سابق فرانسه در طهران و میو میو مونی شارژد فرانس که رفیتم طهران بود همه دیده شد ندیده فریه  
 تر جوان تر بودند بگردن بعد از نماز رفیتم تجارت و باغ و رسایل بود بسیار گرم و بسیار رفیتم حجت

زیادتی در طرفین راه بود و در شمار المیزه و ارک تر یوسف و بواد بولون و رودخانه سن گنیم  
حاکم و ناظرین سن و او از که آن طرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی  
دادیم از قصه سور که معروفست بکار خانه چینی سازی و ده شادیل و ده و یلدا و ری گذشته داخل و  
سایل شدیم از دو طرف قنون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادتی فتمیم بجا ریتکه منزل  
میو بود رئیس و کلای ملت و از عمارت لوی چهاردهم است یعنی کل و رسایل از عمارت و باغ  
او ساخته است پرو با و اسکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگت و بسیار محکم است  
و در مجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست میو بود و م کالسکه استیقال کرد و کلای دیگر  
دولت هم بودند رفتم بالا در اطاق روی صندلی نشستم زن میو بود آمد حضور بعد برخاسته از  
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بجا ریتکه مارشال با کجا هون منزل از ندر رسیدیم پیاده شده  
مارشال سرداران دیگر استیقال کردند رفتم بالا در اطاق نشستم اینجا هم عمارت عالی خوب بسیار  
زیبایی است جزء عمارت و رسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن کجایی است مارشال یک  
پسر بزرگ که بنظر معده سجده سال آمد و دو دختر دارند آمدند نوقی اطاق وزیر خارجه دوکت پرو  
هم اینجا بود بعد رفتم پایین ما و مارشال کالسکه نشسته رفتم باغ و رسایل کردش کردیم حوضها و آبار  
زیاد و در که منبعش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ سنجار است بنبهارا باز کرده آب بخواهد  
انداخته بودند دریاچه طولانی پایین حوض فوار با داشت جنابانهای وسیع بسیار خوب در ختمانی کل  
همه سرهای در ختمارا بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه بکت میان در می از درخت  
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی مسجد بسیار با صفا جا بست محلی زایل که  
ساخته اند آبشار از کوه میرز و چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که بآن زمان مجسمه ها هم  
به اپولون *Apollone* که رت النوع حسن مردانه و روشنی و شفاست آبش میزند بسیار  
دورا و آینه و کل و اسباب آبش نگاه داشته اند در خوب مجاری شده است که بصورت در نمی آید  
چونم بروم بالا نزدیک آن مجسمه از آبشار مارشال و جزال ارتون گفتند رفتم اینجا بسیار اسکال





بجهت آنکه راهش همه پرگاه و سنگت و سربالاست من کفتم میروم و از کالسکه پایین آمده رفتم بالای <sup>در</sup> <sup>پیش</sup> <sup>پیش</sup>  
 اگر چه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در سنگار گاه بامی ایران رفته و دیده بودم هیچ  
 اشکال داشت تا رسیدیم نزدیک مجتهد خیرال ارتون آمدن ازین عبورده همه رختهايش کلی و شمشیرش  
 کج شد بلکه شکست مرشال هم آمدنا خیلی زحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال  
 خیرال فراموشه باینجا منافی بارشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجتهدا بسیار خوب بود و قدر  
 حرکت شده و تا غنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پایین جایی دیگر بود که مدور ساخته بودند میانه  
 حوض فواره دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پدیداری ساخته اند که  
 از میان آن فواره بلند می میجد قریب شتا و نو حوض داشت که از میان هر یک فواره محبت این ستونها  
 و فواره با سطح زمین و حجره همه از سنگت و چینی در سایر جا بامی باغ فواره و مجتهد مرمر و حجره بسیار است  
 حیابان زیاد و وسیع با صفا تعریف آنها کما هو حق بنوشتن ممکن نشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن  
 و مرد متاشاچی از دو حام غریبی کرده فریاد میزند و هورا میگوید نذر بر کشته رفتم بالای عمارت قدری  
 در اطرافها گردش کردم مارشال کان روبرو پالیکا هو *Palka* که سردار قشون مامور چین بوده است  
 بحضور آمد صحبت شد پالی کا هو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین بهم کار و برهم  
 حالا اشغلی ندارد اما بسیار سر کرده قابلی است با هوش و رشید در جنگ سواستایول سردار بوده و در حقا  
 قلعه تیز در سخت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانا او هم جزء اسیران شده است  
 و کمال افسوس را د است که چرا در سخت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پیر بامی لوی فلیپ را  
 دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری سجاکت فرانسه  
 اند دو نفر شان را که یکی دوکت و مال دیگری ریشر روان ویل باشد امروز دیدم شاهزاده و مال بسیار  
 آدم قابلی است روان ویل هم شاهزاده خوبست قدری کوشش سنگین است کونت دیاری که  
 نوه لوی فلیپ است او حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا بود یعنی رفته بود سجاکت که در بیلاب  
 حوالی پاریس دارد شاه زاد با صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری و کما

اند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالاً هم در روزهای رسمی حجت  
 نظامی میباشند و آنچه سلطنت فرانس را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزادگان  
 و راست پسر بزرگ لوی فلیپ دوک و موراست بعد از آن برادران ویل بعد از آن دوک مال  
 بعد از آن دوک و مومون پانسیه که حالا در اسپانول است ادعای سلطنت اسپانول او را و  
 کونت دو پاریسی نوه لوی فلیپ است و پسر دوک و پسر دوک و در آن که پسر لوی فلیپ و لیب  
 بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی بارشال با هم بیرون  
 آمدند رفیقیم با طاقی که تحت خواب لوی چهارم با اسباب خوابش انجام بود تماشا کرده بعد از آن  
 شام نشینیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سر کردگان و صاحبان منصبان نظامی و وکلا و غیره بودند  
 دست راست مایو بود رئیس دارالشوری نشسته بود دست چپ وزیر دولتی و لیا جرد و بر و مارشال  
 دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادگان ایرانی و چیزی هم در دو طرف نشسته بودند صبیح  
 الودعه تب سندی با ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مرتبی  
 است چهلچ انهای مسترد و در بعد از شام ما بن آمدیم در مرستال در کالسکه نشسته چهار خان عمارت باغ  
 تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره  
 رفیقیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آن طرف دریاچه پرتبه داشت که از مراتب آب میرفت  
 مثل آبشار و از حوض فوارها صحبت اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان  
 و دکهای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشینیم همه نشستند آبشارهای بسیار خوبی  
 شد مهاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از آن تمام آبشارهای سواره کالسکه شده از راه  
 کوه *Saint Colou* که عمارت عالی دولتی بوده و در جنک المان همه کتس گرفته و سوخته  
 اما جنابان و باغش برجا مانده است رفیقیم بود بولون و از آنجا بشهر و منزل رفیقیم درین راه با  
 جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفیقیم با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر  
 سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجا است منزل تا که وا

و بلد الشوری قدیم است یعنی بجمارت پالک دبورین در جلواتوالید میدان دیمی است حینا با آنها **توس**  
 پرورخت هم دار و وار دشدیم سر بازان سپر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی هدیست برخی کور بودند  
 صف کشیده احترامات نظامی عمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ  
 قدیم و چنباره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افیج هم بود همش درین پره با وجود  
 با و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در البخرا میر حکومت داشت در چنکت کریم  
 و ایتالیا رئیس انما ژور با بوده است رفیق تومی کلیسا محراب بسیار خوبی ار سنک و طلاکار  
 دارد لوی فلیب پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو  
 کنبد معبره ناپلیون اقول است که حید اورا از جزیره سنت بلن لوی فلیب آورده ایجاد فن  
 کرده است سنک روی قبر که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنک  
 بسیار خوب سبز است و رنگ نایل سهرخی دارد و امپراطور بنگلای روس فرستاده است بنای این  
 کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر لوی فلیب ساخته تومی  
 کنبد را هم او کو کرده است که سنک معبره را اینجا گذاشته اند دورش از بالا را برود که مرد  
 آند تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست کنبدش را هم ناپلیون مطلقا کرده است چند نفر  
 از سر بازهای قدیم که در جنگهای و اثر لو و فریدلند و اینا بوده اینجا دیده شدند باز هم با کمال تنیه  
 بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپتان دو عثمان شاه  
 برانش از طرف معبره جانی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اقول که در جنگها بر سر میکند آنگاه  
 بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم  
 از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون  
 که در جنگ استرلیتس کیش بوده اینجا بود و داشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و تنضبه  
 اش طلا بود اما شمشیر از رنگ زده بود از غلاف کشیده میشد با احترام تمام هر دور بجای  
 گذاشته بودن آند رفیق هموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

۱۲۲  
قدیم سرداران و پهلوانان سابق وزره زیاد از آدم و اسب همه را با نمره و اسب صاحب  
آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاها می دیگر هم محل اسلحه و غیره بود چون قدری خسته بودیم تا شامی آنها را  
بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنجا الان در انوالید از صفا منصب و سر باره موجود است تا چند  
و نونفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد و بعد بنای عمارت از عهد مسیحی  
بر حسب حکم لویی چهارم و هم لو و او وزیر جنگ کرده است سی و دو عمارت توپ در انوالید است  
هر وقت که بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در وقت  
ما هم با پاریس از انوالید شلیک توپ کردند هر قهائیکه در عهد ناپلیون اول بعد از آن از دولت  
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند همچنین هر قهائیکه از زمان لویی چهارم گرفته  
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل شش سرق است که خودش در جنگها گرفته است  
کلیسا دویست و چهل و پنج سرق است که از عهد و قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران  
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از جمله لورن و و بان و لانس و کلیه که از سرداران  
و وزرای لویی چهارم بوده اند مرتب و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره  
ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما به آنجا  
در راه آهین شهر بودیم و در آنجا هم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند میگویم *Curmucum*  
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سویم بوده و ناطق غریبی است  
بخصوصاً در دینست پیرسپار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد  
رؤسا است و خیلی معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بخصوصاً در صحبت شد حمایت  
یهودیه را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود با  
گفتم شنیده ام شما را در با هزار کرد و پول دارد بدین بهتر آن میدانم که پنجاه کرد و بیست و دو  
بزرگی ناکو چکی داده ملکنتی را خریده و یهودیهای تمام دینی را در آنجا جمع کنسید و خودتان پس  
شوید و همه را اسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوانی نداشت



و با و عالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم و سپس معروف که در میان <sup>(۱۳۳)</sup> فرانسویان  
سفید را با بخر احمد وصل کرده است یعنی کسانی زیادی جمع شده با تمام این شخص راه را باز کرده و در میان  
واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک ترش  
با پیشش که جو نیست بجزور آید خیال تازه حال در سردار که راه آهنگی از شهر اورامونج و روستیه بسا  
الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هند و ستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار  
که عکاس قابل پاریس است بجزور آید عکس را از انداخت سابقاً با بالون زیاد و بهوارفته است اما  
حالا این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص با مزه باغبان است میو تار و دیو که رئیس مجلس حفظ لضمه  
پاریس است بجزور آید بالری که جراح معروف و سپر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوک که  
عمومی کلوک که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم با بود و خودش در طهران شب بغمیده عوض شراب زرار  
خورده مرد میو بوده که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول جا بای دیگر در ایام سلطنت  
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بجزور آید بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوک  
زیادی از پر و سه با همین عمارت پاله بوربون خورده که جای کلوک هنوز باقیست روزی هفتم  
به نشان *Longchamps* برای سان قشون بنا خورده سوار کالسکه شده همه همراه بود  
از ارتک تر یوسف و شار الیزه و بواد بولون که ششم وسط بواد بولون مرشال ناخا بون با جبرالها  
و صاهنصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بودند و کن و منور سپر  
بزرگ لوی غیب را هم که ندیده بودم سواره اینجا بود با او صحبت شد منم از کالسکه در آید سوار  
اصب سباح الخیر ستم زغال لاد میر و که سردار کل قشون پاریس است با انا مار و یعنی اجودانش  
بودند خلاصه همین طور رفتم بصفوف سوارهای زره پوش کوریا سیه و سوارهای بیگت بوسا  
رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتم به سحر و چین  
لوشان که چین و یعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبار مانند میریزد  
جزء بواد بولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند انا هر فوج چهار صد یا پانصد نفر

(فرانس ۱۳۱۴) بیشتر بودند باقی مرخص خانه بستند از جلو پیاده و توپخانه که ششم این قشون اطراف بعید پاریس  
 است مثلاً بعضی ازین افواج از سی فرسنگ راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم  
 بود که با سبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده پیرقمارا برای تعظیم و احترام میخواستند ما هم  
 جواب میدادیم و در چپها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از نماشای صفوف رفتیم با طاق  
 چینی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سنانها و اسب دوا اینها ساخته اند بالا رفته  
 نشستم مارشال فنته توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطراف  
 و روس بیرون پیش مرشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه میبو فوفه وزیر  
 دارالشوری مرشال کان و بر و غیره بودند کان و بر چون حالا داخل قشون نیست ابوالجهمی ندارد  
 سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها که نشاندند کل و کلای ملت فرانسه  
 که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند  
 روزه مرشال ما کما هون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند هر فوجی  
 که از جلو میکشیدت و کلای ملت دست میزدند بهور میکشیدند مارشال ما کما هون هم برای هر فوج  
 گناه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند  
 بر سر هم بتجاوز از پشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانس  
 امید اینطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفک افواج همان شایسته قدیم است  
 توپها همه همان توپها است که در جنگ المان پیش از آن داشتند بعد از تمام سان که  
 نزدیک بغروب بود برگشتم بمنزل روزی هم به لوفشان برای اسب دوانی رفتیم  
 مرشال بعارت آمده موار کال سکده شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که از روز پیش قشون رفته  
 بودیم الا بود بولون رفته از اینجا از دم ایشان گذشته رفتیم همان بالا خانه که روز سان قشون  
 نشسته بودیم وزیر خارجه میبو فوفه روزه مرشال سرداران و غیره و ایلی عثمانی و ایلی اطراف پیش بودند  
 زن و مرد زیاد می هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند سهم هر دو ریر یکی از

ولایات ایران گذاشته بودید مثل صفهان شیراز و غیره دور اول نصف ایره که یکت میدان سب (۱۳۵)   
 باشد و مانند چابک سوار یک لکاشش سبز بود برکت حمایل ایران سب او پیش آمد بعد و در و در یک کوه   
 تمام دو اندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند سبی که پیش می آمد مثلا یک   
 سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود و در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشای دارد   
 هر دو در ایره اسب دوانی ایران نمیفرسکت شش دور که سه فرسکت باشد که هفت دور یکت   
 میدواند هر اسبی که پیش باید بر سر کرده است اینجا نتهای اسب دوانی یکدور است که نمیفرسکت   
 باشد هر اسب خوب معلوم نمیشود و در آخر چند سنده از تخمه بار تفاع یکت وزج که روی آنها خار و   
 کون صحرانی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سر تاخت میبندند این طور بسیار تماشای   
 داشت اسب دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید بعد رفتم منزل مرشال رفتند که شب برای شب   
 و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تر یومف پیاده شدیم جمعی از طرفین بودند رفتم بالای   
 ارک تر یومف دو لیست و هشتاد و پنج پله پیچ خورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچ دارد   
 بسیار مشکل است بالا رفتن سن بیکت نفس نفتم اما سایرین آسته آمدند از بالا کلاک شهر پاریس و   
 اطراف و فلجیات همه پیداست مرد میکه از لو نشان و اسب دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند   
 از بود بولون الی آخر شانز لیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوه چاک کالسکه زیاد بنظر آمد   
 خیلی تماشای داشت قدری اینجا ایستاده آمدیم با من سوار کالسکه شده رفتم از پس کالسکه جمعیت   
 بود امکان عبور نداشت بزحمت منزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتم از   
 شانز لیزه و غیره که ششم از دم عمارت مارلی محل آتشارنی از دو طرف آدم بود امشب البته یکت   
 که در جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال ایتهم صیغ   
 میگردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوه چاک لایهای بلور   
 مثل کوبی کرد و او پنجه بود باد قدری چراغان را ازیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجاییکه رودخانه   
 سن در میان بود و آن طرف رودخانه آتشارنی حاضر کرده بودند آن دست رودخانه مقابل ما

میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جایکه مانشته بودیم همش تزوکار و  
*Frocadero* بود این طرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوپا طاقهای عالی  
 ساخته چهل چراغ زیاد می آویخته بودند پردهای زیاد که تازه از حریر و مخمل تاقه بافته بودند آویزان  
 بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از کانه بود کتر خاموش شد  
 آتش بازی بسیار خوبی کردند همه سرگردان فرانسه و سفیرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار  
 خوش گذشت آهیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند و درین آتش بازی سواره زره پوش  
 کوریاسیه که سه هزار نفر میشدند از کلب رودخانه مشغول بدست موزیکان زنان میگردیدند شکوهی داشت  
 شبی رفیق میرکت که نزدیکت عمارت ماست مثل تماشاخانه جامعیت اما بهتر عمارت مدور می ساخته  
 اند و درش از چوب مراتب دارد و بجهت نشستن مردم سقف هم دارد و چهل چراغ زیاد می آویخته اند بسیار  
 این عمارت را مثل کوزورخانه خاک ریخته اند و سعی دارد سه هزار نفر آدم میگردند خصوصاً شبیکه  
 ما اینجا رفیق خیلی آدم بود و صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند  
 صدر اعظم و شاه زاد با و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در در یکی در طولیله اسپهای میرکت است  
 که نزدیکت محل بازیست که از همان درآمد شده میکنند بعد از پنجاه شصت اسپ بسیار خوب دارند  
 بزنگهای غریب هیچ جا چنین اسپها ندیده بودم اسپهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان  
 و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسپها را تعلیم و عادت داده اند که بیکت اشاره هر  
 حرکتی که بخواهند میکنند همه اسپها زبان میدانشند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت  
 تند بروید میدیدند میگفت سراپا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بروید میدید خلاصه هر  
 میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود سلاق بزرگی دست میرا خورا اسپها بود متصل حرکت میداد  
 مثل فنک صدر اسپگردنهای خوشگل خوش لباس سوار اسپها شده دور میدوید و اندر روی اسپ میخیزید  
 متعلق نیز دند پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدره بخورد چند نفر در اطراف  
 دایره قطعهها نگاه داشته بودند همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسپ شده بنا کرد دور میدوید





دو آن در حالتی که اسب سر تاخت بود به قطیفه که میرسد از روی اسب بلند شده در روی فرانس  
 هوا متعلق و از روزه زده آن طرف قطیفه دوباره با پاروی اسب پائین می آید و دفعه متعلق زده دست  
 روی اسب پائین آید و دفعه سوم زمین خورد تا غیب نکرده و دوباره جست روی اسب متعلق دیگر  
 ز و حلقه های بزرگ چوبی نگاه میدارند چو آنی سوار اسب بود در سر تاخت اسب نزدیک حلقه  
 که میرسد به واجسته از تومی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پاروی اسب میاید بعضی حلقه ها  
 مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از تومی حلقه رو  
 میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه حسته آن طرف روی اسب میافتا در زنها و پسرهای سواره  
 کارها میکردند که تعریف و نوشتن بنیاید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسب با نفس متعلق  
 وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری حلقه ها میزدند که تصور نمی آید  
 بازی بسیار خوبی کردند که بجز همون و غنکبوت کاریج ذی یعنی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی  
 تماشا داشت بعد رفتیم بجمارت کو و جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مروی بسیار  
 فرید و بلند و همش با تپی است آنجا بود در غنیمت بر تبه پائین عمارت که محبت های مرقدیم و جدید آنجا بود  
 سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک  
 راه میرفت بعد از گردش زیاد آیدیم منزل محبت های بسیار خوب دیده شد یک محبت بزرگی بود از مر  
 بسیار عظیم الحبه و قوی بگل کتیه بکوه داده نشسته پایش دراز و طرفی در دستش بود که آب از آن میرفت  
 این آب همان رودخانه نی بر است که در شهر رم پای تخت ایتالیا است و محبت های مرقدیم  
 که رتب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای  
 دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفتیم بجایی که پانورا ما میگویند  
 یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیالی است نزدیک بجمارت ما بود صد  
 عظیم و دیگران همه بودند رسیدیم بجایکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچه ای داشت داخل شده اول  
 رسیدیم بدور نمائی که کوچه از کوچای پاریس اینها دید در میانها میکه پوسها شهر را محاصره کرده کلوله ناز <sup>شک</sup>  
 ۱۳۸

مثلاً تکرکات اینها بسیار و فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زدن و بچه  
خود را گرفته فرار میکنند بر قدر شخص نظر وقت بیشتر نگاه میکرد و این حالات محبتهم میشد بطوریکه هیچ  
نخست شخص داد که این بر چه صورت نقاشی است یا حالت حقیقی و همان مان کبر و داراست شخصی بن  
خوردن سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسیار جاهها بعد  
از آنجا که مجوز میروند با آنجا یک محوطه کردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قطعات  
اطراف شهر و توپ و کوزه و همکاره جنگ و محاصره و بهوار شدن و ترکیدن کلوله توپ و نارنجک  
نظری آمد مثل اینست که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پر و سن و شورش را حاضر  
میکند خلاصه شخص بچشم خود ندیدند چنانچه است که پرده مصنوعی امر محدود را با حالت حقیقی  
موجود نمیتوان فرقی گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواست پول  
داود و رفته تماشا کرده است مومکین اینجا را داخل بسیار است عجب درین است که مدت زمان  
دورنمای فتح نواستا پول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بود و اینجا ساخته بعد از این  
ماتی فتح نشون فرانسه را که تون دولت استریرا در سولفر نیوی و مارا تا و خیره شکست داده  
بودن بیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما  
در اینجا چون موم بسیار عین است غیر از ده دقیقه هر کس بماند سرش کیچ خورده احوالش بهم بخورد  
زود برکشتم روری فقیه کلیسای نتردام و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن نوی شهر واقع است  
از پهلوی بوتل دو لامونه و انستی تو دو فرانس و کفیل دنا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد  
نابون اول بنا شده و کوننا بالمره آتش زده اند گذشته کلیسای سیده کشیشها جلواندند بنامی این  
قدسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب شصت سال است که ساخته اند داخل شده همه جا رفتند  
که برش کردیم مبر با و مجر با از چوبهای نبت کاری قدیم بسیار عالی دارد و بجز با همه از شیشههای لوان  
بسیار خوب است خزان کلیسای را دیدم بعضی اسبابها مثل تنک و ظروف طلا و مطلقا و نقره و غیره  
در آنجا کتیفن بزرگ صحبت کردم پرسیدم اتفاقا شما در حق حضرت عیسی چیست شراب مجزوده مانده



کیار همه کیشها مثل انیکه من سوال عجیبی کرده باشم با جماع گفتند البته میچیز زده سطلت خودش تمام (فرستاد)

شراب می انداخته است بعد گفتم کم میچیز زده است بیا و همه گفتند زیاد هم میچیز زده است بعد گفتم

رفتم به مدرسه معادن که اکل دین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا میوه و درختها

بسیار جایی عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال

و همه را با مزه و تقصیل توی جعبه های شیشه گذاشته اند معدن سنگ نرودیکه در مملکت نوبل کرنا و

نیکی دنیا است حالا سنگ زمره را از اینجا می آورند قطعه های مرد خوش نکت بی عیب توی سنگها

نمونه معدن زمره سبیر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ ز پیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن

بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که در تریا لیکت را بدقت دیده با معلمین سوال جوابها

بکنند تا چیزی بفهمند که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن

آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود در فتنیم مرتبه بالا که فنیل را از اینجا چیده بودند یعنی اینجا

حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجرت یافته اند بسیار چیزهای عجیب غریب بود

که در فتن فنیل آنها علی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این کرد شرمناکیم

بنزل روزی رفتم بگردش عمارت لوکسا بهورغ باغ و عمارت نیست بسیار بزرگت و عالی که از

عهد لوی سیزدهم نباشده است بخش حالا عامه است که مردم هر روز از اینجا بگردش میروند کلنگا پرها

بسیار خوب دارد چون هتل دویل دار الحکومه حالا خرابست و آتش زده اند این عمارت را در الحکومه

شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم باغ میوه و وال حاکم پاریس میوه الفاندر هندس شهر پاریس و غیره

اینجا بودند که جهای پاریس که باین طور راست و وسیع و سطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه در

گاشته اند همه از روی دستور العمل و ایتما میوه هوسان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپولین بوده و

این هندس درست شده است فذری در توی باغ نستیم و از اینجا برای تماشای اشکال غیر

بعارت رفتم میوه و زن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسا بهورغ از عمارت

عالیه پاریس است لوی فلیه مجلس سنای دولت را اینجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیه

(۱۴۰) ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا منتهی شدند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل  
 سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدیم یکدیگر و نفر معلم شاگردان  
 مدارس را امتحان میکردند بر شاگردیکه از این امتحان بیرون بود میتوان گفت داخل سایر مدارس  
 شد سنا عمارت بوده است از صد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مہتمن دولت که بجا  
 نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از آنجا  
 وزارت شورای و کلاهی ملت بیرون می آمد تا با مضای اهل این مجلس منبر سید مجری نمیشد حالا با لایحه ترکیب  
 خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته  
 بندی کرده اند و در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت ترکیب کرده در هر یک جمعیت  
 زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره رتبه است خلاصه عمارت را  
 از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پروهای اشکال بسیار  
 داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است  
 که از بالای ارک تریمف دیدم همش بلنتون *Partheon* لومی نژدهم ساخته است  
 اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص محبره شده در این او اخر از کلیسا و عبادتگاه است منجمن زیاد  
 دورش بود تعمیر میکردند کوننها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نژدهم  
 در پاریس است که سنولپین میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است  
 خیلی عالیت کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست بشی از غنیمت به پالہ روایان جانی است  
 بسیار وسیع میان حیاط با عجمه و حوض است و دوش ستون در ابرو و سقف و جلو و عقب این ابرو  
 دکا کین است چهار صد یا پصد دکان دارد از هر چو چیز اینجا فروخته میشود جوابرات اصل بسیار  
 و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکا کین را کسبم سبالغی خریدم شجاعت یاد می باشد  
 بودند روزی رفتم تماشا خرا سنا خانه که بوتل رد لمانند میگویند رئیس آنجا که است سیونار کت بود  
 اندجیبی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکتهای قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آنها چید

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالکت فرنگت هر جور تسکه بود و هر ۱۴۰  
قسم مدال دیده شد از اینجا با طاقی که آتش اطاق ناپلیون اول است رفتم که همه چیزهای متعلق ناپلیون  
اول اینجا بود مثل سرتسکه و تسکه و مدالهاییکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات  
مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلا اینجا بود نمونه ستون و اندم هم که گوینها بالمره خراب کرده اند اینجا  
بود بقدر دوزخ ارتفاعش میشد از چو درن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون  
اصلی چهل شش و قطرش دوزخ بوده است این ارتفاعش دوزخ و قطرش کوی حبت بعضی صورتها  
ناپلیون اینجا بود کلو که از گوینها آمده و شیشه دی سرتسکه بار اسوراخ کرده و بدیوار رفته بود همان طور  
نکا داشته شیشه را عوض کرده بودند گفتند برای یادگار نگاشته ایم کفتم بد یادگار نیست خلاصه این  
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با اینجا حرکت میکند آنچه بول میرد ز نقره بود و هر یک پنجره نک  
بول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه بولی که به پروس داده اند بسیار گست اما نقره زیاد  
و تمام بول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره و دیگری مس باید که رفتن بعضی بول  
رو بروی ماسکه زدند بخط فارسی نوشته بود و بد شکیش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده  
بر خلاف جریان آب رفتم بالا از قلعه شهر سرون رفته بجای رسیدیم که رود خانه مارن داخل  
میشد از اینجا باز برگشتم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم و عمقش دوزخ بود قدری  
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامها اینک  
همه را تومی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش انطور است که اطاق چوبی سقف بر  
در تومی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود تومی  
اطاق خودش آب شود رخت شورخانهها هم همین طور است آنجا می نشینند و رخت میشوند رخت  
همه رخت این حمامها را بخار گرم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه به کشته  
مبزل روزی رفتم بجای خانه کوبلن *Gobelin* بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم  
فرش عالی و چیزهای دیگر میبافند و بعضیهای که ارف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است

در وسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب  
و نفیس است که در اطرافها و تالارهای سلاطین مجسم زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پرده  
و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود  
عیب افتد برای تالار عمارت فونتن بلو *Fontainebleau* که شهرت از شهرهای فرانسه  
اما میکنند در هر قالی که باین بزرگی باشد بیست سال امید کار میکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب  
چیزی که در آفتاب رنگ بافته را میبرد و آثار رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر  
شکل پرده معروفی که بخواهند بیاخذ نمونه آن نقش را و بر و کد داشته اگر نمونه کوچکی است بزرگتر  
و اگر زیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را بیاخذ خلاصه هر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت  
و صنعت است که بیکت ملاحظه نمونه بعینها بیاخذ چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام  
که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما میندازم تماشاخانه و این پردها یکی  
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد اسم رئیس اینجا میبودار سلا از اینجا هم  
بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با سنجار بر چه بخواهند بسیار  
زود میتوان چاپ زد از آنجا بر کشته تماشای عمارت لوور رفتم در بین راه بعضی جاها که گویند  
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یکت بنا بزرگت غلغله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگ  
بود بالمره ویران شده بود چند پل از هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف  
بناره ژویه که از بناهای لوی فلپ و بسیار بلند است مجسمه طلایی از برج متلا ساخته اند در آن  
بالاست اصل مناره هم از چو دن است خلاصه دارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از  
چشمت حجاز می و پروهای نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که همش کاری  
و اپولن میگویند یعنی دالان رتب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیاد می از ظروف شیم مرصع و بلور با  
معدنی و غیره از مصنوعات زر که برای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک  
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جهها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلوما

که پادشاه کل فرنگستان بوده در جنبه ضبط کرده اند جنبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند (فرانسه ۱۴۳)

مال آن دریش *Imperial de Autriche* . مادر لوی چهاردهم است این آثار هم از بناهای لوی  
چهاردهم است بشعیرتاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته استجا که داشته اند شمشیر و عصای  
شارلومان هم بود خلاصه او طاق و تاقیکه پردای اسگال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پایی  
بر پرده باید شخص مکتوب تمام بنشیند تا کات نقاشی آنرا بفهمد باین معنی که من و ششم البته در کت کات  
نقاشی ممکن بنشیند از کارهای رفاییل نقاش معروف هم بود اما من پردای کار البانی را بر سایرین ترجیح  
میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مولا هم بسیار خوب بود پردای زیاد از کارها  
اوستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بشعیرت داشت بعد از تماشای از پرده  
رفتم سیاه طولی می عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال  
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چرا که محتاج زیاد دارد عمارت را  
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که همه جهت البته صد کرد و رونومان بخاور ضرر وارد  
آمده است زیاد از حد افسوس خوردم باغ طولی می هم بواسطه خرابی عمارت و عدم موافقت  
از صفا افتاده است عصر با در باغ موزیک میزدند خلاصه پاره رفتم تا آخر باغ خیلی خسته بودم  
آنجا سوار کالسکه شده رفتم منزل ناظرون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهها  
فرنگ بهتر و با قیمت تراست پنج کرد و خرج کرده بنور هم تمام است دو کرد و دیگر خرج دارد  
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای آنجا رفتم تا آخر باغ خیلی تعریف میکردند  
روزی رفتم بورد سایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در  
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم جدید ساخته اند همه را در اطرافها  
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی بایر که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفاییل  
و غیره نقاشی کرده بودند در جبهه هر یک مثل پردای نقاشی بسیار نفیس علی بود اگر هر یک را  
به قیمت میفروختند میخریدیم اما این نمونه بار از کارخانه پرون نمیرند و همچنین منفرود شده کارخانه

(۱۴۴) مال دولت است بر فرمایشی بد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمده میگردند و سوا  
موجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را در ایروان  
کرد بسیار گردش کرده تا جایی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بگوره میگردند رفته دیدم بعد  
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم و کلدان بزرگت بسیار اعلی و دو هزار بیست و هفت  
اسباب حای خوری صینی بسیار ممتاز برسم باو کاری بیا بدید و او انداز آنجا سوار شده رفتیم و سایل  
منزل میوه بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالتوری و کلان یکت کاری مجتبهای بسیار خوب مردم  
کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزراء و مردم بزرگت و سرداران و غیره  
بود گذشته تا رسیدیم بدارالتوری در اطاق نشیمن بقصد نقره و کلا در آن مجلس حاضر بودند و مرتب  
بالازن و مرد زبانی هم محض نماشانشسته بودند این مجلس که حال کلامی نشینند تا شناخته قدیم  
سایل است که لوی چهاردهم ساخته است میوه بوفه رئیس چون برای پذیرائی مادر عمارت خود بود  
نمایش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیب و و مال و ژو و انویل هم بودند و کلای دست  
چپ دست راست همه بودند دست چهار بر صد دولت حالیه هستند چند نفر از زنانها و غیره  
صرف زدند از آنجا در نال خواندن بود صدایش بسیار باریکت کم بود کسی نمیشد که چه میگوید مفضل  
و کلای دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف بزن قال مقال غریبی بود نایب رئیس مفضل باریک  
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی تواند حرف بزند بسیار تماشا داشت  
یکساعت آنجا نشیتم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتم مرشال ما تخا بون هم آمده  
بودند با مرشال میوه بوفه و غیره جمیع اطرافها و تالارهای و سایل گردش کردیم او طافها و  
تالارهای بسیار بزرگت خوب دارد و انقدر پرده نقاشی و مجسمهای مردم و غیره دارد که حساب  
ندارد پردبای بسیار اعلی از کارهای نقاش موراس و زنه *Horace Vernet*  
که بسیار خوب کشیده است پردبای جنگها اینکه با اعراب البحر ایر در زمان لوی فلیب و غیره شده  
و جنگهای ناپلیون سوم در ایتالیا با دولت منسه و غیره و پردبای جنگهای ناپلیون اول و غیره از

انکارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخوابد بدقت برده بارانها شنا <sup>فرانس</sup>  
 کند تمام می شود اغلب این اطبا قهاران هم دفترخانه و کلاوزر اقر اواده اند انظار در رفت یادور <sup>بجانب</sup>  
 کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی و زر او محقرین دفاتر مالار پارا از شکوه انداخته اند بسیار خسته  
 سندم آمدیم باین قدری هم در باغ در کالسه کشتم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب  
 از فواره محبت چلی صفا داشت برشته رفیم منزل از ده داوره گذشته بسنگو رسیدیم از اینجا  
 بده بولن و از اینجا به بواد بولن باز رسیدیم منزل در سنگو چند فوجی اردو زده بودند در ده بولن  
 بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در سایه میان اسکان محتمه بته ژاندارک  
 که پرسناری *Princesse Marie* دختر لویی فیلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری  
 کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود روزی رفیم باغ وحش و نباتات از منزل اما اینجا راه طولانی  
 بود رئیس اینجا که اسمش سیو بلانستار و همکار و چنبال از عرش رفته بود استقبال کردند باین عجزه محبت  
 زیاده می بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند باز نهایشان همه بنامشانند  
 بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات کلهای بسیار خوب با سلیقه  
 کاشته اند از همه کلهای و نباتات در اینجا نزه و عدد گذاشته اند و گیاهها و درواها بیکه مربوط بعلم  
 همه را کاشته بعمل آورده اند معلومین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت  
 هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول که مخانها را که نباتات و لایات گرمسیر را در اینجا با عمل آورد  
 اند کردش کرده بعد باغ حیوانات رفیم هر نوع حیوانی را از پرده و درنده و چرند و نفس محسوس  
 کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع و عجزه از همه جور دیده شده باغ  
 وحش سایر محالک و سبع تراست ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در اینجا با هم دیده بودم مگر چند حیوان  
 که در جای دیگر نبودن جمله مرغیست بزرگ قوی مکل که اسمش را کاروا میگویند از استرالیا آورده اند  
 بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوان  
 نایب میگویند از نیکی دنیا خوبی آورده اند بسیار شبیه است بگر کردن اما کوچکتر سایه کر کردن و خوک

و کوساله حیوان نیست بر پای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت مکنوع حیوانی بود میانه  
 پلنگت و سیرش را از کوار میگویند اما بر پلنگ بیشتر شباهت دارد و بسیار حیوان درنده وحشی است  
 پلنگها در بچه کوچکت زائیده بودند بسیار خوشگل شیرمال دار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یکتا  
 فیل هم بود در یکت قفس بزرگت هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار  
 و غیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگاه داشته بودند  
 که در وول و کیزنیه بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگت و  
 شکت و لاکت پشت و انواع طيور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچکت تا  
 شکت را همان طور که مرده نگاه داشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده مرغی از  
 که چاکت و بزرگت که در رینا هست از مرغ که چاکت کس نیکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست  
 مرغ کس مرغیت بسیار خوش رنگت و کوچکت بقدر زنبورهای بزرگت اما همه چیزش مثل مرغ است  
 دیگر ازین شکت تر مرغی در عالم نیست و جز در نیکی نیای هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از روزها  
 با تخم خودشان و یا همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحویل نموده در پشت آئینها چیده  
 و حالتی که در روی لانه و تخم میخوانند چنان محترم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ کس که  
 کوچکت زازان تخمی نیست و بقدر یکت پسته نیست و گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر  
 است در یکت اطاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یکت بقدر خرزبه بزرگت  
 گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بر ختمهای زیاد و سیاحت بسیار در  
 جمیع بلاد عالم عاقبت کویا و در افرقیبا و نیکی نیاید است آورده اند تخم را بلند کردند بسیار در  
 بود بقاعده باید حوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خر و س خیلی بزرگی باشد مرغ سبزه مرغ  
 که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الا ان این بینه بار یکی هزار تومان بینه  
 ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غایت بوشن بنیاید میمونهای عجیب بود با قسام  
 مختلفه که مکنوع از بزرگی بقدر اسپ و دیگری از کوچکی بقدر موش بود براتب جسد اجسام آنها را



بهمانطور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونیت که همیشه کوبیل است در حاکمیت فرقیه هم ۱۴۷ فرانسه  
 میرسد که از بزرگی و هیبت و قوه و بازه و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بگردد  
 بلندتر است یک جفت زرد ماده بودند ماده اش کم جبهه تراست دیگر میمونیت که در جزایر برنیو  
 سوماطرا و جزایر تیمور بهم میرسد همیشه اورانگ اوتانگ *Orang Outang* است  
 اگر چه میمون کوبیل کوچکتر است اما این هم جنسی نقل دارد بسیار درنده و بزرگ است یک لاک پشت  
 روی میز می گذاشته بودند بقدر ضرر بسیار بزرگی انهم چیز عینی بود که ضرر دیدن نمیتوان تصور آنرا نمود مارا  
 بسیار بزرگ که در حقیقه همان اردهای معروفست دیده شد در حقیقت مصنوعی ساخته و جبهه ماری عظیم را  
 رد و در آن چایزه بودند که هیچ باها زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت آنکه سوزنی این حیوان را  
 برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشد بلکه از بزرگ و کوچکت هر چه بدین سوزنه است  
 همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگها در حقیقت برحمت زیاد و تخارج  
 بسیار و مبالغه کراف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترفی علم و زیاده می بصیرت و نمودن  
 قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه مردم فراهم آورده و متصل مواظب نگاهداری  
 آنها مستند حق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقه آنها  
 پنجاه بستین تماشا کنند تا چیزی بفهمند در این ربع ساعت چه میگویند نیم آدم پاپین و با اینکه  
 دیگر سحر و جادو تماشا میباشند ششم بعضی حیوانات زنده رفته همه را دیده اند و بنحوا رفتن منزل تاریس که  
 سخن بنحوا و جادو تماشا و سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر کیفیت شکست راه رفت هر چه میگفتم کرد  
 بزمی آمد و میگفت مدتی سفر مسکرات نخورده و همیشه دیگر را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس خصوصی  
 است و اجزای زیاد دارد که همیشه در بند پرتو ک کردن شرب مستند اما بسیار خیال تسکلی است  
 بخصوص در فرنگستان سکا تر بوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر  
 خضوم هم ندارد استخوان آن از پیداکرود و در باغ وحش گذاشته اند پارس تماشاخانههای متعدد دارد  
 کیشب هم تماشاخانه بزرگ رقیتم همه سفرای خارجی باز نهایشان و مرشال ما کما بون و میو بون و هم

۱۴۸  
صاحبان و غیره و بهرمان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ محبتت خجسته با چهل چراغ  
زیاد و جمعیت بسیار بود در قاصدا و خوانند با خوب خوانند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر  
دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند بشی رفتم بعمارت الیزه برای شش شبی همه خانهای معروف  
شهر و سفر اوزنها ایشان و صاحبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتش بازی و چراغان خوبی در باغ  
الیزه کردند باغ بسیار خوبست با حوض فواره و چمن و اشجار نومی باغ از روشنی الکتربسته که  
که از پشت بام زمین افتاده بود مثل صتاب روشن بود مردوزن که درین روشنی مصنوعی راه می رفتند  
جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتم مرتبه بالا را کشتم عمارت بسیار خوبست کوبلن های خوبند  
این عمارت را کلبت دور ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لویی نوزدهم  
که همسرنوم پادور *Nempadour* بود خرید و جنسی وسعت داد بعد از مردنش پادشاه  
رسید بعد موژا اما دنا پلین اول خرید خلاصه بعد از گردش صحبت آیدیم منزل شی را هم دو بر یکی  
وزیر خارجه در عمارت دزار تخارجه که نزدیک کوراز میسلا تونترل است سواره و بوفه و ادو شب  
با وجود اینکه از راه منزل ما پنجاه بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره  
از دور عمارت کشته بود از تخارجه رفتم همیشه درین عمارت هماینها و بالها بوده است اما بعد از  
جنگ پروس و رفتن وزیر امور سایل تا امشب درین عمارت بسته بود و مرشالی ناگهان هون و مسوول  
و همه صاحبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر کجا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس و زیر  
ده خارجه چون صاحبخانه بود دست با داده در باغ و اطراف قاعی کشتم نومی باغ چراغان آتش بازی  
خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتم بگردش و شنیدم که سمت  
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلین سویم در اینجا خیا بانها و دریا  
چها و جاهای با صفا ساخته است از بولوار پرنس اوژن و از پلاس د شاتله و از پلاس سبئی  
گذشته رفتم از دروازه شهر پرون در روزهای شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در  
داشته باشد درش از بحر آبی است خلاصه از کالسکه پاویه شده رفتم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردم

دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاک زیر ۱۴۹ فرسنگ  
 بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر اجزای  
 اندازه و بالای آن لبه است از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ  
 تراش گذاشته اند تا دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان  
 پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پارس همین طور است  
 قلعه را در عهد سلطنت لوی قلیب که سی سال میشود ساخته اند بر کشته سوار کالسکه شده رفیقیم بدر  
 رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآید رفیقیم بسیار جای باصفائی بود کل گیاه زیاد می داشت خلاص  
 از پی رفیقیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از سونهای سنگی غیره روی تخمه سنگی ساخته  
 بودند و زیر آن مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار بر فی او بران شده بود و از بالا  
 سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب  
 میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشیتم چند نفری از قزلباشان و زنهای آنجا بودند صحبت  
 شد بعد پیاده رفیقیم توی همین جزیره همانجا بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک ندن ساخته  
 بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفیقیم بر محلی که کالسکهها بود پیرون آده سوار  
 از دروازه دیگر از بولو وارد دوسینل رفیقیم نهرال در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدیم آن  
 قطعه هستند معلوم شد جزال باژول در رسد خواهران بزرگ دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد در  
 شدیم یکی از کیشیان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خمر و آبادار و مینه آذر با سجان معلم طفل  
 کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند  
 گوش فیل خیلی بودند در حال خوبی مراقب تربیت شاگردان هستند این شاگردان شش مرتبه هستند  
 و در سه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار سال  
 الی و خرد و پسرهای سبت ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب  
 عظیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان حیاطی کلسازی

دو غیره دخترها کلهای خیلی خوب بسیار نزدیک است کل بسیار خوب بسیار کارها و اندک بقدرت و  
نفره چهار ساله را در کمال آداب و خوبی در مراتب پنهانی تخته اطاق تعلیم خانه نشاند و بودند  
پس زاده که معلمه آنها بود آواز و تصنیف برای مدح و رود ما بشعر فرانسسه یاد داده بود که اطفال  
تمام میخوانند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخوانند خیلی از وضع و حالت  
پرستاری اطفال آسجا و ساگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را ختم در سیرک آنقدر بازیها  
عجیب آناسب بازی و غیره در آسجا دیده شد که عقل همان ماند مثلاً یک اسب جلومیری نشسته  
غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبب شراب و غیره و این گرفته میآورد و خدمت میکرد اسب  
دیگر با دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت میمیرد و همچنین بسیار  
از آسجا یک مجسمه از مرمر بسیار زیاده در منزل از کل شکل را ایساخت حوصله خوبی داشت  
اصح این آسجا کار میکرد صورت مادر بسیار خوب از کل ساخت بعد از مر مر خواهد ساخت  
از کل کله است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از  
کمی بسیار بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت مادر از قرار یک میگفت بعد از چهار ماه  
اطمینان خاطر فرستاد و در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قرار یک میگویند دو قهوه خان  
که در آنجا آواز رقص و آواز بهست بسیار بهتر است که کافه شانستان میگویند مثل شاهنشاخ  
جائیت میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد دنیا بانهای خوب دارد بهر شب  
روشن میشود از آواز و رقص شروع میکنند بوزیک زدن صدای زیادی چیده اند مقابل  
سشین مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رفاص بند با آدم باز و غیره جلومردم  
نوجوانان میزنند و آنرا آدم باز خیر غریبی است شخصی است جوان بهلوان لباسی میپوشند  
بر کس بهر زنانه و چسبان مثل انیکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین  
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری وی دست  
و بازی میدهد و به میان آواز و بازی روی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر با طفلان  
۱۵۱

سر یاری انگشته برده چرخ میزند و بهو امیادند و میگیرند و آنها هم روی سر و دست و پای این **فرانس** <sup>۱۵۱</sup>  
 مرد طوری معلقها میزنند که نوشتن نمی آید البته بچه را که هوا پرت میگرد و پنج شش ذرع بالا میرفت در دست  
 هوا معلق زود باد و پارزین میافتاد و اگر چه من خودم فتوه خانه ز رفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک  
 تا بنایت سیرک زمستانی هم هست که بسافت زیادی دور تر از اینجا است همان خانه های متعدد  
 بسیار خوب در پاریس است که از هتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارت خوب سلاطین است  
 از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این همه آنجا موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز  
 حاضر است باغی در پاریس است که همش راه بل میگویند باغ بسیار خوب است هر شب بار است  
 در می در و محکم از این از هر کس که داخل شود و پنجره میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آید  
 شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و چنانها می خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی  
 ساخته اند و در وسط باغ کلاه فرنگی جانیست که موزیک میزنند فتوه خانه و اطرافهای خوب  
 پر چراغ دارد زنده های خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن  
 است اما هیچکس بنظر من از سید جمعیت پاریس را قریب چهار کرد و میگویند در پاریس خبر رسید  
 از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه وزنی بسیار محترم بود در حلت کرده مایه هم و عم  
 و اندوه شد در پاریس و انگلیس و المان سهبهای غریب قوی شکل که دست و پا دم آنها مثل  
 فیل است و بار زیاد میگذشت خیلی دیدم که بار آدوهای بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است  
 که هر خانواده همه بگزینک لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب  
 رسمی است روز شنبه بیست و سوم شهر حاد می **الاولی** از پاریس حرکت  
 بشهر ویرون که کلی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر  
 در خارج هم سفر کپرتیر میبو بود رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل علم  
 همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر در خارج صدها عظیم در کالسکه بودند  
 از بولوار و ایتالیا و مون مارتر و بولوار دشا تو و عبور شد از میدان باسیل و عیزه که ششم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم تر شدیم کجا جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستم و مرد  
زیادی از بنجا و غیره آمده بودند میو و شیر را که در عهد ناپلیون سویم جزو وزیر اوریش مجلس سبیل دتا بوده  
و حال اوریش راه آهن جنوب لیون و دیرژون است مارشال معرفی کردند و تا دیرژون همراه ماست  
خلاصه بعد از یک ربع ساعت نشستن کالسکه بنجار داخل شدیم کویا همان کالسکه‌های بود که از شهر برونج  
سوار شدیم راندیم و یاریس از نظر غایب شد رفتم رو به دیرژون حالت و بهیئت اراضی مثل سایر کجا  
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته بود رودخانه‌های کوچک و بزرگ و دره  
و تپه هم بعضی جا دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استایسونه‌ها از پاریس الی دیرژون ازین قرار است  
مونور و لارش و توز ارسنی ویزون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت  
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ عربی رسیدیم به دیرژون حاکم  
شهر که حاکم گت درست سمش لیون دو ناسان بانایست و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این  
حاکم از جانب مرشال نگاه است نامور شده است این مملکت را *کلیت راکلیت* *کلانویوگره*  
بورکن میگویند یک قسمت از بورکن کوت دوراست که پای نخستش دیرژون است حاصل انکور دیرین  
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است همه دنیا میبرند بر کس آن صحرای تپه‌های کستان  
ملاحظه میکنند که این همه انکور کجا صرف میشود و وارد شهر شده از کوجهای تنگ که نشستم این شهر را در  
جنگ آخر دو مرتبه قتل و پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با بابالی اینجا کرده جریمه زیاد  
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی خیز زن دیده شد که زخمی کرده بودند و پچاره با معیوب  
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن ساخته است برج بلند  
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقل داشته است  
لنذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه مملکت خود منضم کرده که هنوز جز آن دولت است  
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنامی کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک نماشا  
خانه داشت که حالا بسته بود رفتم بنجان حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم و خردل خونی در این شهر عمل میآوردند

روز یکشنبه عیبت و چهارم امروز از دیشن به ژنور رفتیم صبح بزرگان شهر حضور  
آمدند بعد رفتیم کالسکه الی که صدر اعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت  
این شهر جلوه نظر است راه امروز تا ژنور هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است  
تسانی ماکن بوخ امبرویو کوز بلکارو که آخر خاک فرانسه است تا امبرویو همه راه صحر او دره  
و تبه کوچکت بود از این اناسیون بعد بگو بهما دورهای بزرگ افتادیم که رودخانه رین از دست  
راست از تومی دره جاری بود که از دریاچه ژنور خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در مرسیلیا  
بدریای سیفید میریزد منجس از کوه سن کوتار الپ است بهانه آبی که داخل دریاچه میشود همان  
هم خارج شده موسوم بر ورون میشود خلاصه هزار تومی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت  
از اناسیون امبرویو که گشتیم همه جا دره و تبه و کوههای عظیم در طرفین راه و دوات و آبهای  
خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سو رانخ کوه پایلی که گشتیم کمی از سو را حنا بسیار  
طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریا و کوهها که گشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان  
است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساووا و ایتالیا  
پیدا شد عزوبلی بژنور رسیدیم رئیس جمهور ری ژنور که پرزید است همش میوسرول است و  
رئیس مجلس شورای ری ژنور که همش اوترن بویل است با ایلیچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان  
شهر و زغال و فوره که مردود ساله است و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و  
سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است اینجا بود همانند اران فرانسه که اسامی آنها از  
فرانسه تفصیل است ژنرال پائول و ژنرال ارنور کلون سورن و میوبلی برستن از اینجا که  
خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم بریزدان لطفی کرد و جانی  
داریم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهور ری کالسکه رو باری نشسته راندم منزل ما  
همانخانه بزرگ Hotel de la ville است ما همانخانه مسافری نبودیم که

جمیعت امکان عبور از کوچه‌ها داشت با اینکه چند نفر عمده احتساب بودند باز دفع و منع نمی  
 ممکن نبود زن مرد و پسر جوان بچه همه قوی هم رنجیده بودند و اسبها بطوری زور می آوردند که کم مانده بود  
 کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه  
 بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم در او میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم  
 منزل مها نخانه بسیار عالی است بالا و پایین او طاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است  
 آنچه بنامی عالی در فرنگستان مخصوص بدین شهر دیده میشود همه مها نخانه است از جلو مها نخانه  
 رودخانه رون *Phore* میگذرد بسیار آب کوارای خوبی دارد آبش از صفا کبودی  
 میزند جزیره مشجر کوچکی در قوی رودخانه مقابل مها نخانه است دورش معجز است یلهای متعدد کجنگلی  
 دارد ولی در پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مها نخانه است شهر در  
 طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارت عالی و مدارس خوب و کوچههای سنگ فرش وسیع تیر دارد  
 تمام عمارت پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مها  
 نوازی دارد کارخانههای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای  
 جبهه و بیلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار محالک میزند همراهم  
 همین مها نخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوئیس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارد  
 و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مها نخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا  
 بیایند سواهی مها نخانه جانی نیست که بتوانند منزل کنند که بهای الپ و مون بلان از منظره  
 مها نخانه پیدا است بسیار پر برشت اما گوه دماوند ایران ازین کوچهها خیلی بلند و قشنگ  
 راست حکیم طولوزان که بشهر سنت این فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز  
 دو شنبه طبیعت و چشم در رفو توقف شد امره و صبح سوار کشتی بخار سوئیس شده  
 رفتیم برای سیر و دریاچه ژنوه همه همراهم باد و نظر از رؤسای سوئیس و ایلی سوئیس و ایلی ایلی  
 پاریس و مسوود و سکی ایلی اطرش مصمم طهران که تازه از اطرش آمده است و سایر فرنگیان بودند



طرف راست دریاچه قدیمی است خاک سوئیس است بعد از آن خاک مملکت ساو و آن <sup>متعلق</sup> سوئیس <sup>۱۵۵</sup>  
 بدو است فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلئون سوئیس را منهدم کرده است اسکست داد و  
 مملکت در بسیار دریا که از ایتالیا بود و منهدم با چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایتالیا  
 دولت ایتالیا هم در خصوص همه ایالتی که سوئیس را بدو است فرانسه و اگر کرد که  
 خاک ساو و ایتالیا دریاچه حال از آن فرانسه است و چند روزی که از آن طرف رودخانه شهر نو  
 بگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر زانو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم  
 عرض میشود که منتهای عرض این دریاچه بخا و زانو فرسنگ است عمقش از پنجاه الی صد فرسخ می  
 گشته  
 همه کشتی بخار بزرگ میروند سنگ بزرگ و جزیره هیچ در میان و اطراف دریاچه نیست کاهی  
 که طوفانی بشود امواج بزرگ هم برمیخیزد خول دریاچه در زده فرسنگ است در سراسر کشتی  
 بخار میگردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت  
 و کپانی سوئیس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه میروند و سیاحت و غیره حمل می نمایند دولت فرانسه  
 هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوئیس  
 است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای آلپ هم از دور پدید است خیلی پررنگ  
 و با صفا بنا مختصری در کشتی خورده را دیدیم از آخر خاک فرانسه رود شده از دره هم که رود درون  
 بدریاچه میریزد گذشته شهر وی *Vevray* رسیدیم شهر سیت بسیار سنگ در کنار دریاچه  
 رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تکنک خانه داشت حاصل اینجای هم همه  
 آنکو است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قلعه کوهها هر جا که ممکن شده در زمین زده و در  
 تاک کاشته بودند توی شهر فولر بانی ریاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قهر داده  
 بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند محبت زیاد تماشا داشت همه آنها همای بسیر عالی اند  
 میوسر ذل پدیدان که وطنش شهر و نیست ما را بنهار همان کرده بود در جها نخی از تر و کوه  
 یعنی تنه تاج بنهار حاضر کرده بودند از کشتی بسواحل آمدند و از کوه شده هم زندهای بسیار خوشگل بود

شد از اهل نیک دنیا انگلیس و غیره اینجا باز یاد بسیاحت میآیند اهل بلد و غربا خیلی بودند  
 و اخل هما سخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یلحکم که چند سبت در اینجا  
 میکنند در تالار هما سخانه ایستاده منتظر ما بودند و ارد شده دست با ایشان دادم صحبت شد  
 بعد رفتم سر میر نشستم نماز مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میر بودند پادشاه  
 هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نماز بر خاسته در باغ کنار دریا جلو هما سخانه  
 گردش کردیم زنهار و دخترهای زیاده و مرد با از هر جور بودند درین گردش پادشاه هولاند آمده  
 گفتند میخواهم مرخص شوم دست با ایشان دادم بعد در دکانی رفته چند تکس بسیار خوب از دور  
 نماهای کوههای آلپ و غیره خریدم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتم بکشتی برانیم  
 طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوران  
 Lausanne بنون رول مورژ کولی گذشته وارد نوشیدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنان  
 دریا و تومی کشتی کرده بودند بعد رفتم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده  
 اند آمده و شهر سون میر و دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سیلسیا  
 کوههای ژوراست روز سه شنبه ۲۶ و ششم صبح بعد از نماز سوار کالسکه شده از  
 رودخانه گذشته طرف کوههای ساو و خاک فرانسه است گردش رفتم در بین راه صبیح الیه  
 مرخص شده برو دشر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتراض السلطنة عماد الدوله علا  
 الدوله میرزا مالکیم خان حکیم الممالک میوریشار هم رفتند بشهرین خلاصه رانده از حواله خوش نشو  
 که شتیم راه کالسکه سر با لئا و باج و خم بود هو اهم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساو  
 و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دبات کوجاک با صفا سر راه وی تپه ها  
 و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم که شتیم که از کوهها و درهای ساو و امیاید و آخر غنچی  
 رود میورد راه سر با لئا با کالسکه رفتم آخر راه هما سخانه خوبیت نرسیده بهما سخانه من سوار  
 اسب بین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنة شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آوردند

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکهها رفت بهمانخانه ما را ندیم بالای کوهی ۱۵۷ سویس  
 که مشرف بهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای  
 خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد  
 راه بدی بود جنگل کوچک در همی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من بهر طور بود از توی  
 جنگلهما و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساو و او مون پلان  
 و غیره آن بالا پیدا بود قدری هم آسایش کرده بعد از شدت کراختم بسیار جنگلی قدری نشستم بعد سواره  
 شده از راه بدی ما این آمده رفتیم به همانخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره درین راه هم  
 دیده شد در همانخانه هم بجز آب هیچ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک همانخانه نشسته دست  
 و روی شستم درین پن خستگی و هوای گرم معتمد الملک گفت کیش و نایب الحکومه این محل که سطل  
 بفرانسه است میخواهند حضور بیایند از آن دادم آمدند نایب الحکومه و قطعی کرد مثل نیکه من و ارد  
 شهرت پیش شده باشم ما هم جوانی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چاکالسکه که در راه  
 آرامیه رفت در منزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه شب پیشا و هم  
 امروز در همانخانه بوتل و نایب بنهار موعود دولت سویس رفتیم پریشانمانا آمدند سوار کالسکه  
 شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شد و رفتیم بالا قدری در اطاق بسیار دیدیم ایطالیان  
 مقیم سویس و ایطالی سویس مقیم پاریس که همش دکتر کرکاست و ایطالی روس مقیم سویس که پسر  
 کرکوف وزیر عظم روس است و از بدن اینجا آمده حضور داشتند سایرین بعد از چند دقیقه  
 رفتیم سر نیز نشستیم شاه زادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی طلای منیای خوبی که ساختیم  
 دارد و مرغی در آن میخواند با یک تغلی که از سلو قسطن سویس بود و هزار کلو که تفنگ ابل شهر  
 ژنو پیشکش کردند بنهار بسیار طول کشید موز بجان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پنا  
 و اطاقها بودند بعد از بنهار بر کیشتم به منزل دو ساعت که گذشت باز پریشان و غیره آمدند  
 سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل نیز بنهار بودند که نشان برادری ما اول رفتیم

سویس ۱۵۸) بکار تیکه اسباب فریاد و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها  
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بسیار کم و غیره بسیار کم و محقر است معلوم فرمایید که یک طاق  
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتروسیته بمانند و در وقت تماشا  
چون پرد باز انداخته و خبر بار می‌سند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری  
کشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پردهای کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب  
خریدم نقشه کل محکمت سویس که در مال دو فون چندین سال رحمت کشیده ساخته است در اطاق  
بود این نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده ده دره کوبها و رودخانه‌ها را بچشم  
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم باین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش ای محضرا ای هم در باغ پیل  
میوفاور که یکی از مهمولین و نجیبای سویس است موعود استیم باغ فربوز خارج شده کنار دریا پر از توپ است  
خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و پیلای رود چیلد معروف که بنامه رسیدیم اینجا  
میوفاور خانه قشکی بود خانه‌های خوشگل زیادی از اینجا و غیره اینجا بود قدری نشستیم قدری کشیدیم صحبت  
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروب بر کشیدیم بریزیدان و غیره اینجا ماندند آمدیم  
نزل شب را از صدای کالسکه و رعد باران و صدای نکت ساعتها و زنگ همانجا نمایا  
بدخواستیم دولت سویس جمهوریت بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس هیچ گروه جمعیت  
دارد و منقسم به بیست دو ایالت است برای االتی رئیس و حکمرانی و یوانخانه علییاده دارد هفت نفر هم  
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتواند حکمی در کارهای عمده  
حکمی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم با اطلاع و رضا  
همدیگر آن کار را میکنند در حقیقه رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارد و هر وقت  
یکی در کاری اتفاق کرد در مجری میشود و الا فلان وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این  
روز نامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس اندازد و بیش ازین هم لازم  
نیست قسطنطنیه حاضر کاب هم هیچ ندارد و هر وقت جنک باشد رعیت مسلح و منظم کرده بجنک

میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میوانند حاضر کنندین مهفت نصر و کیل دولت  
در شهر برین قامت دارند چهاررودخانه است که چشمه آنها از کوه سنکو مارالپ است متعلق بسپا  
که دور رودخانه معتبر از آنها یکی رست که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری روی راون که بدریاچه رنودا  
شده هر دو خارج میشود روز **عشیت** و **میشتم** از ژنور فیتیم بشهر تون پای تخت ندیمت  
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با آستریه و کرفین ممالک کومبارومی و ویسی و چهار قلعه  
محکمه کوردومی لاترو صمیمه شدن مملکت پامل و جزیره سبیل و اضافه کردن شهر روماد دولت ایطالیا  
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت خالیه اش شهر روم است که قدیمادر عهد قیصره  
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذنب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند  
و در عهد این پادشاه پاپ بالره مسلوب الاختیار شده شهر روم پای تخت همه ایطالیا شد خلا  
صیح زود برخاسته کالسکه نشینم بریزیدان و صدر عظیم در کالسکه بودند رفیقیم کالسکه سجا نشینم تا  
بلکار که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفیقیم از اسجا براه تون و ایطالیا افتاده از  
درها و خاک ساو و اگد شقیم همه جادریه و سعی بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه  
کوههای بلند پر برف که آبتارهای زیاد از کوهها میرسخت راه آهن را و اینجا با بسله خوب  
بارخت و خرج زیاد ساخته اند همه جانشک و کوه و پست و بلندیت روی و دغانهای <sup>عظیم</sup>  
پلهها از این ساخته اند ولایت آباد قشکی است تا رسیدیم شهر شامبری *Strasbourg*  
شامبری رسیده از حال اکس لپس که نشینم جزو ساو و است دریاچه صاف بسیار قشکی داشت کم  
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساو و است کالسکهها ایستادند  
جمع صابنصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با کیفوج پیاده و کیفوج سوار نظام  
باموزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلوصف پیاده عمور کرده باز داخل کالسکه شدند  
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برفست آبتار متصل از طرفین کوهها بخت  
تا رسیدیم بودان که آخر استاسیون فرانسه است در بودان همانداران و جزایلهای ایطالیا که

که باقی‌مانده بودند به حضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مونسینی است  
 که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مونسینی راه افتاده رسیدیم بسوراخ مونسینی  
 و پشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است  
 که از منظره کوه البرزا پیران سوراخ کرده از شهرستانک سردر بسیار کوه عجبی است اول همه  
 شیشه‌های کالسکه را بجهت اینکه دو کالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه  
 انداختیم منتهی آنگاه صدای عجیب می‌آمد مثل اینکه از دانه‌های سبعت بگذرد و صدای کوه‌ها  
 این تکی کالسکه بخار دیگر می‌دید می‌گذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده  
 میدادیم این دو مهاجره طور اینجا گذران میکنند آخر تو نل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم می‌شود بعضی بخرها ساخته  
 روشنی سوراخ داده اند بخرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نزدیک به بخرها  
 برای هوادادن این سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تو نل بصرها باز  
 کرده اند که روشنی و هوادادن بخار داخل می‌شود اما همه این تو نل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تکی  
 و عجیب است قریب به بیست سال همدسین قابل فرناستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند  
 بتل زینتیوج شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه با اسب یا قاطر از راه  
 کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیرمون *Permon* گشته رسیدیم که  
 شهر تورن پای تخت آنست باز کوه‌های بلند برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه  
 دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم  
 البته از شیب و سوراخ که ششم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جای غریب و خوفناک مثل غلبا  
 کوه و پرنگاه‌ها و دره‌های عمیق و رودخانه‌های عظیم و سیلابها که بل بر روی آنها ساخته اند می‌گذشت  
 بسیار کارهای عجیب و در ساختن این راه کرده اند که بعضی راست نمیدانند بطوری هم راهها و پله‌ها را  
 محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر شیب بخار کرده رودخانه که از این کوهها به سمت ایطالیا میرود  
 رودخانه پواسست رود می‌عظیم اما آبش سیاه رنگ و بدست این رودخانه از پهلوی شهر تورن







کدشته پایش از شهر تبریز دریای اوریا نیک میریزد میرفتیم ره وسیع تر شد آخر خطه ای (۱۶۱) ابطای  
شد صحرائی پر درخت بود اما تا بجای شهر توران رسیدیم آب و آب کرده سواماریک نندازگام  
پاین آمدیم علیحدت و کینورمانوال *Victor Carverman* تالی بادشاه  
ایطالیانو آب پرش هو سیر و تبعه برنش آمد در بستره مباد شاه که دو سال در اسپانوز سلطنت  
موده بعد استعفا کرده بود و سومن کنی صدر عظیم پیوسته نئی و نوشتا و زبرد و خارج برنش کینیا  
پس تنومی بادشاه که مرد بسیار معتبر بنج است پس سال ایطالیاست و در سوزان بگری منعب را  
مردفت هم که بادشاه در جنگ روله شد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند  
و صنایع الدوله که جلوانه بود با سایر صفا جنبدان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند  
باید شاه و شاه زاد با دست داده تعارف کردیم بعد از بادشاه در کالسکه رودخانه ای نشسته  
را ندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیاد می از زن و مرد در کوچه ها و بچرها  
بودند که جها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارند و زبان کوچ که عبور میکردیم هست  
کوچه روم است اول میدان که جکی رسیدیم که انش پس بازار است مجسمه چو دنی روی آب  
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است  
مجسمه سربازی از مرمر با چرخ در وسط این میدان بود که ایاتی نو مبار روی بعد از آن ای خورشید  
از دست استریه شهر توران داده اند رسیدیم عمارت پیاده شده ما پادشاه رفتم بالا بلایا بودیوه  
راهرو پاهمه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت رانکها خوب و مسواک روی کله نهایی مرمر  
روی دست انداز پاکت است بود که از سر هر کجایان چند حقه ریخ از مرمر آورده بود بسیار قشنگ  
از اطرافهای متعدد و در نو کدشته که همه مطلقا که روی مذکور است و همه پذیرفت و بها  
از پردهای نقاشی بسیار عالی و تخت و میز و صندلی و بنجر و در همه که بادشاه همه اطرافهای  
منزل مارانشان دادند و در اع کرد و رفتند با هم بعد از چیده همه منزل پادشاه که در همین عمارت  
باز دیدیم چند دقیقه مانده بستیم لباس را آورد و راحت رسیدیم می این شهر بسیار گرم است

پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بود و محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هرگز  
 میل نماند آن شهر نذر نذرستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بنسبکیقتند از شهر و عمارت  
 مردم بسیار همیشه مجواهم در شکارگاه و کوه با شمس پادشاه قریب شصت سال میشود اما بسیار باطنیه  
 و قوی و معلوم نیست که من هستند و بعد سی سال دارد پرس آمده به بیت و هشت سال دو دختر  
 دارد یکی زن پادشاه پور فعال است و شمس پاری و دیگری زن پرس ناپلیون است شمس پرس  
 کلوتیلد *Clotilde* زن دوک و اوست که همین آمده باشد  
 چند روز است بسیار ناخوش است نمرش هم در اطاق زیر عمارت است سه پسر کوچک دارد  
 یکی شیرخواره و دو تایی دیگر بن سنه و چهار سال و اینها شان هر روز در باغی که جلو عمارت است و در  
 سیکر و اندر یکی از میدانهای شهر خواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی محبت رودخانه بودند  
 انهای دست راست شهر میاید آن طرف رودخانه کوه و جنگل است و تکلیف خانی بسیار خوب  
 نوی در با ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سریکی از اینها که از همه بلندتر است  
 کلیسای خوبی ساخته اند که شمس سوپر کاو و دفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر  
 تا کوههای الپ بلکه است مسجد میو و پیادین شهر بسیارند بسیار بنای عالی است یعنی میو و پیادین  
 سمول ایتالیا جمع شده بشتر اکت بسیارند هنوز نام تمام است روز جمعه عیبت و مهم  
 در منزل بودیم بعد از نماز پادشاه آمدند همراه ایشان غنیمت با سلجیه خانه که در همین عمارت است اسلحه  
 از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد  
 دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده و او داشته و آدمی که اسلحه قدیم  
 فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاجه از اجداد و پدران همین پادشاه مثل  
 و غیره در آنجا بود شمشیری انالیون اول که در روداع شهر فونشن بلو پکی از سر قیابان ایتالیا که در حد  
 او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد در از تیر بطور نیزه خیلی گشتم جمیع اسلحه را تماشا  
 کرده مراجعت منزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

رفتم در تالار بسیار خوبی میزبزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی  
 آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا بخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من نیست  
 که نصف شب شام خورده بذا فاصله بخوابم و همچنین سپهر عمومی پادشاه که او هم بواسطه همین حادثه  
 شام نخورد و میبخت هرگز شراب نخورده ام آب سبج را بیشتر دوست دارم سپهر عمومی پادشاه  
 ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفیدیشش کویا شصت و پنجاه سال باشد اما بسیار باغبیه  
 است همراهان ما سوای آنها که بویین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب کرا  
 بهای برسم یاد کاری برای ما فرستاده بودند از قتل تصویر است خاتم سازی کار ایطالیان که مرکبات  
 مبالغه کراف قیمت دارد و این صنعت منحصر است ایطالیان این خاتم سازی و خلی نجاتم ایران  
 ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا رنگها معدلی الوان بسیار خوب بسیار زیاده خیلی نادر است  
 میسر بسیار بزرگ خاتم تفنگهای سنگاری بسیار عالی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شعبیه و خوب سا  
 بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوکن جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای  
 خوب بود بصدور عظم و شاه زادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را با اتفاق پادشاه  
 بتاشا خانه رفتم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطرافها و همان اسلحه خانه گذاشتیم داخل  
 یک دالان قنک طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتاشا خانه در لرا اول نشستیم  
 بسیار تماشا خانه قشکی است نه بزرگ نه کوچک چمبرته چراغ کا زریا و جمعیت زیاد می هم بود  
 خواندند و قضیه ندیدند پادشاه رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو اکت یعنی دویرده نشستیم  
 خواننده بود همش او برین ~~در این~~ بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل ترکی دنیا  
 است و شوهر دارد و دور و نزدیک صحبت خوانندگی بظن میرود برخواستند آمدیم منزل شهر فون  
 دو بیست نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود  
 روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخاستیم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد  
 رفتم اطرافهای عمارت را شده پردههای بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتم کتبخانه پادشاه

که در مرتبه پانین عمارتست و دیدیم کتاب زیادی بود و وضع کتابخانه مثل الان طولانی بود  
 بعد بر کشته رفیقیم بالا باغ عمارت کشیم بعد رفیقیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ تومی قفسها  
 تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرک رو باه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت  
 زرافه ببر پلنگ خرس سیاه قبت که حیوان عجیبی است و رفتنی مسمون زیادی بود انواع شکارها و  
 کوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یوز شیر  
 شنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند سیاه مقبول دیگر مسمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه  
 میداشتند آدم هم عتیواست نزدیک بروند آنهاش مثل بر سر بسیار بزرگ ریش زرد موی  
 همه سرخ کوهنا آبی خط خط سمش مانند ریل است که از او آتیا آورده اند آیدیم بعمارت یعنی چون از پله  
 زیادی بر جفت باید بالا رفت از باب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت  
 نشیم سچاند کم کم با کمال راحت رفیقیم بالای عمارت منزل خود مان بعد از دقیقه گفتند  
 پادشاه آمد در اطاق معطل هستند با تعاق رفیقیم سوار کالسکه شد همه شهر را گردش کردیم چراغان  
 بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بودند زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفیقیم میدان مشق را  
 که دوران همه درختهای بزرگ بلوط و چناران خوبیت گردش کرده از کوچه که نشیم یک کوچه  
 طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برود خانه پومیر سد انظرف رودخانه  
 روی کوه و تپه انشباری خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از انشباری بر کشیم منزل  
 من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر عظم و ممبر شکار و رفیق و اجدان پادشاه که همش  
 میور تولینان است رسیدیم منزل پادشاه زن معبره که داشته مدعیست فوت شده است  
 و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی گرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زن نشان بجا  
 بود کنار دریا رفته بود که باب دریا استحمام کند جو ابری باو تعارف کرده بودم عکس خود را  
 برای من فرستاد توسط امو *Mrs. Sakhano* منشی خاصه پادشاه که سپر عمومی همین  
 زن است و پادشاه میقتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است

دو شکار هم میگفتند زخم زده است از این نین بکث پسر دارند که در سواره صاحب ۱۶۵ (الطالبا)

منصب است و یک دختر که بسزایکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حال او بیوه است

روز یکشنبه عرّه جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم بار

آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیده ام پادشاه آمدنشست \*

حجت کردیم بر پسر پادشاه دوم پادشاه هم آمد زش با نظور ما خوش است و لیچمد در روز شنبه

به بیلاق برای پدیده ای مایه شاه گفتند شکاری زده اند قوی تالاست به بیسیزین خبر در

ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بود دیدم از نوع بهمان شکار پدیده

که در باغهای انگلیس دیدم نوعی زغال است که کوچک است رفتم با این همه که سکه شده پادشاه

هم بود رفتم بخوارانجا سکه نشسته تران بسیار خوبی بود همه را با پادشاه و همیمن یک

تران بسته اند همه کلسکه هم به پیرا و دارد مثل کلسکه می بخار محکم روس است پادشاه

و همه ارکان و اعیان دولت اب که زیاده بود تا زین راه افتاد عمارت کرده گندم

طرف دست راست شهر همه کوه است تلکات عمارات بسیار شکست در روی کوه

ما دور با که همه جنگل است ساخته اند کلسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست

دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت تم زه رسید

بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اول شاخه زرت اینجا بسیار بلند است تا اینجا

وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میخوردند اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم

خوشه بسته اویران است از هم آرد کرده میخوردند و نوع زرت و یکساقه بود گندم و چهار آرد

کرده بودند درخت توت ابریشم زیاد می در حال شهر میلان دیده شد بر شیره ایشیا بخوبی

معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود زچند رودخانه بزرگ

و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانههای بزرگ دونا دیگری تور او سنیب و شیلیو بود خلاصه

را ندیم در شهر سانتا *Santia* ندره استاد گفته که حکایت در برشته که



استریه افشا و سالها هم او سلطنت داشت و شاه زاده کرمیلین بر او را پسر طور حالیه ۱۶۷ ایتالیای  
 استریه که بالاخره امپراطور مملکت کوزیک نیکی دنیا شد و آنجا او را کشتند درین شهر و مملکت  
 از جانب امپراطور منتهی بایب السلطنه و بعد از شکست منتهی با حال اجز دولت ایتالیای شده است  
 خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالائی کلیسا که جلوه عمارت است برخواستن اول فیتیم تومی  
 کلیسار و ریکیشنه بود جمعیت زیاد می از مرد و زن آنجا بودند قدری کشتیم از تومی کلیسار راه است  
 پیه میخورد میرود بالا با ولعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دو بیت  
 پنجه سنگ و باریک و حج حج است بعد از آن هم با بیاد پشت با جمای وسیع دارد و از آنجا باز  
 بله بای خوب بالا دارد از آن بالا کوههای الب و سنت بر مار که ناپلیون اول قسطنطنیه  
 را با ایتالیای داخل کرده بود پیدا بود کالسکهای سنجار که دو د میگردند و از اطراف داخل شهر  
 سده پیران می افتند از آن بالا بسیار صفاداشت و وارکت تر یوسف که ناپلیون اول در فتح  
 ایتالیای بدون شهرتیا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر میاومی برده است و بسیار  
 نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر توجه پیدا بودند تمام  
 این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استاد می در  
 صفت حجاری است در آنها کار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا استاده  
 نشسته اند و در و ساخته بعضی ابر حبه از دیوار و بنا و بعضی را حده بدیوار درست  
 کرده اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را هر دو آه  
 ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند تجاری میگردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول  
 تعمیر و نو سازی هستند و میکنند صد سال دیگر تمام میشود تومی کلیسا ستونهای بزرگت عجیب از مرمر  
 دارد و سقف کلیسار از مرمر چنان بنیت کاری کرده اند که عقل حیرانست و آنقدر سقف  
 بلند است که شخص بسناده نمیتواند درست نگاه کند مگر با محرابها اشکال خوب همه چیز دارد  
 اگر کنیز حجار قابل دیده العزیم اوقات و صفت خود را صرف ساختن یکت جعبه کوبی از مرمر





هم که ششم از همه بزرگتر و دو خانه او در است که از شهر ورون میگذرد آب کل آلودی داشت  
 بشر بکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و تهریم در دامنه کوه افتاد است و بعضی نهنای  
 تنگت روی کوه ساخته اند که بسیار خشک است کوه هم سبز و جنگل کمی دارد در سر شهر که  
 کالسه بخار میآید جمیع اهل شهر با سوار و سوار و حاکم صاحبان بستانها و امثال آنها  
 چپ همین طوکوه به طرف راست تهریم میآید چنگه بود بر دست و کوه کوه سوار است  
 چپ کم طوکوه شده و در اغلب کوهها چنان بودیم که در مغازات میرا چو چوب ساخته بودند  
 طور غنچه مایه بود به بسیار بزرگت نسبی بود که در همه طرفش کوه بودی بود به کوه  
 تهریم بود چون داشتند اردو نایه نوک را در تهریم بزرگ بود چو چوب  
 و بر این بود و غنچه زیاد بود در جزیره و ساحل و در کوهها و کوهها و کوهها  
 و بر این کوهها و در کوهها و در کوهها و در کوهها و در کوهها و در کوهها  
 در کوه چو چوبی خاک منسوب با ستیزه زین کوه چو چوبی که کوهها و کوهها و کوهها  
 در کوه واقع است که از آب دریاچه تهریم خیزد و تهریم در کوهها و کوهها و کوهها  
 در طرف دولت همیشه اینجا است رقله شبستان تهریم کردند و کوهها و کوهها و کوهها  
 قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میان چنگه و کوه واقع است در طرف تهریم و کوهها  
 باستانیهای محکم دارد و تهریم ریادی اینجا است و در کوهها و کوهها و کوهها  
 رود عظیم او در تهریم که از پهلوی قلعه میگذرد و در کوهها و کوهها و کوهها  
 قدری از قلعه بالا تر بود رسیدیم اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سر بزرگ سواره  
 و اهل تهریمه اینجا بودند بعد کالسهها از همان راهی که آمده بودیم گذشته از قلعه و شهر و کوهها  
 گذشته ایستادیم بر راه سالیبورخ و النبورخ و در جلوه تهریم که رود و در غنچه زهر  
 میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم بهم رودخانه ایستادیم حاکم کوهها و کوهها  
 و دره و کوههای بلند در تهریم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها و کوهها و کوهها و کوهها  
 ۱۵۹

و چنگل میشد و کاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشد که از دره دیگر  
میاید پلهای متعدد روی رودخانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هر چه پیش میرفتیم  
زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفعتیم سجاسی رسیدیم  
آشش لاکه سرحد دولتین ایتالیا و استریه است در استامپون آنجا کلسکها اینساوه نامورین  
و همانداران اطرش بحضور آمدند رئیس همانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است  
منصب نظامی هم دارد آشش کمت دو کرونیل *Comte de Gramville*  
و میوبارب مستشار و دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد نامورین  
ایتالیا که رئیس آنها کمت پایلی بود آمده عرض شد نصف این استامپون مال ایتالیا و نصف  
دیگر مال استریه و سر بار برود دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از سه دقیقه راه افتاد  
بسرعت رفعتیم همه جا بار کوههای بلند و دره درودخانههای عظیم بود و از دره هر چه بالا تر  
میرفتیم کوهها بلندتر و چنگل قوی تر میشد قوی درها همه درخت انگور با چفته بود زیر چفتهها ساق  
بسیار خوب داشت آبادی و دیات خوب قشک در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت  
استریه در دامنه این دره ساخته است که قشون دشمن مجال است بتواند ازین دره عبور کند  
نوب زیادی بالای قلعه و باستانیها گذاشته اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی درین  
دو قلعه هستند هم قلعه فراتر است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر ساپورج که منزل است  
خیلی زیاده است که اگر منصل برویم فردا عصر اینجا میرسیم خوب با استامپونی رسیدیم کلسک کیست  
سخا استناد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منم با این آمده نظمی که ابستا  
بود بدو زن از آنها و صاحب منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردیم و مسوکر شش معلم علوم تو سجان  
که سه معلم مدرسه دارالعلوم طهران بود که محقر حسن خان سپهر سپه دار و محمد صدوق حاج  
از ساگرد بای خوب او بستند اینجا دیدم قدری پیش سعید شده است بنده اش بسیار خوب است  
بعد از نیم قوی کلسک حارس و محقر و همراهان بعد از شام آمدند راه آنها دیدیم اگر چه تاریک بود

اما معلوم میشد که رودخانه زیاده است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کو بهای بلند چنگل و <sup>(۱۶۱)</sup> منسه  
 دره تنگ و راه هم سر بالا بود و در این بین رعد و برق شدید شد باران تندی آمد شام خود  
 خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صد او همه زیاد می شنیدیم معلوم شد که کالسکه شهر البورخ  
 رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبان همه حاضر شده بودند چنگل  
 غمگین بود بعد از خلوت شدن خوابیدیم صبح که بیدار شدیم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه راه  
 افتادند باز خوابم بود و ساعت برخواستیم جهت پوشیدیم در نیوقت در خاک المان <sup>است</sup>  
 باویر *Baiver* بودیم صبحگاه کردیم مثل بهشت بود کو بهای بزرگ چنگل و  
 درختن سرو و کاج چنگلی زیاد زمینها همه سبز و همین گلها می زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان  
 بود صبحها دگره مثل اول بهار بود و رودخانههای زیاد که از شعبات و انوب است و بدانوب می شود  
 همه جای حاصل هنوز حاصل انجا در و نشده بود پیش سرو و سیلاق است باز رسیدیم شهر و در خصم  
*Basel* که از شهرهای باویر است و از انجا با پای سخت باویر که مونیک است  
 با شهر البورخ که منزل است راه مساویست که تا برکت ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است  
 قدری کالسکه ایستاده روی بسا البورخ روانه شدیم همه جا از جاهای به صفا و جنگلهای کاج  
 گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستان سیون شهر تروستن صحبت  
 زیاد می بود با یکی از اربالی المان که فرانسه میدانش صحبت کردیم یکی از اربالی این شهر چوچی از  
 از سابقه درخت ساخته صنعتی کرده بود و با او داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم صحبت  
 این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وار در رودخانه ساتر رسیدیم که سرحد دولت استریم بود  
 و متصل شهر البورخ است از پل گذشته وارد کردیم اهل شهر و سر بار نظام حاضر بود  
 شهر خوب خوش هوا نیست در کنار کوه چنگلی واقع است چهارده هزار نفر صحبت دارد  
 ناپلیون بیوم با امپراطور حالیه منسه درین شهر طاقات کرده بودند معدن نمک معروفی  
 دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت رسیدیم عمارت خوبست بسیار قدیم میدان کوچکی

۱۷۲ در جلو دار و حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد  
کعبه ها و حمامخانه دور میدان است اغلب راه امروزه و دیروز از خاک بترویل منهدم بود کوهها  
آنها را به این سبب میگویند از میان بسا بسورخ و نیست و پنجاه فرسنگت بیشتر بود که  
در بیت و سده ساعتی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشما بوده و اینجا \*  
مظنت میکردند و همین عمارت که منظر داریم از بنا بای آنهاست کوهی چنگل و سبز  
بسیار واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشما در ایام سلطنت خود برای  
سازش ساخته اند و یوار محلی در وسط کوه کشیده اند یعنی یکت سنگ بزرگیت که آن  
دیوار در وقت آن سنگ ساخته همانجا نهای خوب درین شهر است بخصوص یکت حمام  
سازان و در سبب میگویند امروزه در سرحد ما و پروا طریش قلعه دیده شد که توپ انداختند  
عشیرت و نسیب بعضی مجوسین بود و یک راهیم با این قلعه میفرستند روز سه شنبه شوم  
سازان با پدرشت بشهر وین پی سخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیت  
مهم در وقت شوم چون که میبایست راه است که در ایام سلطنت کشیشما ساخته شده است  
لفظ شوم در زبان آلمان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه ای شده را ندیم شاه زاد با و غیره  
بهم چشمه آمدند و قدری گرم بود از شهر گذشته حیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه  
از میان رفت تا باغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جا های دیگر درخت چنار زیادند  
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از  
چنار ایران است اما در رنگ تفاوتی ندارد و خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بودن  
و مرد شیخ و تماشاچی زیاد بود این باغ بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در  
کوهی واقع است چنگل و سبز چمنهای خوب چمنهای آب صاف مقدار زیاد منهدم کوهها پرون می آید  
در سر بر چشمه یکت جانی مثل حوض آبشار و پاپیون *Pavillon* یعنی کلاه فرنگی ساختند  
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بهر بای عریض میریزد آب سرد کوار ایست مای غزل لای ایران

آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجایابی بسیار خوب رسیدیم که باز <sup>(۱۷۳)</sup> <sup>منتهی</sup>  
چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی چاهها مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی چاهها  
جهه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیره که بزبان فرنگی *Robinet* رومینه  
میگویند پدید شد هر شیر را که میگرداندند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب محبت  
مشاکت حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن  
که باز میگرداند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه  
میرسید باز کم کم پائین میآورد و با اختیار خود شخص است اگر بخواهد بپست زرع تمام تاج بالا رفته  
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بچند درختها بنامی ریخت ریخته و اطراف  
و الا انها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین درختها بنام توی ریخت همه  
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبارشیه منبع فواره بار باز میگرداند  
از اطراف زمین و درختها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تازگی فرار مبداء خیلی  
تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند بوی  
ایضا سرد و یساق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی با چوب ساخته  
در آن طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بجاری مشغول بستند یکی میرقصه  
خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب بخورد و بهمه وضعی زیاد  
ساخته اند این دستگاه هم باز در آب چشمه بجزکت میآید چچی و شیرینی با اسباب کوچکی داده  
که نادرست زده اند مردم این شهر بجزکت آده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا  
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر و لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک  
پشت را محازی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده  
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این نسبت یا میلی است از بلور که بدهن  
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم پدید و معلوم میشد که آب است

باز که دست بر میداشتنه مثل میل بلور میشه خیلی چیز عجیبی بود دیگر در نعل نیز برای نمونه و  
 تاشا و بازی کارخانه چینی سازی و خلاصی و خرج چاقو تیز کنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای  
 کوچک و خرج و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها  
 از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون  
 باید در ساعت معین بموارد کالسکه بخار شده برویم باین زیاد از آن نخبه هستیم تاشا کنیم حرکت  
 بشهر کرده یک راست رفتیم بکار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا دین  
 باراه آهن بهفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورغ میخواهد مرخص  
 شده برود برخواستیم و هم کالسکه آید با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد از اندیم این  
 راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه یتهای قشنگ سبز و خرم و جنگل بر سر و کاج است  
 بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زرد می حاصل نونی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت  
 اما طرف دست راست بسافت زیاد می بگو بهای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا پشته  
 و درهای کوچکی آبادی حاصل بر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود بودیم  
 معتدل گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استایه ناک کالسکه میایستاد همه جا استقبالین و سر  
 باز نظام با موزگان بودند در شهر کتر که کالسکه ایستاد و استایون زن و مرد زبادی  
 جمع بودند پایین آمده نشون را دیده بعد رفتیم توی اضافی که برای من منجین نموده و نهار حاضر  
 کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت عکلت مننه در حسن و مقبولی سر آمدید محکمت است  
 خاصه همه بان که نهار خوردند بکالسکه نشسته را اندیم حالت صحرا همه جا بهما نظور بود که نوشته  
 شد بلکه بهتر شهر کوچکی رسیدیم که همش با لباس *Khanik* است قدری ابر  
 که سفید رود خانه عصر و انوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد  
 دو روز مندیج بعد از آن شهر شهر سن بولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا  
 و در سنه بسیار عالی دیده شد که مال کشیهماست بسیار جای خوب خوش مسطری باید باشد هر چه

نزدیک شهر و نیمه میشدیم شهر را و آبادیها بسیار خوب و عمارات بیلاتی عالی در دره ها و در امتداد  
 کو بهای جنگلی و جابای با صفا دیده میشد و وضع خانها بسیار خوب بود و در خانگی خوبی در راه بود  
 نزدیک غروب رسیدیم با ستایسون پانزگت آنجا کالسکه ایستاد و علیحضرت امپراطور منته دم  
 در کالسکه ایستاده غلظت بودند بانو آب ولیعهد و شاه زادگان که تا دو فرسنگی شهر با استقبال آمده  
 بودند پائین آمده دست دادیم هم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francis Joseph*  
 است که از خانواده باسبورغ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است همش در انو اشارل  
 سنس شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کت و دو بلکار و بارن شلخا که هم فار  
 که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از  
 تعارفات آمدیم کالسکه شجار من بودم و امپراطور و صدر عظم و میزرا ملکم خان و بارون شلخا  
 و کونت و دو بسکی وزیر مختار منسه معتم طهران و کونت کرنویان جهاندار را ندیم منزل مادر نصر  
 لا کسا بنورع است که ماری ترزنگه سابق اطرش ساخته است بشهر و بن خلیج مسافت دارد  
 منزل امپراطور قصه شو بنورع است که بشهر نزدیک است چون هوای شهر گرم بود از آن حسیه  
 شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لا کسا بنورع چند خانواری مانند در اطراف قصر بود  
 خود قصر عمارت مست مربع دو طبقه میان عمارت حیات و میدانی کوچک دارد و همه تکله های  
 عمارت بهم راه دارد شاه زادگان و علاءالدوله و حسعلی خان و زیر فواید خدای در راه  
 در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی ما جینا باشامی خوب و دریاچه در در خانه و چشمت در جلوه  
 همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان در دست  
 خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است همین است  
 هم دارند بسیار پسر بود با تربیت سیرین خوب همش در لاف شاد و جوانی که نشد  
 زادگان است و لویی و کیتور ایضا از شاه زادگان و کنت آنرا سی صدر عظم و متر با و سایر  
 و زرا از نظامی و قلمی بعد از هم صدر عظم و شاه زادگان و غیره را معرفی کردیم بعد از آن  
 ۱۷۵

شاید اذکان و غیره که پیش بروین آمده بودند همه را دیدم شب شام خوروه خوابیدم  
روز چهارشنبه چهارم اموز رفتم بعمارت شونبرون بیاز دیدم پراطور باراه آن  
نیساعت راست بعد از قری نشستن و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم  
روز پنجشنبه پنجم صبح برخوایسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن  
تکن بود حکیم پولاک که قدیم در طهران محکم علم طب و چند سال هم حکیم ابائی محضه من بود بجز  
آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال آدم خوبیت قدری پریشده زن گرفته جنیدی میسر رفت بود  
در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم منم بزرگی دیده شد مثل  
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد در چیده بود و بی زیاد داشت قدری نان گریخته  
نازیمای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دوست سال است این ناپهیا درین دریاچه بسته  
باغ و جنانا بنا خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریا  
چه جزیرهای خوب بود قازو حشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیاد می تماشای  
آمده بودند اینجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه کردیم عمارت که لب دریا  
است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم جیبی دارد آسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که  
سراها و همای مفرغی درخوس و غیره است درهای آبی محکم دارد به معنی این عمارت و قلعه  
بعمارت و با و جادو کر با و اجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده دست از چند  
در داخل شده با طاقها و الا نهایی غریب رسیدیم به اطرافی در امر وی باریک در  
داشت بک حای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده را مثل زنده با پوست و چشم  
روی سکوی گذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشاند و مثل مجوسین زنجیر کرده  
بودند و زیر این اتناق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این مجوسین حرکت  
میکرد اگر شخصی تهاولی جنود در آن جای باریک این حرکت مجوس را به بیند یقینا و اینه میکند  
جانی دیگر دیده شده در مسقف که مجبمهای مرمر بزرگ اجده این امیر پراطور و پادشاهان



مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب تجارتی کرده بودند بعد که هر چه اطاق از کوچک (۱۷۷) و بزرگ و بالا و پایین دیده شده همه بسیار مهیب و دلنگت و خفه بود یعنی قصر پلوانان همین طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پلوانان را که همه از آهن است با دهنهای مقوایی پوشانده و سایر سلاجهای قدیم را بسقف و دیوار با او نخته بودند اطاقهای تو در تومی مهیب یا داشت مثل ظلم زکوله بود و دماسه و شامه جادو که در افسانهها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعد از روشن مراجعت بجمارت کردیم صدر عظیم و خیره که با کپور زیون شهر رفته بود از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز من از لیه هم رفته قدری نشینیم صحبت میکنیم و لیه با وجود صغری بسیار با تربیت و دل چسب جوانست در دولت از امیر طور خوب یادگار است. روز جمعه شانزدهم امروز بعد از نماز عصری از شاه زادگان بمنده بدین نامند که اسامی آنها این قرار است یسر یا دستانه سابق با نوور که حالا با پدرش در مملکت مسافرت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است همش اینست او گوست یکی از شاهزادگای باویر همش از تولد دیگران شده زودای ساکن و بیاد همش هرگاه دیگر از شاهزادگان در تبرج همش تا که نیلین بعد از نماز عصر عظیم دولت استریه گت اندر حضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از و ایچی که دولت کلیس که همش بوکنان است و بعد ایچی کپور دولت عثمانی قبولی پاشا بر حضور آمد بعد از آن سواره کالسکه سوار شده را دیدیم برای قصر شو برون که شامرا همان رسمی در سمر میر امیر طور رسیدیم بکار آنجا از پله بالا رفته کالسکه ایسی حاضر بود سوار شدیم شو برون مقصود است و خانهای آن وصل نجابهای بیرون شهرین است چند از شهر دور نیست قطعه شو برون عدد نفوس و خانوادش کمتر از ورساخل و پوسته ام برلین است جلوه عمارت امیر طور میدانی بود کالسکه تا دم پله تومی دالتان عمارت رفت امیر طور با این پله غنظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاه زادگای منند و همان و برادر امیر طور و خیره بودند مدتی ایستادیم امیر طور عذر خواهی کرد که چون پسر دوم

(۱۷۸) پادشاه هولاند که اینجا است اورا هم بشام وعده خواست ارسیده است ازین جهت  
 سر نیز رفتن دیر شد قدریکه گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید پس الکسندر است رفیقیم  
 سر نیز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بر می و مسطرا کرده اند سفش هم نفاقی  
 هست که گویا روی کج نقاشی کرده اند همه اطرافها و تالارها ساده است چندان اسباب کج  
 اندیر و با و اشکال و غیره ندارد و بعضی پردها از سر گذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و مار  
 ترز و غیره دیده شد جلوان تالار باغ است کلکاری و چمن و گیاهانهای خوب دارد همه  
 برکت در چمن طرفین خیابان را با باغچه چیده مثل دیوار بنر ساخته اند آخر باغ تپه بنر بلند است  
 تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف باغ است پایین تپه قوی باغ  
 حوض است خوارهای بلند میجدانها همیشه بلکه هر وقت بخوابند بنهارا باز میکنند شام خون  
 موزیک میزد بسیار طول کشید بعد از شام رفیقیم با طاق دیگر انتخابی که سر شام بودند همه  
 ایستاده هر کس با کسی صحبت میکرد پرسش موهن لوه *Hohenlohe* هم که از اکابر در  
 خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوب است اینجا بودند نشان صورت خودم را  
 که مشکل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفیقیم سر راه آهن منزل رفته خوابیدم شب  
 باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زغینا را تر کرد روز شنبه بیستم  
 امروز باید برویم بشروین و تماشای اسپوزیون صبح برخاستم هوا بواسطه باران دیشب  
 و ابر امروز که از افضلات عینی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شنبه  
 و کرد و خاک راه بشرفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رحمت پوشیده سوار شده رفیقیم  
 همه همراهان در رکاب بودند باره آهن تا شهر از یک ساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود  
 هوای خوب چمن سبزه کلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیاد می فوی حاصلها بود و نزدیکتیم  
 رسیدیم چون شکردین در کودمی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر بد نیست یکطرف  
 شهر تپه و کوههای تو برون است شهر در پای آن تپه باد در محل بسیار کودمی واقع است همین

جست هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد و بواسطه  
 کودمی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچهها همه سرزیر است رودخانه و انوشه اند  
 کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه راهزدستی ساخته و داخل شهر کرده اند از رود سن پاپس  
 بسیار کوچک است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنیت  
 اهل شهر بیشتر آب خوردن بد داشته و از خوردن آب و انوشه که بکثافت از شهر میگذرد  
 اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانههای بیوفی کوچهها  
 و چشمهها بزرگ عظیمی کشیده بشهر میآورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند بسیار دیگر  
 تمام میشود جمعیت شهر بین شصت هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره  
 دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه ای شده همه جا از توی  
 شهر و بولوار می که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر *Belvedere* که  
 عمارتی قدیم است و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند که ششم و از نزدیکت ارسال یعنی جابنکه  
 اسباب قورخانه میکند از آنکه دیوار بزرگ و برج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه  
 و انوشه گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود  
 بعمارت اکیوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چین است قوه خانهای قشنگ از چوب  
 ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیاده بود تا رسیدیم نزدیکت اکیوزیسیون از اول عصر  
 تا اینجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شتر ناخوشی و باد گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه  
 به سیاحت رفته اند و پاریون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکیوزیسیون است  
 شدیم میزنهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم با اکیوزیسیون محو  
 بزرگ است چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کشیدند و در بسیار بلند و سعی است خیلی بنای عالی  
 باشا شایسته پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطلاق مدو  
 و بازارها و غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این کشید بزرگ سایر بازار بافتن میشود

(مفسر) هر طرف اطراف این بازار هم مدور است دوراه اند شده دارد باقی بسته است و زیر  
 کسب بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میرنجت جمعیت زیادی قوی کسب و پیشرفت  
 بود و برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانهای و جاهای مخصوص داده اند مثلا  
 دولت فرانسه بک بازار طولانی و دو بازار دیگر در همین آن دارد که متاع دولت خود را از  
 هر چه می ماند فلان در حین جنگی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با بک خشک  
 آب یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان مجال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه  
 است از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچه های سخی ابریشمی آینه بلور  
 اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول  
 مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریس جا و اسباب زیاد دارند دولت  
 هند و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند اینها  
 شهرت دارند و با همه بخور گردش کردیم تا رسیدیم بجایکه متاع دولت ایران را گذاشته بودند و با خود  
 بسته ماهی ازین حکم شد که متاع و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و  
 اسباب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس حسلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم  
 چون امیر طبرستان ما خوش و در سیاق است امیر طور میخواستند بروند سیاق و داع کردند  
 در چند باره همه بازار را گشته گرانند و کت قطنین برادر امیر طور بر روسان در بازار  
 هم بسیار شاد و خرمیت ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال  
 شدیم و در دیده بود دولت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از نیکو ذایف بد بطریقه  
 آیرانه و رفته آنچه که گشتی بگشتی دیگر میخواستیم بروم زمین خورده باقیم زیاد در آمده است  
 معذوم بود جسمی هم در راه بود و خلاصه بعد از اکیسوز سیون بیرون رفته عماراتی که نمونه  
 از زیارتها بک ساخته اند تماشا کردیم بک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از  
 مناره بکست شمرند و نمونه خانه اردو دولت عثمانی و بک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بنیادیکر عثمانی در سایر دول مذیدم رفیقیم بچارت ابران خید **مجلس**  
 پله بخور و کینفر بنا استاد اسمچیل نام و کینفر بخار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده  
 بودند بسیار خوب اعمارده برآمده باین زودی بهیچ عمارتی ساخته اند جنلی حاجی حسین بود بخار  
 و بنا حاضر بودند تا زبان عثمان را هم درین سه ماهه حزب یاد گرفته است این بیشتر با بخت  
 شیر کینفر بنشیند پیش اکیسیر زسیون در حضور ما بود بعد رفیقیم بنا بامی دولت عثمانی در مصر  
 بنا کرده بود که لسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته در عمارت  
 مستقیم با بنیادیکر عثمانی که در آن زمان در آنجا بود شده بمنزل آمدیم الحمد لله  
 لغاتی بسیار خوش آمدت حج این که پوزسیون از دولت است بخت کرد و خرج کرده  
 اند بعد از سه ماه دیگر که برچید میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده و  
 میشوند سه گز و دینیم با بد دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند  
 از آمدن رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت و دولت میرسد این امیر **اطور**  
 متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فرودیناز *Ferdinand I*  
 اول که عموی این پادشاه است امیر **اطور** بود از سلطنت استعفا کرد و حالا هم برنده  
 هشتاد و سه سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ طرش است زندگی میکنند  
 سلطنت به برادر او که پدر امیر **اطور** پایه است میرسد از آنجا که سلطنت را او به  
 پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در دین است تا استان درین که بدانی است  
 میرود حالا که آنجا است روز یکشنبه **کشمه** است و روزگاری بد است که خدای  
 با کالسکه در باغ و باقاین در دریا چینی گردنم صدر چشم و میرزا مالک خان هم نومی و  
 آند غروب بمنزل رفیقیم صنایع الدوله و محقق رفیقیم در شهر بود که یک فرسخی این شهر است در  
 جا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برزی بعضی امراضها خیرافع است بخصوص برای خونی  
 و غیره درین فصلها خوشها برای معالجه آنجا میرود روز دوشنبه **کشمه** است و جمادی

امیر عصر امیر طور مارا دعوت بکار کرده اند و بعد از سگار بقصر شو برون برای شام خورد  
 طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتم بجا رفت و قصد بلهرون از کالسکه سوار پیاده شده  
 بکالسکه بسی سوار شدیم امیر طور رفته بودند بکار گاه ما بهم رانده از و بات میلانی شهر و بنا  
 که ششم این چند دهه که شمرده میشود میلانی اهل شهر است بعد از شو برون ده هفتاد و هفتاد  
 بیت زن بعد از که شکار گاه امیر طور است راه طولانی بود عمارت و عمارت خانه در بین ما  
 زیاد است رانده ما از آبادیها گذشته بخیا بانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم  
 بجایی که دو جنگل را بجه کشیده بودند بجه کنان سخت سیندر نکت بلند از لای بجه خوب بسیار  
 بر تخته خوب طباب چنان چوبی داشت که بجه بکویه داده بودند بسیار خوب چیریت بر می داد  
 خاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ بجه کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم به  
 امیر طور پیاده با سگار چپا این داده لباس سکاری پوشیده پری بگواه زده اند و قره بقره  
 که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و در صندوق را با برکت درخت کاج پوشانده اند  
 بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشین باین طور ساخته اند و در بر یک سته  
 چهار تنگت کلوله زنی تیر با کلوله زیادی گذاشته و در بر یک هم دوسه نفر از اگانم  
 نشسته اند که تیر عبیدارند خواستند از کالسکه پیاده شویم امیر طور مانع شدند ما با کالسکه و امیر طور  
 و دیگران پیاده رفتم تا رسیدیم دم که که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما بختن کرده بودند  
 پائین آمده رفتم بالای تخته ایستادیم امیر طور بکنه پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امیر طور را  
 که در کنه ما بود پر کرده مشغول شدیم میر سگار امیر طور که از اهل جات و همش کونت ویرین است  
 مردیست بنفاد ساله و از سیری کوشش سنگین و حتمش که نور شد بجا بود قدری صحبت از سگار  
 های ایران و امیر طور کردیم وضع سگار آنها از این قرار است اول گفتیم که بجه زیاد می کشید  
 بودند آن بجه همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم بجه بود از آنجا که  
 انشته بودیم تا بجه و بروسی قدم بود روی از بجه بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول خروج سگار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بعد چنانچه نفع از جنگل سگار (۱۸۳)   
 بار انده دسته دسته که بردسته بعد نسبت الی سی سگار میشوند از در این تخریب حاصل   
 میکنند یک دسته که داخل شده آند از ده قدمی تفنگ چپا میکند و بتای شلیک میکند   
 و متصل آنها را با کوله میزنند اگر درین که زدند در کله دیگر همین طور تا آخر که راه زیاده   
 این حیوانات میدوندند که مغزی پیدا کنند و هیچ مغزی ندارد همه کشته میشوند همین که   
 متفکری از اینها نماند دسته دیگر را داخل تخریب میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند   
 چند تیری هم من انداختم این سگار با از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند و دسته دسته   
 که داخل شده کشته شده خلاصه سگار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعدا پیرا طور آمدند با هم سوا   
 کالسه شده از راهیکه آمده بودیم رفتم بقصر بلرون بعد از چند دقیقه با کالسه که قدری در باغ   
 بلرون گردش کردیم حیواناتی خوب دارد در رهنمای بلده مجتهدهای مردم حیواناتی که   
 اندیشه در آخر باغ و عمارتی بالای آنست راهی و وحشی دارد از پنجه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده   
 شد مختصرا تماشا کردیم فیل کردن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش   
 عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه بر کشتیم بجا رفتیم سر میر   
 شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسه بخار رفتم منزل امروز صبح کوردیلو ماتیک   
 وین حضور آمدند هم چند نفری نوشته میشود بویکوف *vicente de jomhe* وزیر مختار بلجیک میو   
 جی *M. Jay* وزیر مختار انازونی کنت دور و بیلان وزیر مختار ایتالیان در روز   
 سه شنبه و هم امروز عکاسی آمد چند پیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ   
 شخصی تلبه آورده و اسبابیکه دروغ زمین را آورده دقیقه سوراخ کرده آب در سوراخ   
 و با تلبه بیرون میرجیت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور در زمین بختند با سوراخ   
 سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت است کفتم چند دستکاه خریدم با این   
 ۱۸۳۴

بیاوردند عصری سوار کالسکه بخار شده رفیقم سهر همه شاه زاده با و اکثری از پیشخدمتها  
 بودند غروب بکار شده بر سیده پیاده شدیم امیر اطور بتماشای خانه رفته بودند ما هم رفیقم بتماشای  
 که او پرزی بزرگت وین بنگار همه جا بهتر است و در تماشاخانه پیاده شدیم امیر اطور  
 پای پیاده پیاده بودند دست داده با اتفاق بالا رفیقم امیر اطور چند نفر از شاه زاده خانم  
 مارا ازین قرار معرفی کردند از شیدوشس الیزابت *Sturkuburussu Elizabeth*  
 که زن شازن فردنیان است نامی *Ilana ruzina* پرسش و تو انویل  
*Princess de Prusse* که زن پسر لویی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است  
 پرسس کبورن که دختر لویی فلیپ و زن شاه زاده کبورن است رفیقم در لوزر وسط نشستیم  
 این شاه زاده خنجر در دست راست و چپ و صدر عظمی عقاب شاه زاده بای استر  
 و المان همه بودند اضااف تماشاخانه بسیار عالی است امیر اطور حالیه خیلی درین تماشاخانه  
 بنائی کرده اند پنجره است سقف بلند و وسیع خوبی دارد با چراغهای کاز بسیار خوب از چهل  
 چراغ و غیره جمیع زیاد می بود پرده بالارفت انقدر خوب بازی و را آوردند و در قضیه  
 دوزکنت نند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ  
 دیگر میشد همه پارچههای خوب خوش رنگ اشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و در  
 تغییر میکرد اسباب جادو کرمی و دیود اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد  
 دختر بای بری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه همه نانه میخواست غروب کند عکس ماه  
 برود خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی بگرد خست قوی شکسته  
 شب روی رودخانه افتاده بود پر باروی آن میرقصیدند اجنه آمده دیو با میرقصیدند باز پر جا  
 مبه بعد بسیار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای بچ پیدا میشد و  
 برف میآمد و قطب بچ شمال کوه آب دریای آورد و میرد خرسهای سفید شمال روی بچها ننگها  
 فکها یعنی فم در مای آمده میگفتند روی بچ شاه زاده در روز سه ما که کرده نگاه است همه د



یکبار دخترهای قطب شمال پر بیایم اقلیم سر ما بالبا سهای میشد و موهای پر برف حاضر (منه) شده  
 شده از زمین آتش در آورده شاه زاده را گرم کرده با هم نمسندند بالبا سهای ششگت و  
 اینک موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاه زاده با وزیرش در خانه  
 جادوگر با گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در  
 آخر زده زیر در یار نشان دادند ماهیها انواع صد فنا کلهای مرجان علفها و کلهای دریا  
 جوش آب تدریا دخترهای دریایی هر یک بچه طنازی زیر کلهها و بر کلهها خوابیده بودند یک  
 دفعه از میان صد فنا کلهها یک دختر دریایی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان مکه بر پا  
 پیش آمده میرقصید گاهی بزین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوای میرفتند گاهی بر پشت حضرت  
 بهوای صود و زوئل میکردند حقیقه نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم پنجاه استقامت  
 بالاخره تمام شد بر خاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آیه هفت روز آمدیم راه آهن نشسته  
 منزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدم روز چهارشنبه یازدهم صبح کردند  
 قسطنطنین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بزرگ در دوپا عصا رودست داشت  
 امروز عصری برای سان قشون باید بردیم به بلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم کار  
 بلبرون سوار کالسکه ای شده را ندیم از کوچا گذشته رسیدیم به محضی مینی به علف کمی داشت  
 وزر د شده بود امپراطور سواره با اجداد آنها خودشان ایستاده بودند نهیم سوار اسب شد  
 صدر اعظم و حسام السلطنه و سر قهای ما هم سواره بودند اعتقاد السلطنه و نصره الدوله  
 و غیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده  
 بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطیش و ایرانی و غیره را ندیم افواج و سواره و  
 توپخانه پشت سرهم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با هم  
 سواره کشیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که جیاشان  
 میگویند سواره هوسار در اتون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از چاه  
 ۱۸۶

از بخاریستان می آوردند اسپ اینجا خوب می شود لباس سر با زطربش از قدیم الی حال مابوست  
و بارچه سفید است از قراریکه می گفتند امیراطور میخواست این رنگت سفید را تبدیل بر رنگت ابلی  
کنند خلاصه بعد از گذشت زیاد آمدیم دم بهمان اطاق چوبی ایستادیم افواج و نوسخانه سواره  
آمده از حضور که گفتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیاد می هم بود و چند نفر  
از معتبه بن اعراب مملکت الحیره که خبر فرانسسه است با کپیورسیون آمده اند همه سواره با همان  
لباسهای عربی سفید و عمامه اینجا بودند امیراطور رفته با آنها معاشرتی کرده آمدند اسم این اعراب  
ازین قرار است علی الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن اقد بن احمد الحزازی  
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب عرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام  
شد مراجعت بمنزل کردیم امیراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز  
رنگت بود روز پنجشنبه دوازدهم اموز عصری باید برویم به بلبرون برای  
اینکه امیراطربس از یسلاق آمده در اینجا همانست بعد از چهار روز امیراطور که تازه اند  
یسلاق آمده بود همش شارلوی *Charles Louis de Mecklenbourg* ملاقات شد دست داده  
نعارف کردیم شاه زاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود فریب پانزده روز هست  
عروسی کرده با معنی که دوزن سابق گرفته و بهر دو آمده اند تازه زنی از شاه زاده خانم  
بای مملکت پرغال گرفته است این شاه زاده خانم در مملکت باویرس و ونا یافته است  
برادر امیراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت  
کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به بلبرون رفتیم رسیدیم به بله عمارت امیر  
آمده دست دادیم بالایی پناه امیراطربس ایستاده بود باو رسیده نعارف کرده دست  
داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاد بای اطربس المان که تازه  
از یسلاقات آمده بودند مرد بار امیراطور روز چهار امیراطربس معرفی کردند امیراطربس  
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و براننده است فرا جادری علیل و ازین جهت

اکثر اوقات خود را در فضول اربعه خارج از پای تخت میگذرانده تناسی شش ساله دارد (طریقین ۱۸۲)  
 خلاصه دست امپراطورین را گرفته و اربد تا ارب بزرگت ندیم سفرای خارج بار نهایشان و وزیر  
 و سرداران و بزرگان و اهل قلم ملک اطرش بار نهایشان شاه زاد بای بنده داندن برادر  
 بای امپراطور همه بودند در تالار بزرگ بای کویک برای سوپه گذاشته بودند اعراب لویه هم  
 استب همه اینجا بودند بعد صحبت زیاد بریند نظری دور میری برای سوپه نشستند سمرقند  
 ما امپراطورین صدر عظمی بولی پاشا ایلیچی کبیر عثمانی گنت اندر اسی صدر عظمی اطرش و کبیر  
 محرم نشسته و دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیاد با امپراطورین کردم بسیار فنوس میچورد  
 که چرا چند روز پیشتر نبوده و امشب برای وداع آمده است منم از اظهار محبتی که  
 میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از تمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منم برخواستیم  
 امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سمرقند علیحد سوپه خورده بودند خلاصه فیتیم هم  
 کوچک طولانی جلوه عمارت که رو باغ بود برای تماشای آتش بازی صندلی زیادی گذاشته  
 بودند نشستیم امپراطورین دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر  
 شاهزاده خانما و زنهای هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و  
 سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند بومی باغ بعد پانصد نفر موزیکان بی ایستاد  
 موزیکان نیز در جمعیت زیادی از تماشای بودند آب از فوارهای حوضهای حبت عمارت  
 روی پینه جلوه عمارتیکه مانسته بودیم چراغان و آتش بازی بود هوا هم صاف و منجاب  
 بسیار خوبی بود آتش بازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتش بازی بسیار خوب ساختند  
 بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد قلعه آتش پیدا شد در کنار دربار و در پاره هم بعضی  
 از آتش ساخته و کشتههای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از  
 بام عمارت بغیر و نهم روشنی الکتریسیته بر روی پینه و حوضها انداخته بودند بسیار خوب  
 مثل آفتاب و منجاب بعد از تمام آتش بازی برخاسته بار بار و باروی امپراطورین در  
 ۱۸۸۸

امپراطور هم باز و باز روی زن محترمه مسند داده عقب سر حاجی آمدند تا رسیدیم به پل  
 عمارت امپراطورین و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتم بعد از آنکه خوش گذشت  
 روز جمعیت سیزدهم امروز باید رفت به سالک نوبرخ صبح زود برخاستم بعد از  
 نیم ساعت امپراطور و شاه زاده های منته و وزیر او صاحب منصبان حاضر شده بودند اول  
 امپراطور با برادر با ایشان و شاه زاده با داخل اطاق شدند جلورفته دست دادیم روی  
 صندلی نشینیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسا نوبرخ بسیار اظهار رضا  
 مندی کردم که نویل هماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم و در اطاقی دیگر  
 کنت اندراسی وزیر عظمی و سایر وزیران بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده با  
 و اندراسی و غیره کرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخارخواهند آمد با امپراطور کالسکه نشسته  
 رانده و در کار پیاده شدیم شاه زاده ها و اندراسی عقب مانده زبیدند بسیار افسوس خوردم  
 که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه  
 تا آخر ایستاد بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتم هوا امروز روین و صحرای بسیار گرم  
 بود و در شهر لاکسا یک ساعت ایستاد در همان استایونیکه وقت آمدن نهاد حاضر کرده  
 بودند امروز باز حاضر بود پایین رفته نهاد خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالسکه شده رانیم در  
 استایون لامباش کالسکه ایستاد پادشاه با نود و باران و دختر و نوکرهای محبتشان دم  
 کالسکه ایستاده بودند رفتم پایین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهریانی  
 به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاطفه و سنس متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و  
 خوش اندام و موها بسیار است بمنزل بلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودم از  
 اینجا عبور کنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود محترم  
 و بسیار عزیز است که امپراطور المان که خواستند کل ممالک المان را محکمی واحد قرار دهند  
 لازم دید که محکمت این پادشاه را هم از دست بگیرند لهذا جنگ کرده مزدی قشون پادشاه

شکست داده و مملکت را جزه پروس کردند پادشاه هم با عیان و بعضی جوابرات نصیحت  
 خود فرار بجاک دولت استریده آمده الی حال در خاک امپراطور نشسته روز میگذرانند علاوه بر این  
 بدبختی هر دو چشم پادشاه بهم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان  
 بلند بالای قوی بنیه است اما حیف که چشمش نابیناست و از فراری که گفتم در طفولیت یک  
 چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیش پون با چیز دیگر بازی میکرد که کیش چشمش خورده چشم سالم را هم میزد  
 کرده است سنش شصت و چهار سال است همش ژوشیم است هم زوجه اش لادن ماری  
 از شاه زاده خانمهای مملکت ساکن هم دخترش *Princesse Frederique* نفس فروریکت  
 خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم کالسکه را ندیم غریبی رسیدیم شهر سالبورخ در همان عمارتی  
 که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه با جعل آمدن بولی پاشا وزیر مختار  
 عثمانی مقیم استرید با موریت از دولت خود دارد که تا بر ندیزی همراه ما باشد

روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر اسپرکت باره آهن شبت ساعت  
 راه است صبح سوار کالسکه بخار شده را ندیم از خاک باوید وارز و در خانه آن که رود عظمی است  
 و طی برود و انوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوشنن که در سر حد استرید و باوید ساخته  
 شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باوید است و طرف  
 راست خاک پیروز که جزه مملکت استرید است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی  
 سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از کونا  
 عیب کرده بود یک ربع ساعت متعل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند کهنوج  
 با موزیک و صاحب منصب زیاد می حاضر بودند حاکم سالبورخ از بنجامرخص شد رفت بره  
 افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جای است  
 دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند بر چکل سر و کج  
 سر کوهها دوامند و بنفها همه در محل ری است در است همه در دوامند کوه واقع است بسیار

باروح و صفا همین طور راندیم الی شهر اسپروکت نزدیک شهر هو ابرو باد و طوفان  
شدیدی شد باران زیاد می آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر  
کوچکت قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ویلاق قشنگ خوبیت در میان دره واقع و دور  
کوههای بلند برف دار است با وجود باران تماشاچی زیاد می بود و موزیکانچی و افواج زیاد  
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند و در عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده اما عمارتیت  
بسیار تمیز و قشنگ با میرزا و صندلیها خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست که اطرافها سفید است  
با چوبهای مظارفت داده و بعضی اطرافها پارچهای برشتهی نغسین چسبانیده اند پردهای کمال  
خفوا ده سلطنت امپراطور استریم از قدیم وجود در اطرافها نصب است اسگال دیگر هم در صفت  
اطرافها و غیره امروزه کالسکه بخار نزدیک شهر از پل که روی رودخانه بود گذشت این بل  
و صل است به پل که الی کار شهر روی چین و با تلاق ساخته اند بسیار بل طولانیست البته دو  
هزار ذرع بیشتر طول دارد در صفت و خرج راه آهن از این بنا باست که در کمال سخاکام باید بسازند  
روز یکشنبه یا نرد هم باید بشه بولون ایطالیان برویم صبح در تالار بزرگ  
قدیمی کشته پردهای اسگال را تماشا کردیم و شب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم بارید هوای  
ابر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است  
رستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آفا  
مرخص شده پاریس رفت کالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سر بالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت  
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد و کوههای بلند درهای خوب چشمهای خوب با صفا رودخانه  
با آبشار با در بات خانهای تلنگن قشنگ کلههای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه  
بسیار بود هوای سرد باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن زاین راه از بعد از استامبول  
فرزان حضرت که از قلاع محکم استریم است الی شهر اسپروکت شب بود و ندیده بودم  
این است که حالا بتفصیل بنویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

اما چندین طایفه لالی نبودند تا رسیدیم باصل قلعه بلندی که همش برز هست که چهار هزار سبید و نبقا و تپه از سطح  
 دریا بلندتر است بسیار سیاق و جهای بسیار خوبست که بهای بلند بر برف در اطراف این مکان است  
 و از انپروکت الی اینجا همه جا جنگل انبوه هست که اکثر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که از این  
 قلعه بطرف انپروکت و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدیای سیاه میریزد و آنچه بطرف  
 جنوب سمت ایطالیان میریزد داخل رودخای بودا و پرتشد بدیای دریای تیکت میرود خلاصه رانده  
 چند فرسنگی که رفتم بجایی رسیدیم که همش شلیخ است کالسکها ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن  
 سر ازیر میشود و دیدم صدر عظیم و دریکران همه از کالسکها پیاده شده رو بپائین میروند و پیرام  
 گفتند کالسک بخار که ازین کوه سر ازیر میشود تماشا دارد منم پیاده شده رفتم سر پائین راه  
 زیاد می رفتم تا رسیدیم بده کوسفاس از توی ده پیاده میرفتیم بهچکس ورده بود عجا و اول  
 و اعتقاد السلطه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای  
 کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر و عظم میکرد  
 چون چشمش بمبا افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه  
 و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از کوشتهای فرانکستان است شده اند پیاده  
 بسیار رفتم و آمدن کالسک بخار را بهم ندیدم کالسکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها  
 که طالب تماشا بودند همه ما یوس و خسته شدند رفتم توی کالسکه رانده بر چه میرفتیم که بهما  
 کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد را بهم تا بخران را نشست  
 رسیدیم اینجا پیاده شده نماز خوریم کیساعت طول کشید در همه این اسباب و نمانا فوج سرمان  
 با موزیکان و صامبصبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نماز راندهیم تا به الا که همه  
 ایطالیان و اطرش است رسیدیم شب بود اینجا ایستادند که نوبل همانندار با همه هماننداران  
 دیگر آمده مرض شده نه کمال التفات را با آنها کرده از جهت های امپراطور خیلی اخلاصا رخصت  
 نمودم مستیقر خان مهندس هم از آنجا رفت بولائیش که باز بطهران بیاید خلاصه الی فلعه

ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون آستر بولون را ندیده بودم  
 اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم  
 شام را در کالسکه خوردیم و بعد از شام خوابیدیم بخیال اینکه منزل بخوابیم همه همراهان خوابیدند  
 من متصل به صحرانگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرانگاه  
 حاصل زرت و شلتوک و در و درخت توت ابریشم بعضی تپا و کوههای کوچک هم دیده  
 شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یکت  
 سوراخ گذشتیم زیاده طولانی بود از دور رودخانه عظیم هم که بل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت  
 از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و اردکار بولون شدیم بسیار کسالت بخوابی  
 داشتیم که شاهزاده حاکم نظامی آنجا که همش فراکا پو *Mozzucapio* است با سایر بزرگان  
 حاضر بودند ابل شهر هم همه خواب بودند و کسل بودند به آنها در سن طغف ما و نه غنفت  
 حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم نگاه از پادشاه ایسائیا که در شکارگاه کوه الپ  
 بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً سخاک خود کرده بودند خلاصه راه  
 زیادی طی کرده رسیدیم بنزل همان سخانه که زبسان خان شخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من  
 مقابل معبر عام بود صدای کالسکه در حاده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نشناختن  
 دقیقه شخص خوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنبت شمر دم

ورون و ایطالیانیا و غیره بنده و انهای خوب هم میرسد زرت شیری خوب هم زیاد است  
 دیگر سیوه خوبی هم میرسد امشب از دور رودخانه گذشتیم اول و دو خانه ادیر که از شهر  
 کوچک رو میگذرد و این همان رودخانه است که همه جا از دره های سرون اطرش  
 بعد از سرازیری شلگن همراه ما بوده است دوم رود چواست که از نزدیک شهر فرار  
 گذشته داخل دره های دریا تیک میشود روز دوشنبه شانزدهم در شهر بولون  
 توقف شد چهار روز در همان سخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که همش گنت بار بولون



Comte Bardesone است در کالسا گذشته رفتم بگردش رسیدیم ببریج

که شصت سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل میل تیج است از میانش هم پله دارد و پیوسته  
بالافت آما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد و صد و سه ذریع ارتفاع  
دارد و قدری هم کج است بروج دیگر هم که عمارت بنا صنعت کرده کج ساخته است زوایات همین  
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم و ابهه خرابی آنرا  
داشته عمارت خراب کرده اند حالا نقصش مانده است بعد از بعضی کوچها و محلات و از پهلوی  
عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند که ششم بسیار خوب ساخته اند که چهای شهر همه شکست فرست  
و تمیز است با آبادی طرف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسا و عوارده زیاد دارد و سیوه  
جات بسیار خوب بخصوص بلو و بند و آنه خوبی دارد و از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که  
دیوار اجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قوه  
مانند که تازه ساخته اند که ششم سر بالا طرف جنوب شهر جدید است که بالای آنها مردم  
عمارت خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ  
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرد و است حالا پادشاه ایطالیا صیقل داده و مال مخصوصش در  
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بود  
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدو عمارت میانش رفته قدری کتبخانه و کوی بسیار  
قدیم است بعد بیرون این دو عمارت که چشم انداز بسیار خوبی شهر و صحرا است و خیلی صفا  
بود قدری راه رفته دیدم چشم کار میگرد و صحرا سبز و آباد و حاصلخیز بود عمارت ملک است  
که از قومی سبز با سفیدی نیز دیده بود و ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت بسیار خوبی یکی  
خوانین معتبر ایطالیا که همیشه ویسینی *Visini* است ساخته است خلفه مغربی  
پایین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی که ششم که کنار آن  
شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیاد می از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نسین

که ششم دور عمارت از قدیم دیوار سخی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است  
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این همانجا  
که منزل است هوتن راون *Hotel Rume* است وارد منزل شدیم تفتاباشا  
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبست چون ما سب بازی خواسته بودیم زمین تماشا  
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل مارپسین  
بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با کاز روشن بود تماشاخانه سفید است  
چوبهای مظلا در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود وزن سب بازی میکرد  
یکی بد بازی میکرد متصل از سب میافتاد اما دیگری که نیکی دنیایی بود خوب بازی کرد الو  
هم بازی در آوردند چون تمام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم  
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه بازیانه در دست گرفته  
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد ایسها هم اطاعت بازیانه را میکردند  
هم مطیع حسن و قشکی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به برندیزی  
که آخرین ایطالی است و بخائسینه ای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما با اسلا  
مبول صبح زود برخاسته نهادیم خوردیم هم با بان از شوقی که برضن یرین دارند همه مشتاقند  
براد این آه حرکت در ساعت بعبوب ماده است هم بعد از نماز قدیمی در همانجا  
مانده بجهت که ماندن روز سوار کالسکه شده رفیم تماشای کمانه جمعی از برکان و صاحبان  
ایطالی است خوب بودند الان نولانیست بعضی بو سجات دیده شد بجز قطعی که از دوضرار  
سال پیش این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند و بگری از خر اعنه  
مصر در این بزرگی را برای خریدن سب مانور جانی کرده بود سه هزار سال قبل ازین تفصیل  
خود را با بر روی چوب که عدی نوشته است بجز قطعی و عبری میکنند که خوانده اند اما  
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خطرناک هم برسم ایران و عثمانی از راست

بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از تجاری مصر و غیره بعضی هشیما که از همین شهر <sup>۲۰۵</sup> ایتالیایی  
بلون در قبرستانها پیدا کرده اند اینجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است بر کس که میمرد و خوراک  
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکردند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود  
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مژده بخور و جمع کرده اینجا گذاشته بودند سخوان  
چند مرده را بهمانطور سجاک چسپیده در آورده پیاداشته بودند دست یکی از مرد با پول سیا  
آن آیا بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط  
میکند و دستخفیل بد بد که بگذارد به سلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم  
کردن بندی کردنش بود حلقه انگشتری هم در سخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه  
بسیار مفصلی است این کتاب خانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است  
علمای ریاد اینجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند  
بعد از گردش سوار شده رفیقیم بر راه آهن چون وقت رسیدن بود در اطاق کار تمی ساعت  
معتدل شدیم حال که شهر سرداران نظامی و غیره بودند تا وقت رسیدن رفیقیم بواگون ترن عوض  
شده است این ترن مال کپانی ایتالیایی راه بر ندیری است و اکنون ما هم دیگر راه اند  
در واگون پشت سر ما قهوه جی و غیره بودند که هر وقت غلیانی خمیری میجو بسیم دست دراز  
کرده میکردند بر اندیم دست راست ما نمیفرسنگت مسافت همه جایته و پشت تیه با کوه  
بندیم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به  
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایتالیاست در بری نی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد  
بسیار قشنگ اما قدریکه رفیقیم بعضی تپا حاجب مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود  
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دیات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از هزار و  
و قافو که شقیم در اینجا با چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند  
بطوریکه بر زیر عراده راه آهن میرنجستند زندهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلفشان

عثمانی <sup>۲۱۵</sup> سیاه ایرانی و فرنگی بودیده شدند بعد رسیدیم به شهر انکون که بنزد معتبرست اما  
 شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی همراه کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند  
 حاکم علمی و نظامی و اعیان شهر به حضور آمده و نیز تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایتالی  
 نامور کرده بودند که تنگت ورود بگوید اسمش بارون فیئال *Baron Fial*  
 است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چهارشنبه <sup>۲۱۶</sup> پنجشنبه  
 صبح برخوایم بسیار سرد بود و از شهر فوگر یا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بار لتا و باری  
 و مونی پولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم به شهر بندیزی از بار لتا تا نزدیک بندیزی  
 همه جا طرفین راه درخت زیتون بود و زیتونهای کهنه یا چند ساله دیده شد و عن زیتون  
 اغلب فرنگستان از اینجا میبردند زراعت بنه هم بود بر بندیزی شهر قدیم کهنه است  
 از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالاً بند راست پوست و نوشجات گلپس  
 بند و استان از این راه میرود و هم از بند با کجیل از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا  
 بسیار فقیر هستند کالسکهها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران پلجی  
 بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر عظمی او را با قبولی پاشا و سر کسین افندی پلجی مقیم ایتالی  
 لیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند به حضور آورد و صحبت شد قبولی پاشا از اینجا رجعت  
 بوین میکند بعد حاکم علمی و نظامی و بزرگان ایتالیها که درین شهر اقامت دارند و قونولهای  
 دوله از همه مقیم اینجا به حضور آمده بعد پیاده شده در غنیم کشتی دو کشتی از علیحضرت سلطان آمده  
 اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سوار  
 باین کشتی و زمینت در فرنگستان ندیده بودم تا لار و سیح و اطاقهای با اسباب بسیار  
 خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلعه است آنهم کشتی خوب است در کشتی با جانک بود صدر عظمی  
 و خانواده و حکیم طولوزان مانده سایرین همه کشتی طلعه رفته اند بجهت آوردن بار باوجا  
 سجا شدن مردم نجیباعت در لنگرگاه ماندم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

حرکت خوابیم کرد در فرنگستان احمد الله تعالی بحیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم ۲۰۳ عثمانی  
 بحیر و سعادت خواب گذشت راه امروز از فکرش با این طرف چندان باد نبود و اغلب صحرای بود  
 بوته کون و غیره داشت بنا بود و بیجاخت و بگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب اور بندر  
 ماندیم روز نوزدهم **ششم** صبح برخواستیم یک ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه  
 زادها و سایرین که در کشتی طلیده بودند بجز ابراهیم خان و میسریشاه و زریهان خان و برادر میرزا  
 مالکم خان و ابسهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائست شکایت از گرفت  
 و جانورهای کزیده انجام داشتند بعضی را هم طه کرده بود و بیچیکت خواب نکرده بودند خلاصه شام  
 و نهار یک بشیر سلطان طنج میکند بسیار خوبست احمد الله هو اصف اما قدری باد بود  
 امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستیم با خر خاک ایتالیا رسیده  
 بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از بندر یزی با بخار رسیدیم  
 چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیم ساعت بغروب مانده از مقابل  
 جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای انجا پیدا بود اما بقدره فرسنگ  
 بشیر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سعه یونان است سابقا در دست کلیساها  
 بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف  
 و بی ابر بود و در ستاره با میدرخشید ماه هم چون شب هستیم بود در طالع شد اما در صلوح از در  
 تماشاخانه داشت این جزیره کشتی متاشای در بار امیکرده آب در بار اگر خرج بخار میگرفت کف  
 کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق  
 آتش در میآید مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چهاق که آتش به بد یا خرج الماس که آتش  
 الکتروسیته میدهد بهمان طور با متصل آتش در می آید توی کفها بیشتر و سایر جا بای آب کمر بود  
 روز بیستم صبح یک ساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از بخت  
 جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خوردیم

عثماني ۲۰۹ شد و از جزیره زانت *Zante* بم که طرف دست چپ و یکی نسبت جزیره  
یونان است و از محاذی ناوارن که ششم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه  
با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت  
عثمانی و مصری با تیره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی با تیره تمام شد  
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علی محمد پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از  
در عهد سلطنت سلطان محمود خان بدره بین سلطان تفاق انما در آن اوقات کشتی  
سبحا ر شویی نداشت همه بادبانی بود و است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود  
که در کوهها آب بسیار کم است بادور پین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتهها در کوهها و  
کوههای عقب مرتفع بود خاک یونان افلاطون و ارسطو و ابراط و سقراط و اسکندر بزرگ  
و حکما و شعری قدیم آنجا را بنظر میآورد و غروب آفتاب بدماغه مانایان رسیدیم در دامن کوهها  
آبادی ریو پیدا بود که همه جز آبادی مانایان است خانهها و عمارات سفید بود و بر جانوار  
یکت برج سندی برای خود ساخته اند بسیار محکم کویا اینجا پر امنیت ریادی نداشته است  
محدود حقیقت خانههای خود را محکم میازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و بیج سبزی  
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب در داخل سکه مال با شدیم از میان جزیره سکه  
به همه سر بود سن راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو به شرق رسیدیم که طرف یونان  
و سه چون شدانی حال باد بیج نمود این سکه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد  
روز بیست و یکم صبح برخاستیم باد میآمد اما مواضع بود و امواج دریا هم چنان  
زیاد بود نیم ساعت از دستم گذشته بود که بکوت ساعت برانی به خلیج تن رسیدیم از آنجایی  
تحت مملکت یونان است از تنه جزیره زانت که ششم در این جزیره دست و دماغه  
این دست چپ بود اما شهراتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطه  
کتابیکه فیلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تر واکم

و لنگه کپسولش متجسس او در فند بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک است ۴۰۴ عثمانی  
و بی آب و علف و درخت است سواحل و ماخه آن هم بسیار که بهای خشک دارد و دست چپ  
از سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دورین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند نمون  
سنگی زیاد است مثل آثار تخت جمشید که یا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این  
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک شهر اتن ازین آثار زیاد است  
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگر یون *Negrepont* و جزیره اندروز *Andros* بود  
که ششم نگر یون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگ است و متعلق یونان اندر و دست راست  
جزیره کوچک است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک تر از آنکه خاک عثمانی  
که ششم پشت این جزیره کیواست جزیره بزرگ است که عثمانیها تفر میگویند دست چپ  
هم جزیره سکیر و است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از بندر  
الی اسلا بون مقصد و هتاد میل بحجاب ایرانی دو سینه و شصت فرسنگ است  
الحمد لله و اوصاف بود اما به مخالف متصل شدت موزید کشتی هم خوب مقاومت  
امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفر سنگش کم بیند که سه  
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یک فرسنگ کشتی بسیار  
وحشت شد رسیدم گفتند عمارت گاه داشته اند چون بخار دارند و ابل نزدیک است بنده  
ببخوابند داخل تو ند محض طینان که بداند کشتی علی کرده است گفته نیم ساعت هم برانند  
رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت باز کشتی ایستاده و هم تاره صلوح کرده بود و بسیار  
ظایم بود دو ساعت بعد کشتی زود بار و ابل حرکت کرد روز یکشنبه بود  
صبح که برخاستم دو ساعت از دست گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنده که طرف  
دست راست واقع است که ششم از قطعه آبخا شبک لوپ کردند دست چپ کمی از  
تنده جزیره است و اقصی جزیره بزرگ است بعد از چهار رسیدیم به بخار و وارد جزیره

۱۱۰  
 عثمانی قلعه جات مستحکه ساخته اند قلعه اول تهنه و دست راست قلعه دوم طرف چپ  
 در خاک یورپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک  
 شاهین قلعه سی است که خرابه در روی تپه است از قدیم قلعه بوده حالاً هم مستحفظ و توپ دارد و بعد  
 قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک بسیار و در دست چپ هم قلاع و برج  
 و ماسعیان مقابل قلعه سلطانیه است قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوار بار بار با سنگت  
 ساخته اند هر بار مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارت زیاد بود و خانه های خوب  
 داشت کثرت زیادی از تجار تی و سیاح و غیره امروز دیده شد کشتیهای کپانی نمسه بسیار تردد  
 میکرد و در این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است  
 قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بنغاز آبادی بود همش  
 کبیده البحر همه این آبادیها جز بنیاق قلعه است خلاصه جنابعت از دسته رفته بنیاق قلعه رسیدیم  
 از همه قلاع شلیکت توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لشکر انداخته بود  
 شلیکت کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشیدی پاشا مشهور بشیر  
 زاده که صدر عظیم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلا مبول بنیاق قلعه  
 استقبال آمده بود کشتی ما هم لشکر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلا مبول  
 ساخت راه است اگر امروز میر فتم شب وارد اسلا مبول میشدیم امروز ما عصر اینجا رسیدیم انشا  
 الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلا مبول رسیدیم صدر عظیم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر محنت  
 ایران از ساحل بنیاق نشسته آمدند کشتی صدر عظیم ما صدر عظیم عثمانی را به حضور آورد و شیره  
 زاده آدم بسیار باهوش با فهم خوش متعب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه بطور کوتاهی است  
 رئیس سپاه محرابی داره فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر عظیم  
 آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان نمایون کنعان بیک والی  
 هزاره سفید ریش پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سعید ایوت پاشا دقردار و ولایت







این افندی قاضی خیاقی قلعه شریف رشتی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان میر شهاب **عظامی**  
 بیک عمامه داشت میر الامی نوپنجاه مصطفی بیک ایضا مصطفی بیک اجودان صدارت که رسته  
 قایم مقامی و در سامی بیک امیر الامی عساکر صبیحیه بجهت سعید حافظ بیک امیر الامی دیگر رشتی  
 بیک کیساعت و نیم بغروب مانده لشکر را کشته و با اسلحه ببول رفیقیم زنهامی فرنگی بسبب  
 خوشگونی قایمها سوار شده نزدیک کشتی آمده بودند قونسول دولت تاج رجه در چنان قلعه را با دست  
 و عمارت خوب ساخته اند صدر عظیم با سوار قایم شده رفت بکناره باز دید صدر عظیم عظامی  
 کشتی بخار صدر عظیم بسیار خوب کشتی است افتاد عجب با کشتی طلیعه هم عقب آن را ندیم از طرفین  
 بخار طلیعت خوب و نوپ زیاد بود از سه چهار قلعه و با سیدانهای خاکی که بغیر فرنگستانان است  
 بودند که ششم آنچه بغیر جدید فرنگستانان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که  
 در بار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بخار تپه و پشت سر آنها لوه است همه پاره  
 و حکم شهر کالی پونی و حکامات اینجا در آخر بخار دار و داخل است که از اینجا در میان لوه  
 مار مار میشود از اول این بخار دار و داخل الی آخرش که با مار داخل میشود چهل مایل یعنی او برده  
 و سنگ ایر است از کالی پونی شب که نینم دیده نشد روز بیست و سیوم  
 صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین را دور دیدم کشتی هم آمده مرمت چون در سوا ببول  
 نزدیک بود طوعی میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بخار رسید جنف  
 پوشدیم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومی و خاکت یوروی است رو ببات سید  
 بعضی عمارت و آبادیها دیده شد خانه های خوب ساخته اند بعضی کارخانه ها که در گذشته  
 نفکات ساز بست و کرمان فی همه کوره تپه و باهور درخت کاج و سرو در دست چپ که در  
 غلبه سردی فرستادند مسکارند اتانوی در ما و کوهها هم سرد است ز این بود  
 گذشته سد مولی سد بار که قدری کشتی هم با وقت رسید بعد از آن کشتی سلفا به بستند  
 کشتی سمنان و سوم به برنوباله را که سهم والده سلطان است صدر عظیم به چنان قلعه فرستاد

بودند که در بنغاز سواران شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شده  
رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی بر تو پیاله آمد این کشتی از کشتی  
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تیز و قشنگ است اطاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد  
رفتیم بعرشه کشتی از بنجه ایران که در اسلامبول یاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بنجار  
بسیار بزرگ سوار شده با استقبال آمده بودند کشتیهایی خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین  
صدر اعظم ما با شاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهاییکه بنجه  
ایران در آن بودند دو دگر کرده را ندیدیم که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین  
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طور خلاص شده رسیده آمدند بالا  
اغلب پیشچیهتها بهم بالباس رسمی بودند سایر پیشچیهتها و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه  
را ندیدیم دست است جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی بهم چشمه آب دارد از قریبها  
و بعضی مسمولین عثمانی را گفتند اینجا با عمارات بسیارند که تابستانها بگردش بروند اما ما عمارت  
ندیدیم شاید قوی در با و پشت پتها بوده است رسیدیم با اول آبادی شهر اسلامبول  
دست چپ خاک اروپاست دست راست خاک آسیا ما نزدیک سجاک اروپ  
میرانیدیم کشتیهایی بنجار که ایچچیان خارج نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی  
خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه شکلی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیصره ساخته  
شده است چون این نوع قلعات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکند اما چون همه از سنگ  
و متحکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه  
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بنجار است عرض چندانی ندارد و بجهت آباد  
که اصل شهر و سورا اسلامبول است در قوی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت  
بشیکطاش و یالی صراخان سلطان است که مساجد معتبر مثل ای صوفیا و جامع دیگر و باب عالی  
که وزیر او دکلمای دولت در اینجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن بنجار

و سر بازار خانهای معتبره بسیار خانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا باست از آن بعد هم **عشما**  
 همه جا در کنار بغاز و سرتهها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد عالی بود  
 کرده و طرابلس که سیاق سفرای خارج است اما تکلیف شده است سمت دست راست هم  
 که طرف آسیا و اسکندریه میگویند عمارات عالی و مساجد خوب است به خصوص مسجد خانی سلیمیه  
 که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل انطرف همه پشته دره و جنگل سرود کاج و بلوط است  
 هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و بگری کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت  
 سلیقه درختها و باغها را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد و بی است و نظر  
 این پشته با کشتند جنگلهای بسیار سخت است ابو و دارد که نمیتوان میانش رفت اما این پشته چون نزد  
 آباد است اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرود بعضی دیگر را برای زینت خانها  
 و پشته ها نگذاشته اند خلاصه بعد از دیوار و بیروج قلعه جانی بود مشهور به پیدی قلعه یعنی هفت قلعه  
 که مثل این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد شهر این مکان برای این است  
 که در قدیم سلاطین عثمانی با بر دولت که اعلام جنایت میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً  
 ایلیچی آن دولت را که در اسناد مبول بوده با بنجه و لحقه اسپر کرده در این پیدی قلعه محبوس میکردند  
 بعضی اوقات میکشیدند بعد از آن بجایع سلطان احمد و ایا صوفیا و غیره با سنگی برای یعنی عمارت  
 قدیم سلاطین عثمانی که بر روی پشته بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالاً در  
 سلاطین عثمانی اینجا می نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفار سخنان ایران هم که  
 عمارت عالی در همین جا باست بعد بغلظه و بکت او علی یعنی پرا که منزل مستانی سفرای خارج  
 است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم عمارت طولمه باغچه که بشکله  
 هم میگویند که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزادگان جا  
 می نشینند عمارت بسیار عالی خوب است سلطان عبدالحمید خان که برادر این سلطان بوده  
 ساخته است از اینجا گذشته عمارت یا لی چرانغان رسیدیم بسیار عمارت خوب است اصل نمای آن

در سلطان محمود خان پدراين سلطان است و اين سلطان تازه تعمير و تمام کرده اند بعد  
 رسيديم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر بیگی که منزل است دست راست طرف اماطولی لب  
 بجاز واقع است و چون در محل بیکلر بیگی ساخته شده بآن هم همچو اند عمارت بسیار عالی است  
 چون جریان آب بجاز از بھر فراد نگیرد به مار مار است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع  
 جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که فتهای جریان را دارد کشتی مانواست تنگ  
 عمارت نکره بنید از در عمارت گذشته هزار قدم بالا از ایستاد بعد از چند دقیقه علیحضرت سلطان  
 که در عمارت بیکلر بیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند کشتی  
 ما روی صندلی نشینیم صدر عظیم بن نشیند بعد از قدری صحبت برخواستند از کشتی پائین آمده با  
 سلطان سوار قایق شدیم صدر عظیم و حسین اولی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم  
 باسکه عمارت رفیق سپه و ن یفوج سر بازه موزیکان چمی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند  
 مستمان مار بردند بالا و اطفاها و منزل منزل مار نشان داده تعارفات زیادی کرده مرا  
 بعمارت خودشان نمودند من سلطان چهل و چهار سال است هم سن با هستند امروز در آمدن به بجاز  
 از فرائع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی  
 بعضی زانم زره پوش است در بجاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائما لنگر انداخته اند  
 خلاصه بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر عظیم و معتمد الملک و علی بیگ شتر نیا چمی با  
 رفیقیم باز دید سلطان بعمارت طولی باغچه عمارت بسیار خوب است اغلب پلهها و دیوار و ستون  
 و غیره و از مرد دست سلطان تا پایی دیده با استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفیقیم بالا  
 قدری نشینیم صحبت شد بر خاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیگی عمارت بسیار خوب  
 پلهها و هزاره دیوار پلهها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار  
 خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار

خیلی عریض و طویل و سنگین اما طبعی ساجند اند که یکت بچ میوانند با سالی ساعته و فتنه  
بالا و پایین کند و بهر اندازه و بهر جا هم بخواهد و اگر در بدون جهت و ریزه و اما در می ایستد و بدون  
خطه میوانند سر را از زمین برپون کرد این نوع چهره بار در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیز است  
همه عمارت سلطان بجز پایش آئینه و همین جور است عرض بجا از هزار ذرع تجاوز است  
نظرف بر کس راه برد و بر یکت لباس پوشیده باشد با چشم بدون اما در ورین میوان  
تشخیص داد چگونه تفکات خوب از نظرف با نظرف را میزند عمن بجا از زده ذرع و سمیت  
ذرع و بعضی جا با انی صد و ده ذرع است کشتی خیلی بسیار بزرگ در همه بجا میوانند عبور کند  
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلاً میوان از نیکی دنیا چنان چراغ و میز و صندلی  
و سیاب یکت عمارتی را خرید بدون اینکه کردی بدان نشینند یا حرکت کند و در پای عمارت  
م بجا باز کرد سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارت از هر بلدی در کمال آسانی میوان  
حمل این شهر کرد و همچنین مال تجاره همه دنیا با کمال سهولت میوانند با کشتی آمد و رفت کند  
مال بسیار وسیع باز نیست خوبی در عمارت بیکر بسکی است اغلب سقفها از چوب و کتک  
و تا بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش طاقتها از حصیه بسیار بهتر است کنار بای باریکی از فرش  
فرنگی بروی حصیر با کشیده اند که از آن روراه میروند زیر این تالار و صحنه مرمر بسیار خوب  
دارد از بعضی اشکال آب میریزد قوی عوض مرمر یکه یکبار چه است بسیار خوش هوا و برای  
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد همه طرین در همین عمارت مثل این است  
حمام بسیار خوبی از مرمر قوی همین عمارت دارد در آنهای کوچک مرمر که بر خزانه شهری دارد  
آب سرد و گرم میآید چون قلی بود حمام زفته بودیم بجا و رفته بعد از حمام رفتیم پایین باغ  
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه مرتبه  
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چو درن کوچک دور  
مراتب باغ است روی دست انداز با تک تک چراغ کاز هم بود دیوار هر مرتبه را از

از درخت عسقه که بچاری می بچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل نقره سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلو و الوچه و سیب و غیره دارد باغچه بند بهما خوب بطور فنکی کل کاری بسیار خوب مجتمه و حجار بهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار و فریقا و غیره و در حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج ششم تبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و درین زمان بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزو همین عمارت بکلیه یکی است همه را کشتم اسبابها بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار در طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کله نهایی بزرگ سه قطار حجاری کرده اند بالای کله نهایی اول هر یک شیر آبی است شیر را بار کرده آب تمیز کم خوبی بکله نهایی اول میریزد کله نهایی بر ریزنده همین طور میریزد تا با آخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب اینجا سقوط میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا و باغات سلطان کبوتر خانه و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع تحفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفته سلطان اغلب اوقات تماشای اینجا میاید و بکر طوطیهای مختلف رنگرنگ سگ و طول و شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی اینجا با کشته بعد پاهین آمده رفیقیم بهارت با این اصل شهر اسلامبول محله بکت اوغلی و غلط و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه دپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جبر هم دارد که از غلطه با اسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز چهار روز منزل خودیم بعد از چهار سفرای خارجیم  
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان باحوال رسی و نهایت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارج آمدند اول ایغنا تو ایچی کبیر دولت روس آمد در اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش روی



خوش صحبتی است ریش را میترشد سبیل دارد او رفت پرون ایوب ایلمچی کبیر انجلس آید چاندرا <sup>۲۱۷</sup>  
 میترشد در کونیه ریش دارد با او هم صحبت زیادند او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای اول  
 دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلمچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیت نفرشید  
 معرفی کرد بعد ایلمچی انجلس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلمچی بارفته با هر کس صحبتی شد  
 اسامی وزرای مختار و دککای عثمانی ازین قرار است دککای وزیر ای عثمانی محمد رشیدی پاشا  
 شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اولی  
 پاشا سرعسکر پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا  
 وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر سومات کمال پاشا  
 ناظر اوقاف غالب بیگ دفتر دارسلطان وزیرای مختار دول غایبه ایقنایو ایلمچی کبیر روس  
 ایوب ایلمچی کبیر انجلس لیسور دسارژ و فرانسوا لودلف ایلمچی اطرش او همان ایلمچی المان کربیرک  
 ایلمچی بلژیک کوروستارژ و فراینا بویا بوکر ایلمچی نیکی دنیا و سایرین تجباعت بغداد مانده باقی  
 رفتیم بکشتی رتویاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بوی کدره از عمارت  
 بیلکریسکی تا سمتا ایله بغاز که بوی کدره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارت ویا ایله  
 خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک است  
 عمارت کوک سوکه از بناهای سلطان عبدالحمید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است  
 پنجا و دیوار با همه از سنگ مرمر است مرمر را بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند  
 اسباب زینت اخافها هم همه از عهد سلطان حمید خان مرحوم است که طغرای اسم  
 در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم در این کلاه فرنگی است بسیار جای نشنکی است رودخانه  
 کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سوکه یعنی آب کبود است  
 این کلاه فرنگی هم بان اسم موسوم شده است اغلب مرمرها نیکه در عمارت اسلامبول  
 میشود از معدن ایتالیا میآوردند عمارت عادل سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت







باجای کینه متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود سگفت اینجا پیری بود و در وقت  
 دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت پهن است مشرق و جنوب  
 ویستی است که می رود با نا طولی الی بظان بلکه الی چین وصل است که بهما پیدا بود اما آبادی چندان  
 دیده نمیشد سمت مغرب دریای مار مارا پنج جزیره آباد و کشیده اشکی که ایستاده بود و آمد و رفت  
 میکردند پیدا بود طرف شمال سویه کرده و بغاز خلاصه بسیار خوب جانی بود بعد از راه دیگر با من  
 آمده بگو چه سنگ فرشی رسیدیم اسب بر حمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفتیم با عمارت  
 رسیدیم **روز بیست و ششم** چهار منزل خورده بعد رفتم شهر اسلامبول  
 برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفار سخانه ایران قبل از رفتن یوسف غزالدین افندی پسر بزرگ  
 سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خوبیت بدیدن ما آمد در اطاق نشستم قدری صحبت شد  
 نشان قدس با حایران که از اجله شاهنهای دولت ایران است بسطان زاده داده شد بعد  
 دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتم عمارت چراغان بیاز دید یوسف غزالدین افندی از اینجا  
 برخاسته باز سوار قایق شده رفتم با سکه شهر جمعیت زیاد و ابالی اسلامبول و تبعه ایران  
 و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکر یکی شهر که همش سمعیل پاشاست و شهر غنی میگویند با اجزای حکومت  
 و سواره نظام و خواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی شده رفتم کوچه  
 اگر چه پست و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود در اندیم ما رسیدیم به مسجد ایا صوفیا پیاده  
 شده داخل مسجد شدیم خدام مسجی صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف  
 هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگیت  
 کنسید و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کنسید تا زمین تخمینا باید بنهتا و ذرع باشد بنامی آن  
 از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول تکبده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه  
 سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهت که از اول مسجد بوده قبله  
 محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا و عطف نماز است

جائی در غلام گردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نماز می کنند  
 که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و بنتت کار بهای خوب از سنگ در ستونهای مرتبه بالا  
 کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازنیریا از سنگ دارد اما بر و بر آیام و امتداد زمان این  
 مسجد در آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یکدرخت  
 کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکنایه  
 مسجد رفیتم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تفسیر  
 و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده بهما بنحاشته میخواند بعد رفیتم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد  
 که دو ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشیند راه طولانی  
 بود اما پله زیاد داشت راه سنگ فرش عریضی است مثل الان چرخ خورده بالا می رود قدری  
 آنجا کشته پائین آمدیم درین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده  
 رفیتم سفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیاد  
 بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفیتم بلپهای مردم داشت عمارت بسیار  
 عالی با اسباب از پرده و صندلی دیم تحت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورد  
 بعد دست کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود بالباس رسمی رفیتم همه شاه  
 زاد با و وزیرهای بزرگ و جمیع سفرهای خارجه و کلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم  
 سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفیتم بالا اول در اطاق خلوتی نشستم صدر اعظم هم بود  
 بعد از چند دقیقه گفت شام تا غرضت رفیتم در مالار همه سفرهای خارجه صفت کشیده ایشان  
 بودند سلطان مترجمی را شد پاشا و زیر خارجه اول با المچی روس بعد با کلیس و سایر یکی یکی تعارف  
 کرده حرف زد بعد از آن مترجمی صدر اعظم بهمانطور با سفر صحبت کردیم تا من چندان  
 محتاج تبرجه بودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفر انیساعت طول کشید بعد رفیتم  
 پائین تا مالار بزرگ بسیار خوبی بود که میر شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ جنبی با این تر از ما طرف است  
 اول بلچی روس بعد اکلین بعد از آن خواجه دولت و حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک و غیره الی  
 بودند طرف دست چپ جنبی با این تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی  
 اعتماد السلطنه نصره الدوله سرعسکه پاشا و غیره ای آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط بال  
 او پنجه بودند که با کازروشن بود چراغهای دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با کازروشن بود  
 این تالار با اسبابش زینا با سی سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام کمرش دارد  
 در آن بالا آموزشگاهها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیکت گوشه میزدند و مجلس  
 با کسی نمیخوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با زمین و سلطان و صدر اعظم  
 سرعسکه پاشا بلچی و س بلچی اکلین با طاق دیگر رفته نشستم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر  
 خواسته رفتم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغداد حسناط داشت روز بیست و دوم  
 امروز چهارم از منزل خود دیدیم بعد شازرو و فراسپانول و خلفای ارمنه بحضور آمدند بعد از آن  
 از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عربینه مفصلی بر زبان فرانسه خواندند بعد لباس  
 رسمی پوشیدیم بعد از آنکه خوب عکس میاندازد و سپس عسبوی و فرانسوی بوده آهنگر آینه  
 گذاشته است چند شیشه عکس را انداخت بعد سوار قایق شده رفتم کشتی جنگی عزیزیه بالا و این  
 از کشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوب است مذاحان و عساکری که در کشتی بود  
 مشق کردند پس از آن با این رفته سوار واپور پر توپاله شده رفتم برای جزایر همه کشتیهای جنگی  
 شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر بیج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنبه بزرگ  
 درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد از بعضی بوتهها و علفها خانهای شگفت بعضی سجا و قو  
 و غیره ساخته اند یک مدرسه بجزیره انجا ساخته اند بسیار عالی که ساگردان بجزیره در انجا  
 میخوانند یک کشتی جنگی هم متظاهر در سه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی سجا  
 می کنند در هر یک از جزایر باد می و خانهای شگفت است آب شیرین و چشمه ندارد آبش از

از جاه است در همه این جزایر روی هم و هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسما  
 و اسکندری آیدیم بعضی دیات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است  
 یقه جن کارمال مال تپه قریباً پنجاه سی بعد کادی کوی اسب که وصل بشهر از محلات اسکندری محسوب  
 میشود در یقه جن و کارمال انکور زیاد می عمل میآوردند انکورش هم خوب است غزولی رسیدیم سنبل  
 روز بیست و هشتم صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آن نذر رفتیم پایین با هم سوار  
 اسب شده از در باغ بالای عمارت بیکر سیکی بکلسکه و باز می نشینیم آفتاب از پس رود بسیار  
 تند و زنده بود در آن طرف باغ و الهه سلطان برای صرف نماز خیلی راه بود در آنرا آبادی  
 و محله واقع است پیاده سنده آنه های عمارت بالارفتیم عمارت خوب ساده است اسباب  
 اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتم سر نهاده بعد باز با طاق اول رفتم نشینیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد  
 برخاسته سوار کانسکه نده برگشته از در پایین عمارت بیکر سیکی آیدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا  
 باز نشینیم عظیمین هم آوردند صحبت را بارها شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند  
 بنزاع و شان با هم لی دم بله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام  
 میخاستند و بعد آنرا حمل کرده بطرف سوکوره و سایر محلات شهر زدند و میکشند این کشتیها  
 کسان و لنگر است در این حمل و نقل محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان داخل دارد  
 هر وقت کشتی حمل می کنند محو آراء است بطرف پرده کشیده زنهای نشسته اند باقی دیگر  
 از مرد است و در وقت این کشتیها بجا برانی مرد میگو در قایقها نشسته عبور و مرور  
 میکنند بسیار خطر دارند اگر قایق رو بکشتی بخار برسد زور صرخه میزند که در بار بار طعم می آید  
 قایق را غرق میکند چنانکه سده روز قبل ازین چند نفر زن و مرد در قایقها نشسته درین سده  
 سجد با حذر خرقایهی خلاص شده اند در سمع این جهای بخار هم بن است که هر کس غرق میشود ابد  
 بر زمیند و کسی نمیند کویا بر می این است که مردم در حینت از سوار می قایق میکشد و کارها  
 کساد نشود در سال خیلی اشخاص سبها و نه کام طایفان بجا غرق میشوند اما این اشخاص برین



روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند شب سه شام شش بودیم بعد از آن  
شلیک توپ بیانی آمد بخت نموده از بجزیره نگاه کردم دیدم اطراف بغار شعله آتش زبانه  
معلوم شد که یاقین شده است برج و غلامت بسیار بلند می در شهر است هر شب قزاق  
دارد هر وقت جانی آتش بگیرد قرار این است که سحبه اخبار مردم بهفت تیر توپ مسا اندازند که  
باد با خاموش کردن آتش برود صبح معلوم شد که بتصد خانه در محله قاسم باشا آتش گرفته است  
حون خانه های سلاهیون اغلب از جو بست بسا میشود که احتساب آتش میگیرد خلاصه عصری هوا  
فایق شده رفیقیم بشارت بانی چراغان کوجه میان عمارت و باغ بانی چراغان فاصله است  
روی کوجه ملی هم ساحت اند بر وقت که سلطان با حرم و بجزیره بجا آمدند بروند باغ از روی آن  
با کلسکه از جبا با آنها را ندیم سر بالابخی است جنگلی توی دره و تپه واضح است عمارت تکلیک  
خوب هم باری تهاست هنوز نام نام است علفه متوج کجا بودند و حوش سلطان در این باغ  
صفا و س ریادی دیده شد چند قفس بود بر می خوب است یکت اسر بسیار بودند  
بود که بچو سری در بچیکت از ما عهای وحش فر کستان بدیده بودم متضرر فریاد سکری دور و  
نما شایجهامی آمد بکت بر عجیب دیگر بود که نا بجال بدیده شد بود خالهمی بعبند زب و در  
یشن و میدود منت یعنی بدس مثل سایر برده و با بجان خطوط سیه و در نا و نی ندانست  
این خالهای سپید عداود بر آنها بود بجالهای سفید که مران بماند بعضی مرغه و طویله و جوی  
زنگت هم بودند از آجباب کاسکری قلم بجای دیگر که قفس مرغه بود قفس توان خانه که کلاه  
هر خانه سبجی روح صالی بود سه ریز انواع مرغها بود در جوی قفس صلاقی نمک  
استرالیاله قریب بچو بنصت از ن در قفس با بود در فرکت ران و جوی قفس سبک بود  
اشام فرد و سرنی سد و چین و قرون هم و در بعد از کردن این که اندر دست است  
از برده بود در تریار نزد بکت باغ عمارت سلطان کجا بدیده در این باغ  
بخت مورخان شاد و نصیب ز دیوار باور بین طهم مردم است ن در هر طرف

دریای مرمره میآوردند که آن دریا بهین اسم موسوم است این مرمره و عیب دارد یکی خط  
 سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر برآند براق و صاف نشود در حقیقت کیونج سنگی است اما  
 ستونهای یکپارچه و فرش زمین بکویصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این  
 حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و کوه نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با  
 اطاقها مساویست زود گرم میشود و خزانهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیر بار بار میکنند  
 گرم و سرد داخل حمام میشود و زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همچنین سنگهای فرش  
 حمام گرم شد و شیر آب که برآوردند حمام گرم میشود و منبع شیر با هم در پشت حمام است که اینجا آب را  
 گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و زمین و الد سلطان  
 و در محانه و باغ در محانه دیده شد بسیار عمارت عالی برآسا بهیت از قرار یک کفتند پول زیاد می  
 آید مخرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما از اضراب کرد  
 خود سلطان از نو ساخته اند سر کسین افندی معمار بانی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه  
 هم حرف میزند همه عمارت را او ساخته است حاضر بود و غروب آفتاب سوار قایق شده  
 رفیق منزل شب حقه بازی آورد و بود در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفیق  
 روی صندلی نشینم طرفین هم همه بودند محقق چهار روز که با عکسها ما نوشته جات بطرف ایران  
 رفته است خلاصه حقه بازی به ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد و چند فقره  
 ازان که بسیار عزابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بسوراخی از غلش  
 پیون آورد دست برد از چوب یکمخ قناری زنده در آورده را با گرد مرغ پریده آن طرف  
 نشست بعد انگشتر با قوتی دست اعتضاد تسلطه بود گرفت گذاشت روی میز و لیمو  
 رش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب  
 شد آن لیموی دیگر از میان برید که معلوم شود و پومی لیمو با چیزی نبوده است بعد انگشتر را  
 برداشته تومی دستش عیب کرد و بعد رفت آنمخ قناری را هم که بعد کجنگلی بود آورد تومی دستش

باید تا مفعول شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از قوی لیمو  
 در آورده انگشتر شاه را در بسیار محکم با بافته نازک سرخی با پی قناری بسته بود و دستمال صدر عظیم  
 گرفت و او صانع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت قوی طپانچه انداخت بعد یکت  
 بطری درستی بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را بهم صانع الدوله بریده  
 و سوزاند دستمال را مالید پیشش عیب شد چهار عدد قاب سیکار که در جیب پیشینتها بود گرفته  
 گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر عظیم یکی را انتخاب کرد و او دست حسام  
 السلطنه عیبه در دستش بود او اول زو بعربی را شکست از میان بطری یکت قرمز زنده در آمد که بتما  
 صدر عظیم بپایش بسته بود به عنقه همان دستمال بود که هم صدر عظیم را هم برای نشانه دستمال  
 نوشته بودند بعد از قوی قاب سیکار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود  
 درست و بی عیب در آورده انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پنجه متها کیداسی آورد و تخم  
 مرغی را با سفیده و زرده قوی کیداس شکست انگشتر را با هم انداخت قوی آن کلاه حکیم و کسون  
 گرفت آب تخم مرغها را با انگشتر با از کیداس خالی کرد قوی کلاه بعد کلاه را سر از زیر کرد انگشتر با هر  
 یک بسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد قوی کلاه هم به سوجوچه زد و تخم مرغی شده بود باز انگشتر شاه  
 زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز و بند روانه آورد و گفت یکی را انتخاب کنید  
 انتخاب شد انگشتر را دست گرفته عیب کرد بند روانه را بریدار قوی بند روانه تخم مرغ درست خفته  
 در آمد تخم را هم شکست یکت کرد روی بی عیبی در آمد کرد و را آورد جویه زمین گذاشت چکشی با  
 السلطنه و او این السلطنه با چکش ضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از قوی کرد و در آمد  
 باز به اغریب بسیار کرد روز بدیت ۲۹ امروز چهار روز نماز خودم کامل نایب رسید از آل شوری دولت که  
 مرد بسیار خوبی است بحضور آمدین چند روز که بنامه ما خوش بوده ادا ما محمد علی پاشای مصری معر  
 مرد پیریت بسیار صاحب دولت است او زنده را شد پاشا و ز بر خا رجه آمد برای تشکر نشانی که با او بوده بودیم  
 با او صحبت دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شد رفتم بکشتی پر پویا له نشسته بی صدر عظیم رفتم قدری نشسته قوی  
 ۲۲۶



ماند که برود به انگلیس باز خواهد آمد راندیم از بغاز که نشتم در آخر بغاز که طرفین آن کو هست لب  
 دریا فلجیات و سکرهای مستحکمه ساخته اند همه جاتوب بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندی همرا  
 با بود چون خوب بود عوض آن کشتی موسوم به عمیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است غلب  
 نوکرها آنجا هستند باین تفصیل انجانی حسعلی خان جنرال وزیر نواید حجاز الدوله نصره الملک بتعالی تسلطه  
 احتشام الدوله میورثا رسا طور خان ابراهیم خان نایب با اسیهای ما اما این کشتی چون جنگی است تنه  
 رو نیست کم که عقب مانده بالاخره مفقود شد کویا بگردد بعد از ما انشاء الله پوتی برسد شب با با بود  
 هو ایدم ماه رجب المرجب را قوی در بادیدم بروی خط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله  
 و سلامه علیه مشب اشرف پاشای همانند ایر پچاره از بیست تکه کشتی زمین جو رده سرود سس شکسته است  
 حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امر و ز طولوزان مار کو پاشا حکیم بستی سلطان را در عمارت حضور  
 آورد جنلی صحبت کردیم مردیست چهل و پنج ساله باریک زرد رنگ ریش ریش شده سبیل دارد در آن  
 خوب حرف میزند کویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه  
 شنبه دوم صحر رجب صبح از خواب برخاستم بود از رحمت خداوند تعالی مثل بشت  
 و دریا مثل آینه صاف بود دست چپ همه جا بست الی سواستاپول دست راست مملکت انوار  
 عمالگو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کویا همه جا پیدا بود همه کویاها جنگل انبوه و  
 و درخت کاج هم داشت در بغل کویاها کنگر زراعت و آبادی پیدا میشد بسیار کویاها می خورد  
 و درهای قشنگ دارد عصری کم که از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بجاد  
 بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول  
 که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند شش هزاری باقیه است وقتی که بجاذی سینوب رسیدیم  
 نادی از سمت فرم آمده به سیلوی کشتی میخورد اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد  
 آره ز صبح ناظر که آب دریا حین آرام بود ما بهیهای بزرگ بقدر یکت سب از دریا آمده  
 روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه سوم

دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب  
 ۲۲۸

دور یا آرام بود سواحل هیچ پیدانگشت صبح برخوایم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خواب  
 سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله دریا هم آرام بود در اسبابه بول چاپری از طهران رسید از روز گذشته  
 جات داشت از مملکت سیستان اجناس مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت اعیانیت و  
 آمو و کی بوده است این دریا که قره دیکر اسم گذاشته اند حقیقه دارد اسم بامستی است آبش منظر  
 خیلی از دریاها می بزرگت دیکر سیاه تر است دیر و زاز سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ  
 پریده کبشی آمده آنجا نشسته که سینه مانده اند سواحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی اینها  
 میکنند اگر چه سواحل پیدانگشت اما از فراشی که خدا داده است رو به سمت دست راست که  
 سواحل نا طولی است دزدیکه است میسرنه باز بر میگردد یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آن  
 خورده بعد از دقیقه مرد آمد زکی ساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر بندر نظر  
 بودند پیداشد شهر و خانها را بادور بین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است  
 باز از کنار دور شدیم شب که شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیداد هوا تیره شد  
 اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا را منقلب  
 کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم دور آسمان همه ابر و تار پکت بود و از همه جوانب  
 برق شدید میزد صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح  
 رعد و برق شدید بود بسیار مهیب و ابر همه جار گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پونی بشویم در شب بواسطه انقلاب  
 دریا همه جیت یک ساعت بیشتر خوابم نبود صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار خوب  
 باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور تر زد بدریا صدای هزار توپ کرده است  
 دریا را از هم پاشید اگر این برق کبشی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا همان طور بود  
 یک دو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بسواحل نزدیک شده ایم برخوایم الحمد لله  
 از دریا بزرگت خلاص شده بسواحل رسیده بودیم سواحل پونی پیداد همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار بشیبه کبیلان است بود چون کشتی که مانسته بودیم خیلی بزرگ بود و میخواست  
 نزدیک برود ایستاد کشتی از دور دیدم در پهلو میآید معلوم شد کشتی عمیر است که عقب ما بود و می  
 گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد و شب بعلت بدی دریا کشتی را  
 بوسط دریا برده از نزدیک کباره اجتناب کرده بودند و در وقت مقصد که پونی باشد میرفته و آن کشتی  
 چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما به پونی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که  
 آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی سنجار کوچک از طرف پونی آمد که ما را بر دوش منجیکوف و کولونل  
 بزاک هماننداران سابق که ابتدا و با تری آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن بر سن بسیار خوش  
 حالی شدیم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت بر قدری چون استند آن کشتی را کشتی سلطانیه متصل  
 کنند پیش چند زنده آوردند نزدیک کشتیها هم خورد و ما خود بغل کشتی منجیکوف شکست امانه  
 زیاد و نفع دیگر خواستند بچسانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری  
 آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بار بای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادگان و کولونل  
 بردند با کشتی ما هم شرف پاشای همانندار را دیدم صریش شکسته باروی راست در رفته بود  
 بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار فوس خوردم نختم کم عرضی از این کشتی آن  
 کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن روز فلتیم بآن کشتی صنایع الدوله در کشتی سلطانیه ما  
 که باقی باد بار ایل و در جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدین رودخانه پونی که داخل دریا  
 میشود همش ریون رودخانه بزرگ است آن کشتی از میفرسنگ بیشتر غمیواند برود و طرفین رودخانه آبادی  
 کمی دارد خانهها مثل خانهای رعیتی مانند رانی و کبیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد و نوبه و تب  
 در اینجا بسیار است کم کم شروع آبادی اینجا کرده اند بندر پونی هم لشکر کاه خوبی بندر کشتی بزرگ  
 که هیچ غمیواند برود خانه یا نزدیک کناره بسیار باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک  
 حمل و نقل مردم در بار سنجاری را بکنند یک کشتی سنجار از انگلیسها دو کشتی بادبانی از عثمانی دارد  
 بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه شود که در هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که پیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و  
 کراندوک مثل برادر امپراطور که جانشین فرمانفرمای قفقاز است با صاحب سببان و ژرنالها دم  
 اسلحه حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسلحه تالک  
 ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرخس لکزی  
 کرجی مسلمان و اغستانی از اهل باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزه باش اچق است یعنی سربرهنه  
 و اقوام اینطور است کل اهل باش اچق سربرهنه هستند با زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاً  
 سر بگذارند پامی تحت باش اچق شهر کوتایس است که ما پس نقلیس و پوتی است خلاصه بشاه زاده  
 زیاد تعارف صحبت کنیم امضا قاشاه زاده بسیار خوبست و زمانیکه بطر بورغ بودم شاه زاده اینجا  
 بود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش  
 دارد چانه را میترشد چشمهایش که بدو خوشحالت قد بلند مرا جا قومی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بنجا  
 شده را ندیم حکیم الممالک ماند که بار بار باراه آهن برساند مترجم جانشین بکلبارف پسر شاه  
 میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه بهم راه داشت این راه آهن آماز  
 ساخته اند الی نقلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه ازین یک خط است بسیار  
 کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلای و پراست خشک کردن این طور زمین  
 و ساختن راه آهن کارشکلی است بعد از باطلایها همه جا کوه و دره است و راه متصل پنج میوز  
 و سر بالا میرود از رودخانه و پلهها میگذرد بعد رو به نقلیس باید سرازیر بود باین جهات کالسکه بنجا  
 نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتم خلاصه سنجباعت نبرد  
 مانده بر راه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوستان و جنگل بود خوبی رسیدیم به  
 یکت استایونی که نزدیک شهر کوتایس است اینجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شدیم  
 رفتم باطاق میرچیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سر بازیم ایستاده بودند از طایفه  
 کرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بهمانطور لباس قشون قدیم قباهای کشاده سرشان مثل



عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپا پنجه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه  
 لباس زو او فرانسه و طوایف هندوستان اما تفکشان از تفکهای سوزنی کار جبهه خار طو  
 بود سوار کالسکه شده را ندیم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود و بیشتر تقطیس زد یک شده  
 با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه ایستاد رفتم بیرون جانشین با صاحب منصبان  
 زیاد و کیفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه و بازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران  
 باد بسیار سردی هم با کرد و خاک میآید هنوز چراغهای کوچکی هم میسوخت رسیدیم در ب عمارت  
 جانشین فوجی با کمال صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوال بررسی شد حاکم تقطیس  
 هم با کدخدایان و کلانتران آمده مان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشتند  
 بودند ایستادیم تا نطق را بکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتم بالا در  
 اطاق پرنس اربیلیانف که از شاهزادهای گرجی است با بارون نیکلا که کار گذار خار چه  
 قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف را پیشا ختم بیعت سال قبل  
 ازین که بند فرج آباد ما ز نذران رفته بودیم از جانب امپراطور کشتیهای جنگی روسی آنجا آمده  
 بود بعد جانشین اطفا و منازل ما را نشان داده خودش رفت بنا خورد و خوابیدم شهر تقطیس در  
 توی وره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهری  
 گذرد در این فصل آبش زیاد بود علی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله  
 فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آن طرفت طرف جنوب شهر قدیم تقطیس است  
 روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر چاه سال قبل ازین بسایر محقر و کثیف بوده  
 حالا کم کم خانها و عمارت و کتب خانها و کوچهای وسیع سکت فرش عیسازند قلعه کوه قاف  
 که فرنگیان کار یکت میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است محلو از برف بود و دروها  
 راه عراده ساخته که حالا با طرف کوه با کالسکه میروند که شهر و ناد قفقاز آن طرف کوه در  
 مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تقطیس کوههای خشک است دور تر از شهر جنگل دارد و هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پاییز بسیار گرم و مختلف است کما اینکه باران در اواخر  
یا شهر بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود و هوا بیش تب و نوبه خیر است چنانچه هزار نفر جمعیت شهر  
است اغلب غریب و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و کرچی و روسی و اغستانی خراسانی  
از منی سوره خوب از قبیل هند و آنکه انکورا مرد و خیار دارد و امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت  
میرزا است از چند اطاق که ششم یکت تا دهمی بود که بناهای ایران ساخته و کج بر می کرده بودند  
با این عمارت خوبی داشت اسباب اطفا همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک  
فرا بانی قالی کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردبای اطاق از  
قالی بود پارچههای گل و زمی رشتی در مسکاو بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند  
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم  
بوده است یکت خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در  
کوشه اطاق و داشته اند اگر غنچه کسی بر بند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدو  
بای اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپاچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خورین  
و برکت بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یکت  
پیروز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را کشتیم از پنجره  
اطاقها چشم انداز خوبی شهر قلیس و کوچه داشت قدری نشسته بعد رفتیم با طاق از وجه جانشین که  
متصاحب این اطاق بود آن جا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوکت بود که در  
شهر که زنده است همان را برادرش بنا کرده بودیم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده  
ساله است او مادرش در بیلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دور و نا است بعد برخاسته  
با طاق خدمت میدادند صله زن جانشین با جانشین با زنده اند شب را با جانشین کالسکه  
نشسته رفتیم تا شاهانه زبستانی بنامی بسیار مختصر است سفید کاری یکت چل چراغ بر زده است  
که با کار روشن بودن شاهانه از صاحبان روس و غیره پر بود همه جهت دوست نظر آدم

میگردموزیکت خوب زوند بعد پرده بالا رفت جنبه گت دادند بزبان روسی حرف **افغنا**  
 میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود  
 زنها و جوانان روسی خوب و خوشکل بودند بکثرت قاص فراسه بهم بود بسیار خوشکل و خوب  
 میرقصید و دو سال است اینجا آمده در آخر رقص منی و پسته را کردند و بعد از آن رقص کرجی که  
 که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاد دست میزدند و میخواندند و در نظر من  
 ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگت یکد خمر و یکت به سر قصیده نه شبیه به قاصی ایران در بین بازی که  
 پرده افتاد و قاصت پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در پی یکدیگر به لای سکوی باغ زدند  
 بودند نشستم بعضی از زنها کرجی و غیره را جالستین معرفی کردیم بر سر آنکه ساهند و در این بین  
 منی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیدند ما را آنگاه در مذاکره شریف غریبا  
 از طوفان دریا میگردند منی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از مانده بودند گفتند  
 اینکه ما از کشتی خارج شده بودیم دریا منتقل شده بود بطوریکه هر قدر خواستیم  
 کشتی بخارج کوچک رود سهارا به سلطانیه بچسباند ممکن نیست از سده موج آخر کشتیها بهم خورد و عجز  
 شکسته بود بالاخره هزار خیمت کشتی کوچکی را نزدیک آورده بهمین که موج آمد ابله میگردند  
 یکت لنگه بار از آن کشتی با من کشتی میانداختند یا یک نفر آدم خودش را بکشتی میبردند خلاصه ما هزار جا  
 کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منی حضور میگفت اگر چه ساحل نزدیک بود چنان موج مار  
 بهوایمید و از بالا پرتو میکرد مثل اینکه از قله کوه یرت شویم آنچه شد تعالی که این انقلاب چند  
 ساعت قبل از آن که مادر دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر  
 پطروسکی رفته از اینجا با نزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراوه و کالسکه و غیره حاضر کرده  
 بودند چون هر قدر دریا را کم کنیم صرفه در آنست خواستم از باد کوبه سوار کشتی شوم قرار شد  
 ده نفر برویم باد کوبه و سایرین همه از راه پطروسکی نرفته سوار کشتی شده بیایند باد کوبه از اینجا هم  
 سوار شده با اتفاق برویم از صنیع الدوله را ما مور کردیم که تعیلس مانده بار بایر که بجا پاری  
 ۳۳۳

حاصل شود با جمعی از همراهان بنزلی برساند روز جمعه در تقطین بودیم که تقضیاش نوشته شده  
روز شنبه ششم امروز بهین میرزا که از قرا باغ آمده بود حضور رسیدش هفت سیر  
بزرگ هم دارد که همه حضور آمده بودند عصری با جانشین کالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود  
و کرد خاک زیاد رفتیم آخر شهرالی باغ چمن که آقا میر فتح ساخته است اکثر اهل تقطین نظامی  
هستند و قراق نشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که چمنبستان  
زیادی از اهل قلم و نظام و غیره بودند همه ایستاده جانشین یکت را معرفی کرد بهین میرزا هم  
بود بعد رفتیم در بتالاری سر میر ششم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست  
و سایرین هم براتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخود استه با لکون عمارت که مثل جهتابی است  
و بیخ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتش بازی همسازی هم در روی کوه  
جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از بجا و رعیت و زنهار و دخترهای خوشگل کرجی و فرنگی در  
باغ بودند بعد از آتش بازی در قاص قراقی که بطور بسیار خوبی میر قصند و در بین قاص طپانچه میبازارند  
رفتیم با پیش باغ را گردش کردیم باز و باز روی زوجه جانشین داده بودم کل خنیا با نهایی باغ را  
گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و ششش روشن کرده بودند تلگرافی از امیر اطور رسید  
بود جانشین مبادا خواندیم احوال پس می کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت  
بنزلی کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوج کلیسای ایروان کشتی آمده عرض آورده بود از نظر  
تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسد الله مجتهد اصفهانی بعبات میرفته در گردن خوت شده است  
بسیار فنوس خوردیم روز یکشنبه هفتم باید از تقطین برویم باد کوبه صبح زود برجا  
نهار خوردیم معتمد الملک و شاهزاده با هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب ماند  
راه افتادیم جانشین و همه چمنبستان قققاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود  
بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از قوی شهر گمنه تقطین رفتیم جمعیت زیادی بودند از  
شهر خارج شده بجا پارمی را دیدیم همه جار و در خانه کرماندور دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد  
۲۳۵

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد و بسیار گرم و گرد و خاکت <sup>(توتون)</sup>  
غریبی بود از نقلیس که خارج شدیم و یک در طرفین راه به چوچه آبادی نبود تا حتم که میگردیم صبح او کوه <sup>بازگشت</sup>  
کرد و برود و فرسجی بکث چا پارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از نقلیس تا فریب ستر  
فرسنگ ساخته ریکت ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است  
در چند چا پارخانه ایستاده اسب کالسکه بار عوض کردند و در هر چا پارخانه از سواره سوار  
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند و در چا پارخانه الکت بزبان ترکی معنی کیه و برده نام  
حاضر کرده بودند یک ساعت بعد از آنکه ماند بود بعد سوار کالسکه شده باز را ندیم مناسب بودند  
یکت رودخانه که نشیم پیش از چا پارخانه الکت پلی داشت طحی کبر شد سه ساعت از شب  
رفته بود خانه اغتفار رسیدیم رودخانه بزرگ است اما درین فصل آب کمی داشت چا پارخانه  
ایجا را هم با هم رودخانه موسوم کرده اند آن طرف رودخانه چا پارخانه بود که باید شب بخوابیم  
دو سه اطاق داشت شام خوردیم گرم بود گفتند حاجی میرزا امی مسکوة الملک آمده است  
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دور تو هم همین جا بوده است قدری از  
اجزاء طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم بخوابد برود نقلیس روز دوشنبه  
هشتم باید برویم بشهر کج صبح زود برخاسته راه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک  
بدی بود اینجا با محل نشین قزاق تا ما راست این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند  
اما از خانوارشان اینجا با اتری معلوم بود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود  
که از پشت آن میرو دالی دریاچه کوچکی ایروان دست چپ هم بگریشته کوه خاکی خشکی از دور پدید  
رسیدیم بچا پارخانه حسن سوار اینجا با طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست بنطایفه هم  
پنج شش هزار خانوار است حسن سوار رودخانه ایست آب کمی دارد قدریکه رفتیم بچا پارخانه طاوایه  
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچا پارخانه زکم اینجا هزار خوردیم در هر چا پارخانه  
از طوایف انجول و خوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بجای کوچک اسلحه دارند

این طوایف مسلمان هستند بعد از نماز فقیم بجا پارخانه سکور اینجا بود بکرتایفه شمس الدین  
 نام میشود جز آنکه است روی تپه کوچکی آثار قلعه اجری محلی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین  
 قلعه میگذرد آب کی داشت آثار پل اجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است  
 این صحنه امام هم همان طور که آمدیم رسیدیم بجا پارخانه قره بر از اینجا راند و دو ساعت  
 بعروب نده شهر کتبه رسیدیم حاکم بلوکات کتبه در زکم آمد بود با سواره حاکم شهر هم با سوار  
 و بزرگان دیگر تا نیمه فرسخی شهر آمده بودند شهر کتبه دورش باغهاست و تومی شهر خانی پست محقر  
 قلعه قدیم کتبه که قلعه جری تخی بوده حالا خراب و قدیمی باقی است حدیق و خاکریز بسیار  
 محقر داشته است حالا محس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار گسست  
 ملی تازه ساخته اند از طرف رودخانه محل فرنگی دار منی است این طرف مسلمان خانه حاکم در  
 محله دیگرها است منزل آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی است  
 جمیعت این شهر بیشتر از بخت بخت بر اثر نظر بنیاد روز سه شنبه هشتم  
 باید امروز برویم بیور یا ن جای که از محال شکلی است صبح سوار شده از شهر و باغات کتبه گذشته به  
 صحرا افتادیم دست راست بهمان رشته کوه در روزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم  
 دور شد فرسنگ دورتر در سر راه مهتره شیخ نظامی است معبره اجری بسیار محقری بود  
 بعد رسیدیم بلورکت جای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور بهمان رشته کوه حاکی ملی است  
 است که بطرف شکلی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و برود سید کتبه  
 نارخانه خار ملی چایی از اینجا بجا پارخانه منکی چا و در رسیدیم که در کنار رودخانه گراست  
 برای ما آب چینی زود بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر عظیم و غیره از برکت  
 درخت اخلاقی رسا حبه بودند خوش هوا بود اما مر هم پیدا بودند شاه زاد با و غیره با عراوه  
 جوامه خیلی عقب مانده اند عراوه با جوامه بنشینسته بود تا جای آرز ا عوض کرده خیلی از ماد و  
 مانده بودند قبل از رسیدن آنها هزار خور و هم یک تایی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آورده است و در فروردین جوانی از منی و اسبها حاصل و در ریشیل پنج جزه اسبها **فصل**  
 سالیانست رود که این عارض است اما که بر این و عفتش هم پیش از یکدیگر بود و کشتی هم بسته رویش  
 شمه بندی نموده فرس کرده بکصدب فتور می از این طرف تا آن طرف کشیده بود و در اسباب محضتی  
 میان کشتی بود بسته بیات و یک رنگ رنگ طرب را می کشید کشتی بکوت آمده بار و آدم را با نظر  
 برساند اول کالسکه را بردند بعد من رستم بعد در غصه و غیره به باره آمدند بر راه افتادیم الی  
 منگی حی و در خاک کج بود آن طرف آب خاک شکی سب دنده بود دست چپ هم ساطور کشیده  
 بود اما حالا آن نزدیک بودیم پشت این بوه جانی کوههای و غسار است دست راستی هم در دنده بجا  
 کوه افتاده است در قلعه کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا سه شکی که حالا در سده و خاک میگویند  
 پنج شش فرسنگ راه است بعضی جا های زمین جنگل است بعضی نه بعضی بوته در بعضی خاک خالی  
 از قوی کالسکه که در جا پاری میرفت تفکات می آمد حتم روی هوا چند مرغ که در آن قاری سرفرا  
 میگویند زدم رسیده به سجایا به چاق لوله در محال ریش شکی واقع است نماز خوانده عصر آنجا  
 از آنجا سو ر شده سجایا در خانه عرب رعبه بود زمین آن ریش شکی است و در وقت رشب رفته  
 بتو میان چای رسیدیم رودخانه عظیم جوانی از طرف کوههای باغستان این و شکی میاید و درین  
 صحرا بار راعت مینو و از غلبه ما اینی آبادی هیچ ندیدیم سجایا در خانه و اسب محو ثبات در کوه  
 آبادی و ده دیده نند چا پارخانه اینجا بسیار گرم و پریش بود در نا جمعی زده سروان سده  
 بعضی از یک زاو با و اعظم شکی آمده بودند روز چهارشنبه ده صبح رود در خوشک  
 حکام کج و شکی و غیره مخص شده رفته اند به دست سب جله بود همان نشان که در سب کوه  
 و جزه شکی است در اینجا واقع است به نعت دوات زده وسطه که آن بود در آن جای مشرب است  
 قدر که رفتم محال آن در آن تمام نند سجایا در آن کوه سب عتی رسید که خاک کایا کوه در تیره راه  
 چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت نزد جوانان سب بود سب خوب است همین سب  
 ایستاده اسب عوض کردیم صحبت زیادی از ابل سب روان و عهدی سب به یاد است آمده بود

اور ری با آنها صحبت شد رانیدیم دست راست باز جلگه وسیعی است که سیر و نوبت  
 ناکوت نامی مشروب میشود بات زیاد و بنظر آید جلگه حاصل خیز نیست اگر در سبب دست  
 رفته کوه همه روزه است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب خوشتر سوار است شرف  
 رودخانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشاندند دیده شد این دو با ضامن  
 رسیدیم بچاپارخانه کولونهارا اینجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شهاب پور در اینجا  
 بود بر شرف با قوئی کین حاکم باد کوبه با اینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فریب است خانوار در  
 تمام سینه بند زنها سوار شده رانیدیم از رودخانه کرده ما که ششم آب کوبه راست ده پادار  
 توانا و دیده شد جزو شروان است این رودخانه با اینکه نوستم همه از کوبه بهمان داعیان که  
 در پیشه کوه دست چپ است سر چشمه دارد بهر کجای این کوه دره و محرجی دارد این آبها  
 در زیر کوه جلگه شکی میروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آفتو که ده بسیار مجرب است و ما  
 در آنجا در کوه و چهره دارد بسیار شبیه است بده کند طران اما باغات کند این زیاد  
 تمام است رودخانه اشوار و وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ و قسمت مشرق رودخانه  
 در آنجا مغرب رودخانه محالی حواوز و مرفش محالی قشون است که جزه شامخی است حلال  
 حاشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا  
 سوار شدیم به شمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالار چشمه اول بستر کوه  
 خوشی یافتیم چمنی بنید بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها راحت میرفتند  
 که کوه سبزه بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قلعه کوه با آنطرف الی باد  
 و در دست است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شراوایل قدری مکث کرده باز  
 سوار شدیم رانیدیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شامخی شدیم جمعیت زیادی بود همه  
 از چراغها کرده بود مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و چمن یکی  
 حج کرده گری بیفت بهشت ساله بالباس صحرایی در باران و چمن استاده بودند علمای سلاطین



صفت کشیده بودند با همه تعارف کرده و ارد عمارت شدیم این عمارت ما را لایف منی (معمولاً) شیر و اینست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت ساختا حاکم سیدین شیخ خمی بود و در آنجا خرابه است مشرف به شهر شامخی محله از منته و فرنگیها در بالای تپه و محمد مسلمانها توفیق آن است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بارها به معنی بود حالاً محله تپه بار خوار و در جمعیتش ده یا زده هزار نفر است طلب و عیب زلزله بود اطراف شهر همه کوه و تپه اما حیوان خشک است که آمار می از سبزه و درخت و آب دریا رود خانه کوچکی از سمت کومستان با این تر از شهر میاید که از آن آب قدری به خانه رسیده است عهد شاه عباس در شهر سبست که حالاً بنا میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد زنده و در آنجا مسجد بسیار عالی که این شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کثرت است و در آنجا مسجد و خانها و اولادش در اطراف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار است و در آنجا در آنجا

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم با دگوبه صحیح و در خواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت بودی تپه شاه بودند و ندیم که دست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار به ما از دره به خشک دیده شد گفتند از ما ساس رسیدیم اینجا پارخانه اول که اجی پانی است استخی در عهد چایارخانه مرزیمی که دوی سبزرک روسهامی نشینند بعد چایارخانه شتی تری بی بعد چایارخانه چینی چایار خور و بعد چایارخانه بلما بعد چایارخانه ارباب رودخانه بعد است که همین اسم موسوم است بعد چایارخانه سراسی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمع را خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده شده است مسافتی که امروز عبور شدند فریاد مسکونند و اتفاقاً اسم با همی است بعد بنا قبرستان است خلاصه که شهر و کوه و مداره و عمارت با سببال آید در چایارخانه سراسی پایده شده نزدیک غروب بودند و در سو رسیده دو ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن لفظ در بادکوبه به سمت مشرق

از صبح او شهر چراغ نطق روشن کرده بود و اگر چه شب بود و شهر باد کوبه را در دست ندیدیم  
 اما در محتاب معلوم بود که خانه های فشنکی است که تازه بسپاک فرنگستان ساخته اند و در کنار  
 است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمانان و غیره بودند صلوة  
 پسندنازید رسیدیم بیای عمارت حاکم و نزدیک میزدند بیاورده شدیم اول کولونل بزرگ را دیدیم  
 معلوم شد کشتیها با هم را بان و مسافری زن و پسر و سگی هم مقارن ورود ما وارد شدند شده اند  
 حاکم باه کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد و عمارتی نظیر فرنگی دارد بعد از  
 شام چهار ساعت از شب رفته رفتم کشتی قسطنطین عجب بندر است که کشتی بزرگ تالاب  
 دریا بیاید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز سلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد  
 کوبه و غیره آمده مخص شد شاه زادها و غیره کشتی موسوم بنیاه سوار شده اند و عمارت  
 و کولونل بزرگ و پرسن سنجیوف و بیکر و وف در کشتی ما بودند جهان دریا یکی هم بود ساعت  
 بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میونید شب را خوابیدم

ولایت شکلی و شیردان و غیره شترهای خوب دارد بار عراده اینها معمول است جاوش  
 و غیره میند اما تکر عراده با روز جمعه دوازدهم اینجوب ضخیم دلی آهن است  
 نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است  
 باید با زلی برویم صبح برخو استم هوای دریا بسیار خوب بود با عقال در نیالی به همین دو سه  
 فرسنگ با زلی مانده همه لباس رسمی پوشیده استعدادندیم که حالا از دریا بی خواهیم شد کم کم  
 ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد درینجا های انتخاب کذاست بازم  
 ما یوس نبودیم را ندیم بار رسیدیم بلنکر گاه یک کشتی جنگی رو بته موسوم بخار از عا شوراده برای  
 احترام ورود ما آمده بود با دور بین دیده شد که در حرکت موج بطوری متزلزل است که بسیار  
 وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکنند از کشتی ما دیگر چه توهمی است بک کشتی بادبانی  
 سخاری هم که آنطرف تر لنکر انداخته بود بهمان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنکر گاه کشتی



و او طلب شده آمده مذکوره از ما خبری بر بند با نزلی دریا: که با راجی است قدر جمعی ش  
 مال شدیم مستند الملکات جواب کاغذیکه با نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که بیج  
 چهار و به حسب نزدیک بود کرجی دیگر آمد همه تعلیجان و میرزا عبدالقادر خود را انداخته رفتند  
 صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا  
 آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میاید تا کشتی رسید نزدیک این  
 کشتی حالا بار بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی تا کشتی قدری دور تر ازین نگاه داشته اند  
 اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده را ندیم برای کشتی بخار یک طرف دست ما را  
 گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر بار تعالی را کرده یعنی کشیدیم و اردو اسکله  
 ازلی شدیم اشخاصی که از طهران ورشت آمده بودند

بجسور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدارا  
 هزار مرتبه کردم شب آتشی مفضل  
 شد و راحت خوابیدم  
 الحمد لله رب العالمین

روزنامه خمی که لایق ملاحظه انظار با معان است سر و ارشان خداوندی است که کل  
 یوم هوئی شان است و در و نما محدود محدودی که تمامی تمامی اقام و شهر بلکه احوام  
 و جو راست پیشکش سیدی است که با آتش صدق نور فوق کل نور و نور یعنی منه  
 کل نور است یعنی ماه دو هفته بسیار و این بخش صاحب ایام مشوره سید الاوصیاء  
 عمها و الهما السلام راتعاقب الایام و بعد چون روزنامه و زکستان شاه کشور  
 ستان سن شاه کیتی بخش ایران بخداوند نما و ابامه الی یوم الدین به محمد و آل جمعین ارجیل  
 رفعا . . . احته المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه حجاجه موجب مسرت خاطر خداوند  
 پس رضه می بر این امر لازم و ستمی بر نقل و طبع آن مختم است خصوصاً هرگاه

عبارت مرقوم بنیان مجربیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بطنان واقعیت  
 مطلق و مجبوت است و چون ملک الکلام است بکلام الملک از قبل طوک الکلام کلام  
 الملوک است بنیاد علیه باید بطنان و خط نستعلیق ریشیق بوضوح وافی و تنقیح وافی و تزیین  
 و تزیین صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاقل اقدس افتد لهذا این نسخه ثانویه را که خطش چون  
 ابانته و فصاحت سبع المثانی و نقش یادگار نقوش عالی است فقیر مأمول میرزا محمد علی شیرازی  
 شیراز کاشکول برآی خود برای خویش مخلاطی سپیداشته و بهاء آن را از عالمی ابداء و استخاف به  
 بارگاه عرش شهباه بقول خاطر مبارک انکاشته و اسحق خوب کاشته  
 و تخم امید خوب کاشته خداوندش مژده و خداوند کارش بخت  
 بکنظر که اگر چه خود این روزنامه تلامه خامه عنبرین شماره است  
 اما نظر بر تجدید اساس و تجدید لباس جلوه بجز اطر اقل  
 نماید و شاید ابواب آمان بر چهره این الملک کاشته  
 و از استهار و انتشارش بتطبیع و اکثر منطوق  
 هو المسک تا کرره متصوع دماغ عالی و ماغاد  
 معطر و چشم نیک بیان نمود نماید  
 رتلتهم قبل عملهم و حصل امله

اسجود و المنة که درین اوان مهمت اقران این مسافرت  
 نامه مطبوع مرغوب که مسجون از هر گونه کل دریا چین است  
 و فایده خاص و در آن متصور حسن و جمی است  
 اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع  
 نشاء ویر عکس بتاریخ عره شهر ذیحجه الحرام